

On the Register on the 15th 6th
Newly registered since -
Struck off since -

On the register on the date

Present { ble examined - - -
In hospital - - -

Absent, without leave - - -

5619. J. A. L.

Dismissions

Syphilis primaria - - -
Gonorrhoea - - -
Obtained under observation - - -

النسخة من مخطوطات دار الكتب
التي كانت في دار الكتب

شرح التلخيص في التلخيص

في شرح التلخيصات الثمانية الملقب



شرح التلخيص في التلخيص



569

بفرمایش و تصحیح مصنف دام ظلّه العالی

شرح التلخيص في التلخيص

صورة ما قصد به تاج القليل بهام الكلام المتحلي بكلام الإخلاص
المراد براءه التواضع من غير شقاق الفطن العريف الحسن العظيف فسنخاتم البلاغة فتم
صحيفة البراهة مولانا ابو الحامد محمد يوسف الغفاني الكوفي موصى سلمه الله تعالى

بسم الله الرحمن الرحيم

مرآة نامة معجزه باني حميد حيث غالى الخلق الحيات تسبح كلام احيا با موت الحي الذي تعالى
ثان عن شبه الممات وتقدس من باء عن الكوك والشبهات وقيا جبر باد حرف ان نعمت كان
كلا واژه كلام بابت نظامش در به كوش بر دلی و اعلی از كه وز من تاثیر كك و غفل بای اعجاز
قارح صباخ هر زنده و مرده از سمانا سك مقتیدان سلاسل حیات را بفضیل ارشاد فیض و
سراج نجابت و ظلمات غوايت در پیش و در افتخار تلخ آب هرات را فیض جرحه كشی مضطرب
محیطش شریعت حمت ایزدی در حلا و ستار جان شیرین پیش صلی الله علیه و صلی الله علیه و صلی الله علیه
صلوة تلغهم بانباية المراد والحمد بعد از این با بقیه صد و راصحاب عقل و شعور منطبع باد كه از این دنیا
آوان نقادان یوسف چهل فرما دانی بر دو كا كین بار ارجان كبریت ما یافته و صیر قیام نفوذ حیدر
حلم و حكم كوشه از دوا و اختلا و روانه دست بر خنی كه مسكوك مینی مسكوك بر آید و شكلاهی
آراشگی بابی از علی غش ساری نماید آنچه معرا از كلیج است كیاب و با هر چه سلطان بار و دهن
تحقیق مطلب مضبوط است از خاطر فراموشش و هر یک بصهبای مضامین خلاف اقصیه است مدح
اگر صحیفه است بظاهر حیرت باطن نادیرت و اگر کتابت عبارت لطیف مضامینش بر اول
الی آخره مخفی فی الجملة كلام ایر كنند نمایان جو فروش لایسز لایسز من جوع و سوا این بکار
افكار ایتان بخوار باب عقل موس از ستر پانویه مطبوع را لا محصنات زاده صومعه تدقیق و در افتخار
قطب دایره تحقیق سحاب محطه آلی نكات سرفیه و خبر زخار و رد فائق ما طیفه رافع اعلام سلام
حکمت بانی سبانی شرح و تفسیر استاد الانام مع خواص عوام حجاب مولانا مولوس

ثواب علی سلمه الله ایلی که نظیرش چشم زمانان ندیده و عدلیش کوش جهان شنیده فروغ از
 فیض تربیتش میز انوار و از بار تازده و ایصول آبیاری توجیع طبع اقدسش متفرع شاخ و شکاف از نازده
 معقول از عقلش مشتی نموده از انبار و منقول از استخراش یکی از هزار بر همان قاطع برین قبل و قال
 و حجت ساطع این مقال این صحیفه کامله و رساله تحقیقات شاکله است که در میان حال سماع اهل قبور و ادراک
 و شعور مقبور تحریر فرموده و قاربان زائران اعتراف فروده سبحان الله چه مضامین مستره را
 کسی ظهور نمانده و بکدام لطافت کرد شک شبیه از روی شاد این دعا افتاده و عجب طایفه است
 که دمان ناحق کوی انکار منکرین بسته و نادر قفای است که کردن کردن هزاری ناصواب محققین
 راستی و صداقت گشته بچندان مبسوط است که از ثمرت یادوات سامعه متعجبین خواهند آید چنان مختصر
 که دانی و کافنی جامعیت مدعا نباشد طرفه متوسطی است که نقایه در زرغر مضامین عالیه چون سراج
 و نایج در روی انتظام داده و خلاصه لای مثالی مطالب فیه تا بان کشفه فیها نصباح در آن
 بناده بلاغت عبارت لطیفه خارج از حد بیان و صاحب لفاظ متناسبه بیرون از طاق انسان سود
 حروفش که کل انجا هر معانی همانست باعث نور الانصار و بیاض کاغذش که سر سبیلانی چشم ننگه و نور الانوار
 سیاه پیش از دوده چراغ طوری باید و سفیدیش از بیاض دیده حور میاید از رنگ حروفش و نقشه بر زبان
 و آنچه یار از حجاب بین السطورش برینره پنهان معانی از رفعت بر عرش اعظم گشته و مطالبش از وقت سانس
 سلم و مسلم گشته شعشعکی معانی از حروفش چنان طایفه کو با شعاع خورشید آید بیا بهر الغرض تقریر است بیا بهر تحریر
 لاجواب صفش از خطبه بشری بیرون و از بیان حسن باین چون پس میاید کوی علم و هنر انجا و با کجاستایش انکاش
 و کوزبان که از عهد تصدیقش آیم و اگر از کتب کتبی باین کلام خود منظور دارم و حرفش بدین امر و جویبار
 سخن و انکار خطبه است و در میان گفتگوهای خود و در کجاستایش و کجاستایش و کجاستایش و کجاستایش و کجاستایش و کجاستایش
 ماورای آن فلنکلام و الحمد لله العالی و الصلوات والسلام علی سائر النبیین و آله و عاله و علیهم
 السلام

27702
TUR

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمداً للقدير السميع العليم الذي يسبح من ربنا وصلوات على النبي النبي البشير الذي
 المني اسبح من الخياء وعاد من ارباب الاصفياء وصحبه لا تقيا اما بعد فيقول العبد
 للفتاوي الى ابي الغفر الخلاق تواب على من الذنب الحق والجلى لما قضيت
 عن غير الرسالة للترجمة بالتحقيق الشاخصات في اثبات لسان الاموات والمكتبة
 بتحصيل الفلاح بسماع الارواح فما كان اسرح مغلفاتها ووضح سهاها
 مؤرخا فيه حواهر تحقيقات تنويع بها خوار العقول وفائدتها في انشائها
 الفحول بالقبول محدثا باحتياجات الخائفين وجرحها ملحقا
 الى تسكات التعفين وقد حيا ناهيا من هجر الاضاف حائلا
 عن سبل الاعتساف مستيالا بالتدقيقات الراسخات ونشر التحقيق الشاخص

هذا الكتاب
 من تصنيف
 الشيخ
 محمد باقر
 المجلسي
 في شهر
 ربيع الثاني
 سنة 1280
 في مدينة
 قم

لَقَبًا بِسَبِيلِ الْجَنَاحِ إِلَى تَحْصِيلِ الْفَلَاحِ كَيْبًا إِلَى الْقِيَمِ الْحَقِّ مَسْخُوفًا عَنْ شُرُورِ الْغَيِّ مُتَبَلًا
لِلْجَنَّةِ وَالْغَنِيِّ رَغْبًا عَنْ هَفَوَاتِ الْغَبِيِّ فَأَنَا ابْتَدَيْتُ الْمَقْصُودَ مُتَوَكِّلًا عَلَى وَاهِبِ الْعَقْلِ وَالْجَدِّ

ما بعد شناسی قادر مطلق مخفی نماند که قادر بر هر چیزی است از جمله جسمانی و بروایت بخاری و مسلم و ترمذی
این جناب حاکم ابن ابی حاتم از ابو هریره رضی الله تعالی عنه صحیح شده که فرمود رسول خدا علیه الصلو
والتسليم حصا ما دخل الجنة یعنی هر که حصا کند نامهای و تعالی او را دید بهشت باید دانست که
تفسیر حصا شرح حدیث راه اختلاف پیموده اند مختار بعضی دانست که مراد از حصا احاطه است
بمعانی آنها و ایمان آوردن و تعظیم کردن مسامی و بعضی گویند که مراد و ساختن آنها
است اما دلیل اطراف النهار بر صفت ذوق و حضور لکن مختار اکثر دانست که مقصود حفظ کردن و یاد
داشتن مسامست و در اصل حصا بمعنی حفظ بسیار مستعمل شده و اختیار بخاری نیز همین است و مؤید
آنچه بعضی و آیات بخاری من حفظها بدل من حصا ما و اگر شصت نیز نپوشیدم نماند که چون مر
شد مخلوق با خلاق بشد یعنی متصف شود بصفات خدای تعالی بقدر طاقت پس خط بند از نام
یا که او حلت مسامه که قادر است بمعنی توانا بر هر چیزی است که توانا باشد بر باز داشتن نفس و طبع از
دلالت کند فی شرح محسن حصین و در ذکر مطلق تصریح است بآنکه قدرت و تعالی کبرایه منزه است از
قیود و آلات اهل هذه الارض شیون الممكنات فهو القادر حق تعالی تمام جمیع صفاته و تجلیاته که ملک است
ادراک و سماع تحقیقش غیر متناه و لای قاطعه منزه و عیود خواهد شد عطا فرموده و صلیق کامله و محبت که
صلوة از مومن عاست و از ملائکه استغفار و از حق تعالی رحمت و تعلقی رحمت او سبحانه جل شانه
بهرین اندازه طلب است دعا و می باشد توضیح این بهام آنکه رحمت و تبار عاصی عفو باشد و مغفرت
و خیر و حور و قصور و بر صالح باینهمه نعمت لقا و دیدار باشد و بقرآن مالا یعین است لا اذن
ولا خطر علی قلب بشر و بر عارف با وجود نهیمه فاضله علوم و معارف یقینیه است و بر انبیا

و این کلمات
در بیان
و این کلمات
در بیان

قبل از دنیا بردن
برای خدا و انتخاب

در بیان
و این کلمات
در بیان

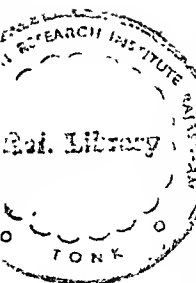
عبدالمصلح الثنا را و لیاقت است اسرار هم با اینهمه محلی بودن حق است بحلیات ائمه و
 و هایت که ذاتی شرح الغصون می روح سید المکرملین مجمع البحار مذکور است که سید را بر
 و شریف و فضل و کریم و عظیم و رئیس و مقدم طلاق میکنند علیه علی که یعنی طبیعت آنحضرت
 علیه و سلم که صدق بر ایشان عظم است و محابه المصلح و السلام جمالی در طایع عبارت است
 مونی که آنحضرت علیه التسلیمات را در حال ایمان من از دنیا بایمان رفته باشد و نه اما احتیاج

جمهر المحدثین که در احادیث صحیحه بدان بشماره و او بر باب بعیت و محاسنیت
 پوشیده نماز که زیارت با کسب معنی در یافتن مقام متبرکه که یا شخص متبرکه که لفظی الی الله
 بنفستین جمع قبر الفتح معنی گور و گور داخل کردن گویند قبر الرجل عبده اذا اوصی
 و اقبار بالکسر حکم بگو کردن گویند قبر الرجل عبده اذا حکم بان یقبر قال تعجل مجده فاقبر و
 پس که در کنایه و لاسی حکم فرمود بگو کردن انسان قسینا فاید چند نو که بر سر می نیامد

فائز اول ملا از قبر در بحث غذب قبر عالم برنج است که وسطه است میان دنیا
 و آخرت و تعلق دارد بهر دو مقام آثار اعمال از خیر و شر و ان عالم نمایان میشوند و اگر در آن
 بحث تخصیص کنند بعضی مشهور است که عبارت است از گویی مرده را در آن که گزینند از مردم
 مستحق شود غذب قبر در حق کسی که در شکم جانور تجلیل رود و در آب غرق شود و یا در
 سوزن کوزه و آتیش نفیس فائز دوم بدانکه صورت حکم فرمودن لند لقا بگو کردن
 مردگان اول چنان واقع شده که چون قایل باین اگشت مردن آدمی را و اول باین وقت
 یافت قایل هیچ ندانست که این زده را چه باید کرد و ناچار به پهل او چادر کلافی چینید همراه
 خود میداشت چون بن لعل و تحویل شفت بسیار کشید و بسن آمد چنان شد روزی در صحرا
 منوم نشست بود که ناگاه از غمی پدید شد و باز غمی دیگر خواب کرده او اگشت باز از غم خود

فائز اول

فائز دوم



و پنجه های خود برین کافه جسته تراغ مرده در گوی اندخت و بالای آن خاک بسیار بنهار خود
 توده کرد و قایل ازین گشت تراغ پی برد که مرده را بچنین بیدار جسته برادر خود را نیز دفن کرد
 قبر است نمود باز چون حضرت آدم علیه السلام وفات یافتند فرشتگان از آسمان
 نازل شده بحضور اولاد ایشان طریق غسل و تکفین و تجهیز کردن کو برعل آوردند و از آن
 باز عین طریقی معمول شد و این تعلیم الهی اولاد قایل را بسبب استعداد او بواسطه تراغ واقع
 شد و ثانیاً اولاد حضرت آدم علیه السلام بواسطه فرشتگان نمایان بگذاشتن تقصیر
 فاعل سوم تعلیم نمودن اولاد طریقی تسمیه و دفن الغنی است عظیم چه اگر مرده
 بدست جانوران دیگر بر روی زمین میگذشتند متعفن شده بوئی میکرد و مشام جانایان را بگذاشت
 میساخت و مردم از آن متنفر میشدند و بد کوئی میگذشتند و نیز جماع درنده و پرنده اعضا
 او را سخت سخت کرده میبرد و جانوران پاک مردار خوار او را طعمه خود میساختند و خفتار
 عظیم با و لاحق می شد لاجرم برای تکریم او این وضع را غیب تعلیم فرمودند فاعل چهارم
 در دفن کردن مردگان علاقه روح باین علی وجه الکمال باقی میماند و توجیه روح باین
 و مستناین و پیفیدن بسبب و واقع میشود زیرا که بعبتین مکان بدن کو یا مکان روح نام
 متعین است و آثار این عالم از صفات و فاعله با و تلاوت قرآن مجید چون در آن
 که مدفن آن است واقع شود بسبب و نافع میشود پس دفن کردن کو یا مکان بر روح سا
 است بنابراین است که از او یک مدفن و دیگر صلحای مومنین انتفاع و استفاده جاری است
 آنها را فاد و اعانت نیز تصور کنونی التفسیر العزیزی فاعل پنجم قبر در جوار صلحای
 ساخته شود که موجب کت و مغفرت و باعث صفای نواریت است و نیست از جوار
 ایامی باید مانند ایاد یافتن نغم از آن بگذاشتی شرح سفر السعادت و العثور علی دار السور

تسمیه

تسمیه

تسمیه

۶
و در قادی لای فاخره مسطور است المفضل الذین لم یقبوا فیها قبور رصاصا حکیم کذا فی القضا
العالمیه قول علیه السلام او فناموا ما کم مسطور قوم صاحبین ن است یا زری بجا و السیاق
است انماست اذا من عجب الصالح یا زری النسل لم یغذیب الفاسق انتهى و در اینست
ثابت شده که مردی بعضی اجابتی در آن حال کر و بود و در خواب دید که در مذبح سخت گرفتار
باز بعد یک هفته او را در رویا معاینه کرد و در جهت و سایش مشا به و نمود و بطریق استجاء
مستغفرت مال شد و بیان نمود که مردی صاع استی قریب که را مد فون شدند
مرد صاع مراد دیگر اموات را که نزد یک قبرستان من بودند شفاعت نمود و از مذبح نجات
یافتند برای فاتحه خوانی و عبرت گرفتن از حال اموات و موت خود یا کردن جنده اما نادر
المحقق ایجابی قدس سره بهامی شهر جامی آن به که درین مرحله آن چستی کنی که زمرت
و گران موت خود و اندیشه کنی و بی عزت شدن از دنیا و برای مرده دعا و استغفار و
و آخرت را یاد کردن و تجلیه قلوب تصفیه صدور و محال ساختن و نعمت رقت قلب بدست
آوردن و در نظر حق ترجمه هندی مشکون شریف مرقوم است او را که با امام نووی کی که
زیارت کی کسی متین بین ایک توقف و اصلی یاد کرنی موت کی او را آخرت کی به
و در اینست که در کتاب تغییر میانی مرد و کی و دیگری و دعا و

۱۰۰

او سپرد و پهلجانیان را و سکود و رجب سلام کا و تپاسی بلاشبه مشروع یعنی مسنون و حجت
 در صحیح مسلم بر روایت بریده را معذنه مسلم شده که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
 عن یار القبر فرمود یا یعنی نهی کرده بودم شمار از زیارت قبور پس زیارت کنند آنها را
 پیش ازین از زیارت کردن قبور نهی کرده بودم پس الآن آن حکم منسوخ و ایند گفته اند که
 قرب عهد بجائیت بود و خوف آنکه بگویند و بکنند آنچه در جائیت میکنند و میگویند و اما الآن
 پس قواعد اسلام مقرر و ثابت شدند و اندیشه مفاسد جائیت زایل شد بکذا فی ترجمه
 للتحقیق الدلوی و بر روایت ابن جابر بن مسعود رضی الله عنه با ثبات رسید که فرمود پیغمبر صلی
 الله علیه و سلم ما کان منکم من زیاده القبر فرمود و ما فانهما ترید فی الدینا و غیر الاخرة یعنی بودم من
 نهی میکردم شمار از زیارت قبور پس زیارت کنند آنها را که زیارت قبور بی غیبت میکرد
 و در دنیا یعنی نفرت می بخشید از آن که چون عاقبت کار این است نهیمه تعلیق بر نیاید
 و یاد میداد آخرت را از اینجا معلوم میشود که وقت زیارت قبور بصفت عبرت باید بود
 ذیل و غافل کذا فی شرح مشکوٰۃ و فی السجرات قال فی البدایع الا باس من یات القبر و الله اعلم
 ان نومنین من غیر طی القبر لقوله صلی الله علیه و سلم انی کنت بهنیکم عن زیارت القبر الا فریقا
 و قیل لانه من لدن رسول الله صلی الله علیه و سلم الی یومنا نهی و اصرح فی فقهی با نهی
 لتفصیل مقام است که زیارت قبور از اعمال خیر و اوضاع دین است و آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم را بتد از آن نهی فرموده بودند و آخر حضرت و از آن او ند با تجمل از اول
 و فعال حضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه بعدین تبع بعدین و دیگر علماء و صحابه زیارت قبور ثابت کرده
 تا آنکه در مسکن آل جماعیه قطعیه منسلک شده و خلاف کرده اند و آنکه حضرت زیارت قبور حق
 در حق مردان است یا زنان هم در حضرت اهل اندلس مختلفا بعضی است که نهی سابق در حق مرد

این حدیث در صحیح مسلم
 و در سنن ابی داود
 و در سنن ترمذی
 و در سنن ابن ماجه
 و در مسند احمد
 و در المستدرک
 و در المعجم
 و در التلخیص
 و در التلخیص
 و در التلخیص

و فی التلخیص
 و فی التلخیص
 و فی التلخیص

مانی حال باقی است و ایشان ایرود آمدن بر این زیارت بقدر جائز نیست مگر زیارت تبرک
 حضرت سرور کائنات علیه السلمات زنان اینتر سبب ایشان است دل کبر و
 بظاہر حدیث مذکور که در آن خطاب بر آن است و نیز تمسک شدن بحدیثیکه ابوهریره
 عنه روایت کرده و نیز حدیث اصلی که علیه السلام لعن الله ذوات القبور یعنی لعنت کما فی حدیث
 زنان زیارت کنندگان که وقت زیارت جوع و فرغ و نوحه و بکا و غیره بسیار می کنند
 الامام النودی فی شرح صحیح مسلم فی بذه الاحادیث اللیل علی استحباب زیارت القبور و استلام
 المہاب والدعاء لهم و التحرم علیهم و صریح فی نسخ نهی الرجال عن زیارت القبور و جمیع اهل انبیا
 للرجال اما النساء فینہن خلاف انتہی قدر مالا بدنه مرقوم است زیارت قبور مردان اجابت
 نہ زنان و فی التلاک الفافرة علم ان زیارة القبور ما دون فیہا الرجال علیہ ما قبل العلم و اما
 فقہر و عن ابی ہریرہ انہ علیہ السلام لعن ذوات القبور فان جمیع العلماء من ائمت
 الرخصة للنساء فی الزیارت فانما استدل بحديث یمنعکم انتم و ہرست دلالت بالفارق لان خطاب
 الرجال لا یشمل النساء فی الیم الرخصة و اجمع انہ لا یلج للنساء زیارة القبور کذا فی شرح البرزخ و
 نقاب الحساب فی الباب الثامن الاولی للمزہ ان لا ترور قبر رسول و قبر رسول و استلام
 علیہ وسلم و روی انہ سئل انما یشی عن جواز الخروج للنساء الی المقابر فقال لا تسأل عن
 الجواز و انما فی ذواتنا تسأل عن مقدار ما یجوز من اللعن فانما کلمات الخروج نکات
 فی لغتہ و ملاک و انما حجت لہا اشیا طین من کل جانب ذوات القبور علیہا و حجت
 اذا حجت کانت فی لغتہ فان اذن او و ہب معها بعلہا فهو شرک لعلی و اذن
 القبور کفر و بابت من لزوم کما فعل بعض النساء قلہ لعلی و کثرة بخرع فلما سئل عن الخروج
 قبور بعض التبرکین کما اعتاد النساء الا زیارت قبر الیہا ان لم یکن مہ قبر جنی الی زیارت

رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه اب الامه والى قبر فوسى رحمه محرم منها ان لم تحضر موته لما
 ان عبد الرحمن بن ابى بكر مات خارج مكة على اثني عشر ميلا فنقل الى مكة فدفن بجانب عائشة
 رضي الله عنها حاجته فزارت قبره وقالت اباؤ الله لو شهدتك ما زرتك ال اخرى
 يعني ان ترك الزيارات ولكن ثبت في زيارتها عذر اهلها فأتها عند الموت
 فزارت لتكون قائما مقام لقاء عند الموت فاذا كان ترك زيارته قبر الاخ اولى فكيف
 الرخصة في زيارته قبر الاجنبى للنساء حسن فليكره بالاثرا لان الاثر اولى لقائ الميت
 الموت للحارم سنة وروى عن ابى هريرة رضى الله عنه انه عليه الصلوة والسلام خرج
 المسجد فوقف على باب رة فأتته فاطمة رضى الله عنها فقال صلى الله عليه وسلم من اجبت
 قالت كنت خرجت الى منزله فلانة التى ماتت فقال بل وميت قبرها قالت معاذا الله
 افعل بعد موتك يا سمعته فقال عليه السلام لو زرت قبره لم تروى راحة نعمة فدل بحديث
 انه لا يباح للنساء زيارت القبور ولا التشيع كجنازة كذا فى شرح البرزخ انتهى فى الغنية شرح
 ويستحب زيارة القبور للرجال وتكره للنساء انتهى خلاصة عبارتها فى مقوله
 ثبت كبركاهن ارادة رفعتن لبرسى زيارت قبور كذا لغت خذوهم مشركان يعنى دور
 رحمت حق بروى نازل شود و چون بنا بر زيارت قبور ايد خانه پرون آيد از همه طرف او
 شياطين كيرند و چون در مقبره برسد روح ميت در حق دسى نفرين نمايد و چون
 باز كرو نفرين او تعا شى محال دسى شود و اگر شوهر او را براسى زيارت قبر پر و اكلى و بدو
 يا همراه او بجهت زيارت قبور برود پس شوهر زن برود و لغت شريك شوند و چون
 سجده بعدى قبر كند كافر كرو و از شوهر فرقت پذيرد و زنان زيارت قبر والدين سنت
 بشرطيكه قبر جنبى نباشد زيارت مزار فاضل انوار حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم در

خلاصه عبارتها
 مقوله

زنان بیست و پنج است و زیارت قبر سید مرتضی در روز دوشنبه است
و بعد از آنکه بهنگام انتقال می موجود باشد چه اگر با ثبات رسیده که عبد الرحمن بن ابی
رضی الله عنه بایرون که خطبه ای علیه و از دویس و وفات کرد و جان شان بکند و اورا
دفن کرد پس حضرت ام المومنین عاتقه ضحی شده عینا که برای او ای حج بخاک
شد و بنا بر زیارت قبرشان نیستند و فرمودند که بخند می غریب اگر بوقت انتقال شما
حاضر بودیم کنون زیارت قبر شما میکردیم شریح سبکی که ترک زیارت قبور و حق
زنان مسیحی که ام المومنین ضحی شده عینا اند خود بیان نمودند که وقت موت عبد اگر آن
اتفاق ملاقات نشد از آن سبب زیارت قبرشان عمل آمد آید این زیارت بنظر ملاقات است
و حالت خفتار معدود و شود پس هرگاه در حق زن ترک زیارت قبر او ادولی شد بگو
در حق و بی زیارت قبور اجابت مستحسن جواب شد و از قول حضرت ام المومنین ضحی شده عینا
بود اگشت که زنان وقت موت ملاقات می سازم مسنون است از ابو هریره رضی الله عنه
است که روزی پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام از مسجد کبرون تشریف آوردند و بر در محراب ایستاد
که آنکه حضرت سیدتنا فاطمه زهرا رضی الله عنها حاضر شدند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
ای فاطمه که جماعتی نمی عرضند از آنکه بیکان فلان آن که وفات کرده زنده بودم آنحضرت صلی
علیه و سلم فرمودند که آیا برای زیارت قبر ما این اتفاق افتد شدن بود که از شمس کرد که
بخندنا و میجویم از آنکه بعمل آیم چیزی که آنجانب بنی از آن فرمودند و با پدرش بودند آن حضرت
صلی الله علیه و سلم که انفاطه از زیارت قبر او میکردی سخت نمی مایستی و خوشنود میشد
از خوشبو بهشت او چنین است دلالت صبح و از بر آنکه زنان از زیارت قبور و در تن
چنان جایز نیست و در شرح فیه اصلی مسطور است که مردان زیارت قبور و زیارت

در حقیقت

الاصح ان النساء
يأتين الرجال
والنساء جميعا

مرد و زن که بعضی است که زمان این رخصت زیارت بقبر ثابت است و بعضی ظاهر می نماید
 محمد رح و آثار شمس الایمه خسری رح و صاحب کشف بزد و بحر الرائق و صاحب
 و جامع الرموز و متاوی سراجی آقا و القاضی عروة الله فی الکمال الفاخرة فی التذکر الاخرة زیارة
 القبور مستحبه للرجال و کذا للنساء علی الاصح و فی مختار الفتاوی لا باس بن زیارة القبور و مذ قول
 الی حقیقتهم و ظاهر مذ سبب محمد رح یقتضی اجازة للنساء ایضا لانه لم یخص الرجال فی ایسوط
 خلف فی زیارة القبور للنساء قال شمس الایمة الخسری رح الاصح انه لا باس بن کذا فی کتاب
 الغرائب فی کشف البرودی فی بحث نسخ السنية بالنسبة الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال
 و النساء جميعا و فی السراجیة لا باس لهما زیارة القبور ایضا للحائض و محجب کذا فی خزانة الایات
 و فی البحر الرائق الاصح ان الرخصة ثابتة للنساء و جواب داود اندیشکات مانعین باین
 طریق که تسلیم نماید که خطاب قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم نهیتمکم احدیث مخصوص
 بمردان است بلکه محبت شرفت و کرامت بمردان خطاب شده و مراد تعمیم حکم است بر سبب
 بر حینا بلکه در آیه وضو و تحم و مثال اینها نیز زمان و خل اند و لغت و منع که در جی زمان مرد
 شده پیش از رخصت بود قال الترمذی هذا کان قبل ان یخص النبی صلی الله علیه و سلم فی زیارة
 القبور فلما رخص خل فی رخصته الرجال النساء کذا فی مشکوٰۃ و در کتب فقه طویر زیارت بقبر

مرد و زن مثل آنکه بوقت زیارت اسلام علیکم یا اهل القبور یغفر لهم و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثرة
تفصیل مرام آنکه در صحیح شریف و ابی بن عباس ضی الله عنهم ثابت شده مبرا
 صلی الله علیه و سلم بقبر بالمدينة فاقبل علیهم بوجه فقال سلام علیکم یا اهل القبور احدیث
 بلکه شنبه حضرت صلی الله علیه و سلم مگور مانی که در مدینه بودند پس مقابل شدند حضرت
 با ایشان بر و مبارک خود پس فرمودند سلام با و بر شما ای صاحبان قبر یا مایه مرد

تفصیل مرام آنکه

خدا تعالی ما و شما را پیش از کنشکان باید با پس شما سریم و وصی مسلم و منشی انجمن و انجمن
قرن و بیروت برید و بیروتی منشی است و غنیه بابات رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله
تقدیم فرموده که وقت رسیدن در قیام این دعا بخوانید السلام علیکم اهل الدیارین
ای مومنین و مسلمین ما انشا بعد بکم للاحقون نسال الله فداکم العافیة یعنی سلام ما و بر
ای اهل سرزمین و مومنین و مسلمین ما اگر زخسته خسته بشمار آید پسندکان پیوسته
می طلبیم از خدا تعالی برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب نیا و آفریت
رهای از هر کرده بد آنکه دیار با اکثر جمع دارست و دوازام بنامی است که آن عروصه
باشد و در کرده باشد و در او را در گذر که از کوه لطرزی است و آنرا از آنجا آید و در
خمسائل اموات اندیز مستعمل میشود و جهت گردانیدن اموات در حکم حیات و بعد در حکم عمارت
یکه عمارت همانست و هوای آن خرابی است و شمس الهین محمدی حوشیه علی آن
برید بلدیای قنبر و هوای آن خرابی است و خرابی آن خرابی است و خرابی آن خرابی است
اما قوله علیه السلام و ارقوم منسوب الله یا اهل دار قوم غنیه و ارقوم منصف
ای مقام و قیل منسوب علی الاختصاص و سجود جره علی البدل من کثیر المجرور و فی علیکم لنتی و
استعمال انشا الله بر سبیل تبرک و تین است و فقال حکم او قیاس است و در کیه لا نقول انشی
انی فاعل کک خدا الان یا الله و بعضی گویند که تقدیر شدت بحسب حقوق بین و قیاس
بعینها و نزد بعضی بر این حسین کلام است مانند کیه لیدخلن المسجد کرام انشا الله و بعضی
گویند که این تشبیه نظر بر این است زیرا که مخاطب جماعه مومنان اند یعنی انشا الله مسلمین
می پریم و شما لاحق عیش و مومند ما فاده مولانا فخر الدین محب الله فی شرح بحالین و بعضی
عن النصف و در اولیای مطهر است که این در انشا الله معنی است و در رب و انسانی

اینقدر زیاده که ده نهم نافرمانی و سخن که می شنید یعنی شمار ایشان که شش گانه و ما شمار را پنج هستیم
شما سیریم فرط بفتح تین جمع فارط است یعنی سابق و کسی کسی است که از مردمان قافله
پیش رود و تا و منزل اسباب از آب و خور و میا کند و ساهی این ماجرا را هم
عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت کرده اند و قالت کیف اقول یا رسول الله تعنی فی
زیارت القبر قال قولی السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المؤمنات و علیهم السلام بعد من المؤمنین
و انما السلام علیکم للاحقون یعنی پرسید عائشه از آن حضرت که چه گویم و چه بخوانم از این قبر
اراده میکند عائشه ازین پرسیدن که چه گویم وقت زیارت قبور و این دلالت دارد
بر جواز زیارت قبور برای زنان فرمود حضرت صلی الله علیه و آله که بگو سلام باد بر اهل
سرا از مؤمنین و مسلمین رحمت کند خدای تعالی شایه پیش رو و در کان ابرو و پس از آن
یعنی زنده گان مردگان را و اما اگر خوبسته خدمت بشارت دهند که اینم بکنانی ترجمه شیخ
الدلموی و در صحیح مسلم و سنن نسائی از عائشه صدیقه رضی الله عنها مروی شده که آن
رسول الله صلی الله علیه و آله سلم کما کان یلقیها من رسول الله صلی الله علیه و آله سلم خرج من آخر الی
البقیع فیقول السلام علیکم و ارقوم مؤمنین تا که ما تو عدون غدا مؤمنان و انما السلام
لاحقون اللهم اغفر لاهل البقیع الغرقه یعنی گفت عائشه رضی الله عنها که بود آن حضرت صلی الله
علیه و آله سلم هرگاه میبود شب نوبت عائشه از آن حضرت بیرون می آمد از خرقه لبوس
که نام مقبره مدینه است پس میفرمود سلام باد بر شما ای اهل سرای مؤمنان آمد شمارا
چیزی که وعده کرده شده بود دید شمار از توبت غایب شد و اقیامت مدتی معین مهلت داده
شدید شما و اما اگر خوبسته خدمت بشارت بکنانیم خداوند ایما مر از اهل البقیع غرقه
بغیر عجمه قاف نام درختی است که سابق در زمین مقبره مدینه بسیار بود که آنی ترجمه

للشيخ الاجل قدس سره و مروی است که چون بن عمر رضی الله عنه در حین سخن گفتن بگوید
 باین سلام میگردد و از ابوهریره رضی الله عنه قبوت پیوسته گفت اذ امرت بالقبور
 ففرهم قتل السلام علیکم صحاب القبور و اذ امرت بالقبور لا تعرفهم فقل السلام علی المسلمین
 چون بگوید بقیه را می ساختی صاحبان قبور را در حالت زندگی پس بگو سلام
 بر شما ای صاحبان کور پا و اگر بگوید بگو برای آنکه شناسائی نمی و شستی از صاحبان آن
 کور پا پس بگو سلام با برسلین تنبیه بدانکه از اخبار آثار صحیحیه مرویه میاید می شود که موتی را
 سماع و ادراک و شعور حاصل است نیز که سلام خطاب از جمله چیزهای است که مخاطب نمی شود با
 مگر یک که سمع و فهم داشته باشد و الا لازم آید خطاب بلا یقتل و شک نیست که چنین خطابه
 عبث و مخالف عقل است آقا ابن القیم قدس سره البنی صلی الله علیه سلم لامته ابن یسار علی اهل القبور
 و السلام ما یخاطب به من یسمع و یفهم و یفعل و فی شرح العبد و الرحالان المات و الی ابن سیوطی از
 بسلام علی القبور و لوان الارواح لا تدرك لما کان فیہ فائدة یعنی مامور هستیم بسلام کردن
 بر قبور و وقت زیارت و اگر ارواح را علم و فهم نمی بود سلام نمودن بر اروشان بیفایده می شد
 و درین مقام منکران سماع اموات چند خدشه اورد می کنند و بیزیل آنها شک میکنم و خدشه
 اول خطاب و ادبا با موت که در احادیث سابقه و اخبار سابقه مروی شده مقصود از
 سماع و شنواییدن اموات نیست چه گاهی خطابند از برای توجیح و تحسیر و عزت و مباهات
 نیز می آید چنانچه در فن بدیع بیان شده که قسمی است از استحسان معنوی که علمای بدیع
 آنرا تجاویل العارف تسمیه کرده اند و سکاکی او را السبق المعلوم مساق غیره نامیده و
 قرآن و حدیث و شہار عرب از همان قسم خطابند و اگر چه با واد شد و قال الله تعالی حکایت
 عن رجل ابراهیم علیه السلام لا اصدناهم الا ما کلون ما کلهم لا یطلقون و مروی البخاری عن ابن

از بعضی صحابه اهل بیست ریح نقل کرده که چون در بازار می رفت سلام بر پیغمبر می گفت نه
 سلام علیکم و گفته اش عند الاستفسار بیان کرد که تسلیم تحیه است و اجابت تحیه بحکم نصر
 قرآن فرض و چون ایشان جواب ندهند امر بالمعروف و جب کرد و سلام بر پیغمبر علیهم
 و عاست تسلیم نیست اگر جواب ندهند بر ایشان چیزی لازم نیاید و بر من امر بالمعروف
 لازم نکرد و از آن سبب سلام بر پیغمبر اختیار کردم و اما جواب ندادن اهل قبور ممنوع
 بلکه باطل است چه احادیث کثیره و آلات و متحذ و از هر جواب دادن ایشان خروج این
 عبد البر فی الاستسکار و التمهید عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله
 صلعم ما من یقبر خیه المؤمن کان یعرف فی الدنیا فسلم علیه الا عرفه و رقه علیه السلام صحه
 عند الحق یعنی هر که بگذرد و یقبر برادر مسلمان که می شناخت وی را در دنیا و سلام کند
 بروی پس می شناسد او را و جواب بسلام میدهد و اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابن
 عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلعم علی مصعب بن عمیر رجع من احد
 فوقف علیه علی صحابه فقال اشهد انکم حیار عند الله فزوروه ثم سلموا علیه فوالله فی
 سیده الاسلام علیهم السلام لا ردوا علیه الی یومئذ کذبت فی شرح الصدور خدشته تسویم در سنن
 ابی داود و صحیح ترمذی مروی شده که شخصی بحجاب رسالت مآب علی بن ابی طالب
 شده عرض نمود خلیفک السلام یا رسول الله پس فرمود آن حضرت مکو علیک السلام
 زیرا که این تحیت اموات است پوشیده نیست که این حدیث اولی است بر آنکه میان سلام
 کردن بر اعیان اموات فرقی است برین چه جایکه توقع جواب باشد چنانکه در زندگان است
 علیکم تقدیم عابر علیکم و جایکه امید باشد که در میان این است علیکم السلام تقدیم عابر و جایکه
 تقدیر فرمود آن حضرت علیکم السلام میانه میان تحیه حیات و تبرکات زینت است که او شعور ندارد و جلب نمی دهد

و احادیث سابقه که بتقدیم لفظ سلام در باب زیارت قبور مروی شد قابل احتجاج نماند
 چاین حدیث صحیح معارض آنهاست تقریر خویش این چند شبهه بخند و جهت اول
 آنکه حدیث مذکور صلاحیت ندارد که معارض شود با حدیث سابقه که بتقدیم لفظ سلام
 مروی شد ندیده آنها صحیح و اقوی الحدیث قوم و مؤید است آنچه شارح مصابیح و امام
 و خطابی تصریح کرده اند بلکه میان سلام حیا و موتی فرقی نیست یعنی در هر دو صورت
 بتقدیم لفظ سلام باید گفت و توقع جواب هر دو بامتقن فی شرح المصابیح الاحادیث
 تدل علی ان التسلیم علی الاموات کالتسلیم علی الاحیاء قال الامام النووی شرح صحیح مسلم
 نقلًا عن خطابی ان التسلام علی الاموات و الاحیاء سواء فی تقدیم التسلام علی علیکم بخلاف
 ما کان بجایزیه علیه من قولهم علیک سلام الله فیس بن عاصم و وم انکه مختار بن قیس
 است که قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم علیک سلام تحیه الموتی محمول است بر عرف
 و عادت عرب ایشان هنگام سلام بر قبور علیکم التسلام می گفتند پس پیغمبر خدا علیه الصلو
 و التسلیم فرمودند موافق عادت مروجه شان با جمله مقصود از ان اخبار است از امام
 که در زبان جاہلیت بر زبانهای ایشان جاری بود و نیست مقصود از ان شیعیه و تفنید
 وقت زیارت قبور علیکم التسلام باید گفت نه التسلام علیکم فی شرح المصابیح و اما قوله صلی الله
 علیه و سلم فی حدیث آخر علیکم التسلام تحیه الموتی انما قال هذا العرفم لان عرف العرب
 یقولوا و السلام علی قبر علیکم التسلام گفتار رسول الله صلی الله علیه و سلم علی وفق عادت و هم
 نیز این قسم گفته که از جمله کلماتی بدیع و نیکو است که در محل دعا و خیر حسن است که دعا
 بر دعوی مقدم کنند مانند سلام علی ابراهیم سلام علیک سلام علیک با صبر تم و در مقام دعا
 شریکتر است که بدعو علیه ابراهیم و دعوی مقدم سازند مانند علیک لغتی علیهم و آیه السور و علیهم

تقدیم
 سلام

جواب
 سوال

نمیکند ان فی الطریقہ الی سطلی و شرح التمدور و قرآه سون فاجتهد و آیه الکلمه فی نماز و عبادت
 عبادت های بدنی و مالی و مرکب از هر دو مانند ثواب ختم قرآن مجید و تسبیح و تہلیل و نماز
 و روزه حج و اذکار و استغفار و صدقات و خیرات و ثواب زیارت قبور انبیا علیهم السلام
 و تشریف ادا و اولیا و سلمحا قدست اسرارهم و ثواب تکلیف موقی و اوقاف باموات میر
 و در حق ایشان نافع می شود و چنین است غریب امام عظیم محمد بن جنبل و جمهور سلف
 مشهور امام شافعی و امام مالک آنست که ثواب عبادت مالی باموات میرسد و ثواب عبادت
 بدنی بایشان میرسد و بعضی گویند که امام شافعی و امام مالک ازین قول رجوع کرده
 اند و فرموده اند که منکره مناکه آنست که ثواب اعمال بدنی باشد یا مالی باموات میرسد بلکه
 و سائر در حق شان نفع نمیکند و این غریب مردود و مطرود است بآیات قرآنیہ و احادیث
 بنویسند اخبار صحیحہ و روایات فقیہیہ معتقد کلامیه اما آیات القرآنیہ فمفہمها قوله تعالی
 رب ارحمہما لکما ربانی صغیر یعنی و بگو ای پروردگار من بخشای ابریشان ای پدر
 مادر چنانکه پرورش کردند مادر و پدر را ازین آیت شریف آشکار است که استغفار و دعا
 اولاد در حق والدین نفع است پس انکار نمودن از اینکه عمل یکی در حق دیگری مفید
 باطل محض است مردوست که شخصی از سفیان ثوری رح پرسید که اولاد در حق والدین
 چه قدر دعا و استغفار بعمل آرند آیا هر روز یک بار بخوانند یا در هر ماه یک بار یا در سال
 یک مرتبه جواب داد که کفایت میکند و حامی اولاد در حق پدر و مادر و هر نماز در آخر تشهد و
 شخصی از ایشان پرسید که صدقات و خیرات ایضا در حق اموات مفید است یا نه فرمود
 که مفید است و ثواب آنها میرسد لکن استغفار بسیار نافع است زیرا که اگر زیاده از حاجت
 مفید می شود و سبحانه و تعالی در حق والدین بآن امر فرمود و روانه شکار باطلی و

الله صلى الله عليه وسلم ان ابا داود ما له فدا عابه فاذا شيخ يتوكأ على عصاه من اهل فقال انه كان
 ضعيفا وكنت قويا وكان فقيرا وكنت غنيا فقلت لا امنعه شيئا من مالي واليوم انا ضعيف
 وهو قوی وانا فقير وهو غنی فدخل علي بما له فبكي صلى الله عليه وسلم وقال ما من حجة ولا يدرك
 ذلك الا بكمي ثم قال صلى الله عليه وسلم للولد انت وما لك لا بكي انت وما لك لا بكي
 يعني مروي بحدود فغن كنجور ينم خذ احلي الله عليه وسلم كلمة يدرو خود عرضه او كه او مال مرا
 ميكرد پس شخصت او را طلب نمود و می بصورت پیر مروي عصا در دست گرفته خیزد
 پس شخصت كیفیت حال از دستفسار فرمودند عرض نمود كه اول پیرم ضعيف بودم
 و احتیاج بودم تو انكر و می مال من اشرف ميكرد بهر نوعيكه میخواست و مرا را متع
 و امرو زمان بالعكس شد او قوی است و من ضعيف و غنی است و من فقير و مال نگه او
 بخیل اختیار كرد مال از من غیر نمیکند پس بگفتند رسول مقبول صلى الله عليه وسلم فرمود
 كه هر سنگی كه این سخن شنیده است ميكرد باز فرمود شخصت صلى الله عليه وسلم كه تو مال
 برای پدر توانی یعنی جان و مال هر دو فدای پدر است و در تفسیر پیشاپوش زنگور است
 بعضی المفسرين بنى الآية منسوخة بقوله تعالى ما كان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا لنفسهم
 قبل مخصوصة لان التخصيص اولى من النسخ وقيل النسخ والتخصيص ان الوالدين اذا كانا
 كافرين فله ان يدعو الله لهما بالهداية والارشاد وان لطلب الرحمة لهما بعد حصول الهداية
 ثم ان ظاهر الامر للوجوب من غير تكرار فكيفي في العمرة واحدة ان يقول بارجها
 يشبه ان يدعو لهما كلما ذكرهما وذكر شيئا من انعامها انتهى ومنها قوله تعالى الذين يحملون
 العرش من حوله يستحون سجودا بهم ويومنون به ويستغفرون للذين آمنوا ربنا وسعت
 كل شيء رحمة وعلما فاغفر للذين تابوا واتبعتوا اهليكم وقهم عذابا يحجم ربنا واوخلهم جنتا

كذا في نسخة
 من نسخة
 من نسخة

باین الف عام و عدد جمله العرش یوم القيمة تمانیه امانا الذین الی العرش نقیل سبعون صنف
 بطون به یلیکین من ابرهم سبعون الف صنف تمام قدر صنعوا ایدهم علی عواقبهم فیلین ابرهم
 والتکبیر من ابرهم اصفو قدر وضعوا الایمان علی اثنائیل ما منهم احد الا و یوسیج بما لا یسیج به الا
 و فی تقدیم الرحمة علی العلم فاتح ہی ان مطلوب الملائکة فی بن المقام هوان یرحم الله المؤمنین و کانهم
 قالوا ارحم من علمت منه التوبة و اتباع الدین قال الی تحقیق هذا الاستغفار من الملائکة یجری
 الاعتذار من قولهم ابرهم فیهان یفسد فیها انا قوله تعالی و قوم غدا یحییهم فیصرح بالمطلوب العز
 لان دلالة المغفرة علی الوقایة من العذاب کالضیمة و حین طلبوا لاجلهم سقاط العذاب ضننا
 و صریحا طلبوا ایصال الثواب الیهم بقوله ربنا و اعلهم جنات عدن الی و عدتهم
 و منها قوله تعالی و الملائکة یسبحون بحمد ربهم و یتغفرون لمن فی الارض الا ان الله یغفور
 یغفری ارجله است قول اولی و تعالی و الملائکة یسبحون الایة اسمی و مشکان تسبیح میگویند همراه
 حمد پروردگار خوش و آمرزش طلب میکنند برای آنکه در زمین انداکا و شوق تحقیق خدا
 اوست آمرزش که زبان و دین آیت تصریح است باستغفار ملائکه در حق مؤمنین پس
 بالمأخ کشت که دعای یکی در حق دیگری مفید میشود و بعضی گویند که قول او تعالی لمن
 فی الارض شامل است فساق و کفار را نیز چه مقصود فرشتگان است که حتی سجده جل شانه
 برود و در حق ایشان غلب نازل نکند شاید که نعمت ایمان نصیبشان کرد و کذا فی التفسیر
 و منها قوله تعالی و الذین جاؤا من بعدهم یقولون نباغفر لنا و لآخواتنا الذین سبقونا بال
 و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا انما انک رؤف رحیم یعنی و ارجله است قول او
 و الذین جاؤا من بعدهم الایة اسمی و آنکه آمدند پس از مهاجران و انصار مراد با بعا
 صحابه اند تا روز قیامت میگویند ای پروردگار بیا مرز ما را و مرز برادران ما را و دین

الایة السابعة

الایة السابعة

سبقت کردند بر بایان و پیدا کردن در دلهای ما هیچ کس به نسبت آنکه ایمان را برپا دارند
 یقینی جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم ای پروردگار ما بر آئینه تو خشانین و مهربان فی احوال
 انجمنی گفته اند هر که را کند یکی از صحابه رضی الله عنهم و دل باشد از اهل این آیت است
 صاحب انوار آورده که حق سبحانه و تعالی بر سه مرتبه فرو داده مباح و مضایق
 مابین که موصوف یا مستند بنا دلی و فانی طعنیت پس هر که بدین صفت بنا
 از اقسام مومنان خارج بود و درین آیت تصریح است بدعا کردن مومنین لاجل حق
 مومنین سابقین مغفرت بیهاتر الله تعالی و مستغفر له نیک و المومنین المومنات یعنی
 و از تنجید است قول او تعالی و مستغفر الآلایه ای آمرزش طلب کن برای کنایان خود و در حق
 مردان مسلمان زنان مسلمان و تفسیر معالم التفریل مذکور است که حضرت صلی الله علیه
 و سلم با وجود مغفرت مامور شد در باستغفار از گناهش آنکه تا امت درین سنت بان
 افتد انکس و در بیان آورده که مراد است که طلب صحت کن از خدا تا از اثر گناه
 و درین آیت اگر می است عظیم از خدا تعالی در بان این جهت که پیغمبر ایشان را بر استغفار
 کنایان ایشان امر کرد و از امام علام روح الله روح منقول است که حق سبحانه و تعالی
 بخود الامر کرد باستغفار است و خلاف الامر الکی از ان حضرت مقصود نیست استغفار
 فرموده باشند و طلب آمرزش کرده از حق تعالی و او سبحانه که می است از آنکه پیغمبر
 خود را فرماید که از من چه بطلب کن و چون بطلبند عطا کند پس معلوم شد که است
 مراد است آمرزش خواهد بود و متعسر هر که را چه تو پیشوا باشد و نا امید از خدا اچار باشد
 چنان شفاعت کبری خواهد یافت بر نام نامیت طغره الواستان با کنایه کار بهایا بتواید
 امید وایر بهایا بکذا فی تفسیر پیغمبر و تفسیر پیشا پوری مذکور است فی الایة مکتبه و هی ان

الایة الخ

البیاضی بنی سید الجلال ثلاث خال مع الله و بی توحید و حال مع نفسه و بی ثواب و بی عین
 و ان یستدرسه جنس الاثام حتی لا یقع فیها و حال مع نفسه و بی طلب تیر الذنوب علیه بعد وقوعها
 انتهی و اما الاما و یث منها ما روى الطبرانی و الدارقطنی عن علی رضی الله عنه ان البیاضی حلی علیه
 و سلم قال من تمر علی المتابر و قهر قتل الله اصد عشر مرة ثم و هب من اجره بالاموات عظمی
 من الاجر بعد الاموات یعنی کیسه بگذرد بر کورستان و بخواند سوره خلاص زده باز
 به بخش مردان به مردگان داد می شود و سی از مرد بشمار مرد و یا و منها ما روى الطبرانی
 و الدارقطنی ان رجلا سأل البیاضی صلی الله علیه و سلم فقال کان لی ابوان ابرهما حال حیوتهما
 فلیت ببرهما بعد موتهما فقال له علیه الصلوة و السلام ان من البر ان تصلى لهما مع صلواتک
 ان تقوم لهما مع صلواتک یعنی موی بجنایب سالت ماب صلی الله علیه و سلم عرضه داد
 و حالت زنده کی با والدین خود حسان و نکوئی میکردم و اکنون که او شان انتقال کرده اند
 طریق حسان بایشان بجا آورم پس بوی فرمودند حضرت صلی الله علیه و سلم که بالفعل حسان
 باو شان نیست که ثواب نماز نفل و رزق نفل بایشان برسانی و منها ما روى ابو حفص
 العیسی عن انس رضی الله عنه انه سأل رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله
 انما تصدق عن موتانا و حج عنهم و تدعو لهم فهل یصل ذلک الیهم قال نعم انه یصل الیهم
 فیحون به کما یفرج احدکم بالبطق اذ ابدی الیه یعنی پرسید انس رضی الله عنه از پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و سلم که ما صدقه میدهم از طرف مردگان خود با حج میکنیم از جانشان
 و دعا مغفرت میکنیم در حق ایشان پس آیا ثواب این اعمال بسوی این اموات میرسد
 فرمود حضرت صلی الله علیه و سلم که آری میرسد و خوش میشوید باین ایصال چنانکه خواه
 میشوید از شما و تیکه بدید داوه میشود بوسی خون لغت و منها ما روى ابو داود و غیره

رحمة الله علیه

رحمة الله علیه

رحمة الله علیه

حدیث شریف

حدیث شریف

حدیث شریف

بنیارسى الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرءوا على متوكم سورة يس
 بخوانه برموده هاى خود سون پس و نهما ماروى عن ابن عباس رضى الله عنه انه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من دخل المقابر فقرأ سون يس خفف عنهم يومئذ وكان
 له بعد من فيها حسنات ثلثين فرموده پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم هر که داخل شود در گورستان
 پس بخواند سون يس تخفیف کرده شود و از مردگان دان روزی باشد او را بگوئی
 بشمار مرد هاى آن مقبره و نهما ماروى الشیخان فی صحیحهما انه اصلی الله علیه وسلم فتحی شیخین
 احدهما عن نفسه الآخر عن امته اسی جعل ثوابه لامته فقرأ التعلیم صلى الله علیه وسلم ان
 یفعله عمل غیره و الا قد اذ به علیه صلوة و سلام هو الا تستمیاک بالفرقة الوقتی یقیناً
 مؤمن حضرت صلى الله علیه وسلم و پیش بقی یکی از ان از طرف ذات مبارک خود و در
 از جاب امت خود یعنی ثواباتی برای جهت خود و قمر فرمود این توانی تعلیم
 از حضرت صلى الله علیه وسلم باین طریق که نشان اعلیٰ بیکر نفع میکند نظام است که پیرو
 رسول خدا صلى الله علیه وسلم و سید است شکم کنس بیاکت کسی را از ایصال بواجب
 انکاری نماید و نهما ماروى عن ابن عباس رضی الله عنهما ان سعد بن عبادة ثوبت
 انه یروى عاتباتی رسول الله صلى الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ان امی تت و
 انا عاتب فهل یقفهما ان تصدقت عنهما قال نعم قال فانی شهیدک ان حاتلی صدقتهما
 یعنی فات کرد ما و سعد بن عبادة و بود سعد بن عبادة و آن وقت عاتب یعنی
 آن حضرت صلى الله علیه وسلم در غزوه تبوک حاضر بودند پس آمد سعد بن عبادة
 نزد حضرت پس گفت سعدی رسول خدا صلى الله علیه وسلم بدرستی که مرد ما در حال
 می شایسته بودم یعنی اگر حاضر می بودم شاید که چسبیده امیت میکردم و ما درم بر

صدقه پس آیا نفع کند اورا اگر صدقه دهم از جانب وی فرمود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آری
 نفع کند اورا صدقه کردن تو گفت سعد بن عبادہ پس تحقیق من کو اہمیکم تر ای رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم تحقیق کہ مانع من صدقه است از جانب وی و منہا ما اخرج احمد و الاثر
 عن سعد بن عبادہ رضی اللہ عنہ انہ قال یا رسول اللہ ان امی ماتت فای الصدقۃ
 قال الما فخرجت کذا قال ہن لا سعد یعنی رویت کہ محمد در سند خود و بخاری و مسلم و ابوداؤد
 و ترمذی از سعد بن عبادہ رضی اللہ عنہ کہ وی عرض کرد کہ ای رسول خدا باد من وقت
 یافت پس کہ امی صدقه افضل است فرمود حضرت کہ آب پس کنیز سعد چاہ را او
 سعد کہ این چاہ صدقه است برای مادر سعد پدر آنکہ در حدیث سابق مذکور شد کہ سعد
 صدق کرد و دین حدیث تصدق کردن چاہ مذکور است پس و ہش آنکہ اول مانع
 تصدق کردند و بار دیگر چاہ را و منہا ما اخرج ابن ماجہ ابن خرمیہ عن ابی ہریرۃ رضی اللہ
 عنہ انہ قال قال اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان مما یلتحق المؤمن من جناتہ بعد موتہ علما انہ آوہ
 صاحبہ کہ او مصحف و زتہ او مسجد ابناء او بنیا لابن پیل بناہ او نہر اجرہ او صدقہ اجرہا
 من مالہ تلحقہ بعد موتہ یعنی فرمود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدستیکہ از ان چیز کہ متعلق کردہ
 شود بمسلمانی از نیکیہائی وی بعد از مرگ وی علمی است کہ پراکندہ کرد اورا و پیامو نمایند
 مردمان از حکام دین و شراح یا فرزند نیک کہ گذشتہ اورا پس خود یا قرآن مجید کہ وارث
 کرد ایڈہ از کسی یا مسجدیکہ ساخت آن برای نماز گزاردن مردمان یا خانہ بنا کرد برای
 مسافران یا جوی کہ جاری ساخت آن از آب یا صدقہ کہ پیرن کردن از مال خود میسر
 ثواب این شئیہائی مذکورہ پس از مرگ وی و منہا ما اخرج ابونعیم و البزار عن النسائی عن
 انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سبع یجربن للعبد اجرًا بعد موتہ و ہونی قبرہ من علم

احمد بن حنبل

ابن ماجہ
ابن خرمیہ

ابن النعمان

علما و آجری بنهر و عوسن خلا او نبی مسجد آورث مصحف او ترک ولد استغفر بعد موده یعنی
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت خبر اند که جاری ماند مرد آنها در حق بنین پس از مردن دین
 حال آنکه او در قبر است کسیکه بیاورد علم را با روان سازد جوی را از آب برای نفع مرد
 یا بکند و چاه را یا نشاند در خنهای میوه برای دفع مردمان یا سازد مسجدی را برای نماز یا
 داشت کرداند کسی توان یا کند شست پسر را که طلب متعزیت کند برائی پس از مرگ وی و
 ما اخرج الطبرانی عن ابی سید محمد بنی رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یمنع
 الرجل یزیم لقیمة من حسنات امثال افعال افعال استغفار و لک لک یعنی لا یمنع
 مرد را روز قیامت از نیکیها مانند کوه و پس گوید آن مرد از کجاست این علما هر پس گفته
 که استغفار کردن پست است و منها ما اخرج الیهی فی شعب الایمان الی طبری عن ابن عباس رضی الله
 عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما الیث فی قبره الا شیهة العریق النخوة فی قبره
 تنقذ من اب او ام او ولد او صیدی فی اذنا من کانت احب من الدنیا و ما فیها بان الله لیک
 علی بل القبر من دعا علی الارض امثال کجبال من بدیهة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم
 یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست مرده و گور مکر مانند غریق فریاد خواندن انتظار
 میکند و عار که ملحق شود او را از جانب پدر یا مادر یا پسر یا یاری صادق پس وقتی که حق
 شود او را دعا باشد مراد دست تر بسوی او از دنیا آنچه در دنیا است تحقیق که حق
 و دل میکند بر ساکنان قبر باز دعا علی بن من مانند کوه با عظمت و بزرگی و بدستیکه تحفه
 زندگان بسوی مرگوان استغفار است برای ایشان منها ما اخرج الطبرانی فی الاربعین
 الی منی رضی الله عنه سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ما من اهل بیت یوت منهم میت
 عنه بعد موده الا اهریباله جبرئیل علی طبق من نور ثم لقیف علی شقیق القبر فقیول یا صاحب القبر

الحديث الثاني

الحديث الثالث

الحديث الرابع

ایمستی بن برتیه ایدیهالیک ابلک فاقبلها فیدخل علیه فیخرج بها ویستبشر بخیر من بیزا الذین لا یلهی
 الیه هم شیئی یعنی نیست هیچ کس از کسان خانه که میرا از ایشان کسی مرد پس تصدیق کنند
 بعد مرگ وی مگر آنکه بر وی برود آن را جبرئیل نزد مرده در حالیکه نهاده است و او را بر طبقی
 نور پست بر استید جبرئیل بر کنار دگور وی پس گوید جبرئیل ای صاحب قبر عمتی این برتیه
 است که فرستاده است آن بسوی تو کسان تو پس قبول کن آن پس در آید جبرئیل
 پس خوشوقت گرد مرده بدان برتیه و بشارت گیر و عکیم بن نذر سایگان می آید آنکه برتیه بفرستاد
 شده است بسوی ایشان خیر می و منها ما اخرج ابو القاسم سعد بن علی الزنجانی فی فوائد عن ابی
 زنی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من دخل المقابر ثم قرء فاتحة الكتاب قل الله
 احد والحمد للک اکثر ثم قال فی جعلت ثوب ما قرأت من کلامک لاهل المقابر من المؤمنین
 المؤمنات کانوا شفیعاً الی الله تعالی یعنی فرمود حضرت صلی الله علیه وسلم یکم که در آید در کورستان
 بیشتر بخواند سوره حمد و قل الله و سوره الحمد اکثر بستر گوید خواند و بدرستی که من گردانیدم ثواب
 آنچه خواندم از کلام مرا لایق کورستان اگر مسلمان اند باشند داخل کورستان فرجند
 را بشناخت کنند کان بسوی حق تعالی و منها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابی هريرة
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حج عن میت فلکذی حج عنه مثل حرجی
 یکسی حج کند از جانب مرده پس آنکس الحج کرده است از جانب می مانند مرده می است و
 اما الاخبار منها ما روی جعفر نخدی حدثنا العباس بن یعقوب بن صالح الانباری سمعت
 ابی لیثون اسی بعض الصالحین اباه فی النوم فقال له یابنی لم قطعتم یدیکم عنا قال یا بنی
 تعرف الاموات برتیه الاحیاء قال یا بنی لا الا حیاء لکم الاموات یعنی بعض صاحبان
 خواب دیدند در خواب که وفات کرده بودند پس گفت آن پدر مرید را که ای پسر من چرا

و قال ابو القاسم سعد بن علی الزنجانی فی فوائد عن ابی زنی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من دخل المقابر ثم قرء فاتحة الكتاب قل الله احد والحمد للک اکثر ثم قال فی جعلت ثوب ما قرأت من کلامک لاهل المقابر من المؤمنین المؤمنات کانوا شفیعاً الی الله تعالی یعنی فرمود حضرت صلی الله علیه وسلم یکم که در آید در کورستان بیشتر بخواند سوره حمد و قل الله و سوره الحمد اکثر بستر گوید خواند و بدرستی که من گردانیدم ثواب آنچه خواندم از کلام مرا لایق کورستان اگر مسلمان اند باشند داخل کورستان فرجند را بشناخت کنند کان بسوی حق تعالی و منها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابی هريرة عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حج عن میت فلکذی حج عنه مثل حرجی یکسی حج کند از جانب مرده پس آنکس الحج کرده است از جانب می مانند مرده می است و اما الاخبار منها ما روی جعفر نخدی حدثنا العباس بن یعقوب بن صالح الانباری سمعت ابی لیثون اسی بعض الصالحین اباه فی النوم فقال له یابنی لم قطعتم یدیکم عنا قال یا بنی تعرف الاموات برتیه الاحیاء قال یا بنی لا الا حیاء لکم الاموات یعنی بعض صاحبان خواب دیدند در خواب که وفات کرده بودند پس گفت آن پدر مرید را که ای پسر من چرا

و قال ابو القاسم سعد بن علی الزنجانی فی فوائد عن ابی زنی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من دخل المقابر ثم قرء فاتحة الكتاب قل الله احد والحمد للک اکثر ثم قال فی جعلت ثوب ما قرأت من کلامک لاهل المقابر من المؤمنین المؤمنات کانوا شفیعاً الی الله تعالی یعنی فرمود حضرت صلی الله علیه وسلم یکم که در آید در کورستان بیشتر بخواند سوره حمد و قل الله و سوره الحمد اکثر بستر گوید خواند و بدرستی که من گردانیدم ثواب آنچه خواندم از کلام مرا لایق کورستان اگر مسلمان اند باشند داخل کورستان فرجند را بشناخت کنند کان بسوی حق تعالی و منها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابی هريرة عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حج عن میت فلکذی حج عنه مثل حرجی یکسی حج کند از جانب مرده پس آنکس الحج کرده است از جانب می مانند مرده می است و اما الاخبار منها ما روی جعفر نخدی حدثنا العباس بن یعقوب بن صالح الانباری سمعت ابی لیثون اسی بعض الصالحین اباه فی النوم فقال له یابنی لم قطعتم یدیکم عنا قال یا بنی تعرف الاموات برتیه الاحیاء قال یا بنی لا الا حیاء لکم الاموات یعنی بعض صاحبان خواب دیدند در خواب که وفات کرده بودند پس گفت آن پدر مرید را که ای پسر من چرا

و قال ابو القاسم سعد بن علی الزنجانی فی فوائد عن ابی زنی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من دخل المقابر ثم قرء فاتحة الكتاب قل الله احد والحمد للک اکثر ثم قال فی جعلت ثوب ما قرأت من کلامک لاهل المقابر من المؤمنین المؤمنات کانوا شفیعاً الی الله تعالی یعنی فرمود حضرت صلی الله علیه وسلم یکم که در آید در کورستان بیشتر بخواند سوره حمد و قل الله و سوره الحمد اکثر بستر گوید خواند و بدرستی که من گردانیدم ثواب آنچه خواندم از کلام مرا لایق کورستان اگر مسلمان اند باشند داخل کورستان فرجند را بشناخت کنند کان بسوی حق تعالی و منها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابی هريرة عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حج عن میت فلکذی حج عنه مثل حرجی یکسی حج کند از جانب مرده پس آنکس الحج کرده است از جانب می مانند مرده می است و اما الاخبار منها ما روی جعفر نخدی حدثنا العباس بن یعقوب بن صالح الانباری سمعت ابی لیثون اسی بعض الصالحین اباه فی النوم فقال له یابنی لم قطعتم یدیکم عنا قال یا بنی تعرف الاموات برتیه الاحیاء قال یا بنی لا الا حیاء لکم الاموات یعنی بعض صاحبان خواب دیدند در خواب که وفات کرده بودند پس گفت آن پدر مرید را که ای پسر من چرا

موقوف کردی فرستادن بدیه از ما گفت پسری پدر من ایامی ستانند مردگان بدیه
را گفت پدر روی که ای پسر که من اگر نمی بودم زنگنه کان البته بیا که می شدند مردگان
ما اخرج ابن الدینا عن سفیان قال لا موت احج من الاحياء الى الطعام والشراب
گفت سفیان ثوری که مرده باز یاده محتاج اند به شربت زنده تا بسو طعام و شراب
ما قال القطری نه قد کان الشیخ غزالدین بن عبد السلام یفتی بانه لا یصل الى المیت
ما یقصر فلما توفی را به بعض صحابه فقال له انک کنت تقول ان لا یصل الى المیت ثواب
و یهدی الیه فکیف الامر قال و کنت اقول ذلک فی الدار الدنیا و الان قد رجعت
لما ریت من کرم الله فی ذلک و انه یصل الیه ذلک یعنی گفت قطری تحقیق بود شیخ
غزالدین که فتوی میداد باینکه نمی رسد بسوی مرده ثواب آنچه خواندن شود بر او مرده و در
شود ثواب آن را بسوی مرده و پس هرگاه که او وفات یافت دیدند او را بعضی باران
در خواب پس گفت آن یار از شیخ غزالدین که تو بودی که میگفتی که نمی رسد بسوی مرده
ثواب آنچه خواندن شود و بدیه فرستاده شود بسوی می پس چه طور است این کار گفت شیخ
میرا خود را بگویم من که می گفتم آن را و زحمت وینا و این وقت پس رجوع کردم به بیت
دوم از کرم حق تعالی درین باب بدستیکه شان نیست که میرسد ثواب بسوی مرده و در
ما اخرج القاضی ابوبکر بن عبد الباکی الانصاری شیخه عن ابن عسیر قال قال حماد الکلی
لیلا الی مقابر که فرضت اسی علی قبر فتمت فیرت اهل المقابر حلقه حلقه فقلت فمت
القیمة قالوا لا و لکن جل من اخواننا قر قل یو الله احد و جل ثوابها انما فنحن فی مقبره مندرسته
گفت حماد کی که بیرون شدم یک شب بسوی کورستان پس نهادم سر خود را بر کور
پس خواب کردم و دیدم اهل قبور را حلقه حلقه پس گفتم که برایش قیامت که چنین حلقهها

شما را از این خبر

ان

اهل کورستان گفتند که قیامت برپا شده است و لکن سبب حلقه حلقه شدن میانان است که
 مردی از برادران میانان خوند سون اخلاص انجمن ثواب آن ابرای میانان
 تقسیم آن میکنیم از مدت یک سال و احوال ازان فارغ نکشیم و منها مردی حجت الاسلام
 الغزالی فی حیات العلوم و بعد الحق فی العاقبة عن حمد بن جنبل روح قال اذا دخلتم المقابر فقولوا
 الفاتحة کتاب المؤمنین و قل یوئله احد و اجعلوا ذلک لاهل المقابر فانه یصل الیهیم نفس
 گفت ما احم حمد بن جنبل روح که چون داخل شویم کورستان پس بخوانید سون فاتحه و معوذتین و
 قل یوئله و بگردانید ثواب این برای اهل کورستان پس بدرستی که میرسد این ثواب بسوی
 و اما الروایات الفقہیة فمنها ما فی ذخیره العقبی الانسان لان یجعل ثواب عمله لغيره عند اهل السنة
 و جماعة عن یصل الیه و صوم و حج و صدقة و التلاوة و غیره ما من جمیع انواع البر و یصل الیه
 و منفعة قالت المتقره لیس شی من ذلک یعنی مختار نزد اهل سنت و جماعت است که انسان را
 جائز است که بخشد ثواب عمل خود برای غیر از نماز و روزه و حج و صدقة و تلاوة قرآن و سوا
 اینها از جمیع انواع نیکی و میرسد ثواب اینها بسوی مرده و دفع میکند آن و معتزله گفته اند که
 ثواب هیچ یکی از اینها نیست میرسد و منها ما فی الزیلعی الاصل فی هذا الباب ان الانسان لا
 یجعل ثواب عمله لغيره عند اهل السنة و جماعة صلوة کان او صوما او حجا او صدقة او قرة
 القرآن الا ذکرا الی غیر ذلک من جمیع انواع البر و یصل ذلک الی اهل بیت و منفعة قالت
 المتقره لیس ذلک لا یصل الیه و لا ینفعه حاصلش بعینه مانند ما سبق معلوم باید کرد
 و منها فی البحر الرائق من صام او صلی او تصدق و جعل ثوابه لغيره من الاموات و الاحیاء
 جاز و یصل ثوابها الیهیم عند اهل السنة و جماعة که اذ فی البدایع و بهذا یعلم انه لا یفرق بین
 ان یکون المجهول لثبات الواجبات و الظاهر انه لا فرق بین ان ینوی بعن الفعل لغيره و یفعله

حجت الاسلام
 آقا میرزا محمد باقر
 حجت الاسلام

اوایل کورستان
 حجت الاسلام
 آقا میرزا محمد باقر
 حجت الاسلام

اوایل کورستان
 حجت الاسلام
 آقا میرزا محمد باقر
 حجت الاسلام

اوایل کورستان
 حجت الاسلام
 آقا میرزا محمد باقر
 حجت الاسلام

بنسبه شمع بعد از آنکه بجعل ثواب غیر و الاطلاق کلامهم و ظاهر کلامهم اند لا فرق بین العرص و النفل فارا
 معنی نفلیه جعل ثوابها فی غیره فانه یصح و لکن لا یعود فی نفس فی ذمه لان عدم الثواب لا ینقص
 عدم سقوط عن ذمه نهی تخمین مام آنکه کسیکه روزه و هشت یا نماز گزار و یا صدقه داد و پیشه
 آن برای غیر خود از مردگان و زندگان روزه و میرسد ثواب آنها بسوی ایشان
 اهل سنت و جماعت تخمین است و در بدائع تهیین تقریر معلوم شد که تحقیق فرق کرده شود
 در میان آنکه مرده باشد آن کس که ثواب چیزهای مذکور را بخشیده است یا زنده باشد
 ظاهر نیست که فرق نیست در میان آنکه این خیر را ابتدا برای غیر کرده یا اولاً برای خودش
 خود بجا آورده باشد یا مقرر سازد ثواب آنها برای غیر خود بجهت طلاق کلام ایشان درین
 مستند عدم خصوصیت و یکی از آن هر دو و ظاهر الاطلاقات فقها فرق نمی گذارد در میان
 و نفل پس چنین بگذارد نماز نفلیه و مقرر سازد ثواب آن برای غیر خود پس آن صحیح است
 لکن ضمن عام ذکر در ذمه واجب یعنی این نفلیه از ذمه واجب قطب باشد زیرا که چون واجب
 ثواب این نفل یعنی بعد بخشیدن حاصل نشد بلکه ثواب آن به موهوب که رسید پس این لازم نیاید
 که این نماز از ذمه واجب ساقط نباشد زیرا که عدم ثواب تسلیم نیست عدم سقوط را از ذمه
 کما لا یخفی و منها ما فی المفترت رجل عتیق عبدا عن ابيه میت فالاول و الا لاجل الاب من غیر
 ینقص من اجر الابن و کذا الصدقات والدعوات للوالدین و یجمع المؤمنین و المؤمنات
 یکون الاجر لهما و لا یکلهم من غیران ینقص افره یعنی مردی آزاد کرد و بنده خود را از جانب
 خود که مرده است پس تر که غلام برای آن مرده است که او را آزاد نموده و ثواب برای پدر
 حاصل است بدون آنکه از ثواب آن مرد چیزی کم شود و تخمین است حال صدقه یا دعا که
 که برای پدر و مادر برای همه مردان مسلمان و زنان مسلمان نمودن و آید چه صواب یا نهایی

ایشان میرسد و از ثواب عامل تسبیح کم نمی شود و منها ما فی الآلی الفاضلة نقلًا عن نواديسنا
 ثواب طاعت برده و زرع بخشیدن روستا تهی باقی ماند درین مقام سولی جواب طلب
 تقریرش آنکه مقتضایه قبضه موموب له شرط است و موب بدو تنقبض تمام نمی شود و در وقت
 تهیه کردن ثواب صدقات و تلاوت قرآن و زیارت امامت شرط ندارد مگر فقود پس حکم صحت
 بهیض ایصال ثواب چگونه مستقیم خواهد شد و تقریر جواب آنکه قبضه موموب له در صورت سببه
 حقیقی البته شرط است اما در سببین حکمی پس شرط نیست تفصیلش آنکه سببه دو نوع است یکی
 اموال و دیگر سبب طاعات و قبض موموب له را که از تمات سببه از جمله شرط آن در ثواب
 می نویسند در سبب اول شرط است نه در دیگر بلکه درین صورت در عرف شرع بنا بر فضال
 الیه صحت ایجاب و سبب بطلان قبول کلی و وافی است و بعضی این مخطا تقریر جواب کرده اند
 که قبضه موموب له در سبب حقیقی شرط است و در سبب حکمی شرط نیست و اینها متحقق سبب حکمی است
 به حقیقی فقدان القبض لا یتدفع اصل المقصود فا درک و نصف و اما البقاء الکلامیه منها
 شرح العقائد النسقیة و فی دعاء الاحیاء الاموات و صدقهم ای صدقه الاحیاء
 عنهم ای عن الاموات نفع لهم ای الاموات خلافاً للمتغذیه انتهى و کذا فی جمیع الکتاب الکلیه
 باجملة از کتاب سنت و فقه و عقاید با ثبات رسیده که ثواب عمل غیر بیکدیگر می رسد و زنده
 باشد یا مرده قراة قرآن باشد یا سواى آن فرض باشد یا نقل و امام نووی و طلالی
 سیوطی جماع مذکور اربعه بلکه جماع جمیع مسندت و جماعت تبر و وصول ثواب همه عباد و تبارک
 و مرده نقل نموده آنچه که خلاف امام شافعی رح در سلسله وصول ثواب قراة قرآن نقل می کنند
 پس آقایی اول است که فی بعض الرسائل و در شرح صدور مرقوم است و اما القراة علی
 القبر مخرم بمسئره و غیرها و غیرهم و قال الزعفرانی سالت الشافعی عن القراة عند القبر فقا

و الزعفرانی
 سالت الشافعی
 عن القراة عند القبر

لاباس و قال النعمانی فی شرح المہذب لیسجد لزار القرآن تقر یا قیسیر من القرآن یدعو لهم
 الشافعی یقرن علیہ الاصحاب و فی موضع آخر وان ختموا القرآن کان فضلہ ان کان الامام احب من جنسہ
 نکر ذلک اولاً حیث لم یبلغ فیہ اثر ثم رجع حین بلغنا ہتہ یعنی خواندن قرآن نزد یک قبر
 تقیین کردہ اند حجاب شافعی روح و بواسی ایشان باین کہ مشروع است و گفته است
 و غفرانی کہ پرسیدم از امام شافعی از خواندن قرآن نزد یک قبر پس گفت ترجیح بایک نیست
 بان و امام نووی در شرح مہذب گفتہ کہ مستحبست مرزبارت کنندہ قبر را کہ بخواند و
 را بہتر د کہ اورا آسان شود و دعا مغفرت کند و رقی مرده ہا نصیح کردہ است
 شافعی اتفاق کردہ اند برین حجاب و سی و امام نووی در مقام یک گفتہ کہ اگر ختم کنند
 قرآن بہتر باشد و بود امام احمد بن حنبل روح کہ از خواندن قرآن نزد یک قبر بخار می نمود
 اورا حدیثی درین باب رسیدہ بود باز رجوع کرد از ان وقتیکہ رسیدہ و احادیث ہر گاہ
 از کذا لائل حقہ فارغ شدیم کنون بعضی تسکات متعلقہ مع جرح و قدح آن بیان میکنیم
 باید دہنت کہ متعلقہ تسک کہ کردہ اند بایہ کریمۃ الابرار و ازہ ذر اخری وان لیس فی ان
 الامام یعنی ان سبیلہ سوف یربی یعنی اگر بر بخوابد و شیشج بردارندہ بارگاہ و یکریہ
 نیست مراد اگر کوچہ عمل کرد و بدستیکہ سعی آدمی زود باشد کہ دین شود و ازین آیت
 است کہ کسی بگاہ و یکریہ ناخود دینی شود و کسی بہ ثواب و یکریہ شاب بکر و پس عمل
 در حق دیگر می مانند دعا و صدقات و تلاوت قرآن و خزان مفید نیست فثبت بطلانہم
 قطعا و جواب زین سہد الان بچند وجہ است اول آنکہ مختار ابن عباس رضی اللہ عنہما
 کہ آیہ مذکور منسوخ است بقول اولفاد الذین امنوا و اتبعوہم فزیہم بایمان بچند ہم و زیہم
 ما التناہم من علیہم من شئی یعنی آنکہ ایمان آوردند و بر فی ایشان رفت اولاد ایشان را

تتمت شرح اہل البیت

جواب

بیان برسانیم بدیشان اولاد ایشان را یعنی در دخول به تنهک یا در وصول بدر بیت
 ایشان یعنی اگر در جات آبای بلند باشد درجه اولاد نیز بلند گردانند تا چشم پدران بر ایشان
 روشن گردد و نقصان نکند نیم نشان را یعنی پدران را از جزا و عمل ایشان چیزی یعنی
 بدرجه پدران رسانیم بی آنکه نقصان به ثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد را
 در جات ارزاداریم پس ازین آیت روشن است که سبب صلاحیت ایمان پدران و برادران
 تعظیم و تکریم ایشان اولاد ایشان در شربت داخل شوند و بدرجات بلند فائز گردند اگر چه
 اولاد از روی اعمال لیاقت آن نداشته باشند باجماع اعمال ابا در حق انبیا مافوق خواهند
 گردید و فائزیم پس مطلوب المعتره و لاح استقامت سپید اهل استقامت و احسانه فی الزلیلی
 اما قوله تعالی و ان لیس للانسان الا ما سمی فقد قال ابن عباس انها منسوخة بقوله تعالی
 و الذین آمنوا و تحیتهم ذریعهم الایة و فی شرح الصدور و جواب عن الایة با وجه مذاهبها
 بقوله تعالی و الذین آمنوا و تحیتهم الایة و دخل الانباء و الجنة بصلاح الایة و دوم آنکه مختار
 عکرمه است که قول او تعالی و ان لیس للانسان الا ما سمی الایة خاص است بقوم حضرت ابراهیم
 و حضرت موسی علیهما الصلوٰة و السلام زیرا که این کلام بطریق حکایت منقول است صحیفه
 ایشان دلالت میکند برین آیه کریمه ام لم ینبأ بما فی صحف موسی و ابراهیم الذی فی
 و اما این است مرحومه پیش ثابت است برای ایشان ثواب اعمالیکه سعی کرده باشند
 بنس خود و نیز ثواب عملهای که سعی کرده شود برای این است بعد از مرگ ایشان فی الزلیلی
 و قیل فی خاصه بقوم موسی و ابراهیم لانه وقع حکایه عما فی صحیفتهما علیهما السلام بقوله تعالی
 ام لم ینبأ بما فی صحف موسی و ابراهیم الذی فی شرح الصدور و الثانی انها ذات قیوم
 ابراهیم موسی علیهما الصلوٰة و السلام فاما من الایة فلهما ما نسخت و ما سعی لهما و الی عکرمه

و این جواب نریف است باین که شان نزول کرمیه مذکور دلالت دارد بر آنکه حادث
 برای روان آیت مرقومه نازل گردید در وقت مرحوم آن حضرت علیه الصلوة و السلام
 بوقوع حادثه و اما اسناد آن صحیفه حضرت ابراهیم عم حضرت موسی علیه الهام است
 برای تبلیک و رسالت و تئیس یهود است چنانچه ایشان باین حضرت اعتقاد می داشتند
 شان اول آنکه ولید بن مغیره که از اغرة قریش بود بت پرستی گذشته اتباع و پیرو
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم اختیار نمود و آیات قرآنی می خواند و می شنید و گفتار که حق
 می دانست آن طعن و اگر ندانید که دین آبا و اجداد ترک نمود و در تبه خطالت افتاد و
 تو بهتر مینماید که دین جدید را گذشته باز دین قدیم را اختیار نماید پس ولید جواب داد
 آنحضرت میفرماید این را نمیگویم که گشت باز گفتار که اولی گفتند که این مان بگذرد و خداوند
 کردنیهای خود و خواصیم بر دشت اقتضای لید ازین حق بر گشت و قدری ثل مشروط ایشان مهم
 پس بجای جل شانزه برای ابطال عقیده ای شاذ و فاسد و از قرآنی و از فرائض و از آیات باجماع و از
 مخالف صریح ایشان و آنکه مذکور شد در جواب اسامی آنکه مختار برین پس که مراد از انسان
 در آیه مذکور کافر است و مسلمان است آنچه سعی کند بذلت خود و آنچه سعی کرده
 برای پی پس از هر که وی فی الزیلعی و قیل ارید بالانسان الکافر و اما المؤمن فلیس
 اخوه و فی مستخرج الصمد و الثالث ان المراد بالانسان ههنا الکافر و اما المؤمن فله
 ما سعی ما سعی که قاله البریع بن الانسل تهی و درین جواب تکلفی است ظاهر زیرا که مراد
 داند که در آیه اولی واقع است عام است کافر باشد یا مؤمن پس در آیت دوم
 که انسان بکافرا با میسند از آن آیت اولی که لا یخفی جواب چهارم آنکه حسین
 فضل معنی آیه که می چنان عاده فرموده که نیست انسان از راه عدل مگر آنچه سعی

خود و اما از او فضل و عنایت پس با عزت است که زیاده کند حق تعالی او هر چه خواهد
 تا آنکه ثواب اعمال دیگران هم باو عطا فرماید چه اگر فضل او متعادل باشد حق تعالی پامانی نیست
 فی الزیاده فی قیل لیل من طریق العدل لامن طریق الفضل فی شرح الصدور الرابع
 لیس للانسان الا ما سعى من طریق العدل فاما من باب الفضل فجابران یزیده الله ما شاء
 قاله احسن بن فضل رحم الله لام در لفظ الانسان معنی علی است کما فی قوله تعالی
 استاتم فلها اسی فعلیها و ثقله تعالی لهم اللفته اسی علیهم پس معنی آیت چنان است که نیست
 برسان چیزی از گناه مگر آنکه سعی کند بنفس خود یعنی بجهت گناه دیگران ما خود نخواهد
 کرد از فی طریق شرح الصدور بربیب پوشیده نماند که این توجیه مستلزم تکرار است چه بگوید
 بودن لام معنی علی مضمون آیه مذکور با مضمون آیه الا ترزوا زرة و زراخری متجسس
 میشود مگر آنکه آیه لاحقه تا یکد آیه سابقه گردانند لکن ظاهر است که تا سیس عیبا باشد از یکد
 مادامیکه تا سیس ممکن باشد بر یکد حمل نشاید کرد ششم آنکه مختار این چهارم است که
 چون نصوص کثیره دلالت میکنند بر آنکه ثواب عمل یکی بدیگری میرسد و مثل تخمین نصوص
 زیادت بر ظاهر است قرآنیه درست میشود پس در اینجا مستثنی دیگر مخدوف است و تقدیر
 الایه مکرر الیس للانسان الا ما سعى باو و برب یعنی نیست مرسان مگر آنچه عمل کرد و
 بخشیده شود بر اسی ششم آنکه لفظ ما سعى منصوب المحل است به نزع خافض یعنی با جاره
 سبیه مراد از ما سعى ایمان است و ظاهر است که در آیه سم لیس و بفرش مع متعلق است
 فیه است مخدوف است فقذیر الایه مکرر الیس حسته قصیر فقه سبب من الاسباب
 للانسان الا ما سعى اسی سبب سبیه و بهو الایمان یعنی نیست نیکی که نفع کند مرسان از دنیا
 هیچ سببی از اسباب مگر سبب ایمان یعنی چه ظاهر است که بدون ایمان که نام نیکی خواهد

هیچ

هیچ

جواب ششم

[illegible]

السعاده در روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش نزدیک باشند نزدیک شدنی مستحب
 و تعلق و اتصال روحانی نظیر و مشابهت اما لیکه بدن در او و از آنرا که نزدیک بقبور
 می آیند می شناسند شناختنی زیاده بر شناخت سائر ایام انتهی و در شرح مسطور
 مسطور است که مردی از اولاد عجم جندری میگوید که در خواب دیدم عجم را بعد از سال از
 مردن وی پس گفتم آیا نه مرده بودی گفت آری مردم گفتن پس کجا هستی گفت سوکنی بخاک
 من در بام از باغهای بهشت من و یاران من در شب جمعه در روز جمعه ملی تیم و جمعی
 نزدیک ابی بکر بن عبد الله مری پس ملاقات میکنیم باز سرداران شما گفتم بذهای شما ملاقات
 میکنند از دایم شما پس گفت عجم چه بعید است فهم تو بد نباشد و شدند و ارواح ما
 ملاقات میکنند گفتم پس آیا خبردار میشوید از زیارت کردن ما گفت عجم که از زیارت خبر دار
 نمی شویم در آخر روز جمعه و در تمام روز جمعه و در روز شنبه تا طلوع آفتاب در بعضی آیات
 فقیه بوسه دادن قبر والدین نیز آمده است بلکه فی الترتیب و نسبت در روز شنبه که فضیلت
 دارد جهت قرب او جمعه و الاثنین و در روز شنبه که فضیلت او با انواع کثیر و ابرایشان
 و در نظر آیه الرایات مسطور است که زیارت قبور روز جمعه بعد نماز جمعه بهتر است و در روز
 تا طلوع آفتاب روز پنجشنبه در اول روز و بعضی گفته اند که در آخر روز نهی و آخر این
 ابی الدنیا البیهقی فی الشعب عن محمد بن وسع قال بلغنی ان الموقی یملون بنو ابراهیم یوم الجمعة
 ویوما قبله ویوما بعده و در فتاوی لآلای فخره نقل از عن الاحتساب مذکور است که هر
 است زیارت قبور و شب برات و عیدین و عاشورا و عشره ذی حجه و فی کثر العباد
 القیور فی کل الاسبوع مستحب و فضل ایام اربعه یوم الاثنین و اربعه یوم الجمعة و اربعه یوم
 یعنی زیارت قبور در هر هفته مستحب است و بهترین روز برای زیارت چهار روز باشد و شنبه

و بعد و شبیه فی الآمال انما خرد و سبب الزیادتی فی کل سبع و دانی رساله عمر السلفی بنی بر
 علی المؤمنین فی کل سبع عالم او منتهی الثابت لا الوجوب انتهی یعنی تسبیح زیارت قبر
 در هر هفته و پنج در رساله عمر سنی مرقوم است که واجب زیارت قبور پیغمبران و ائمه معصومین
 مراد از وجوب حق ثابت است نه وجوب معنی متعارف که مقابل استحباب است
 و یتقام باید دانست که از آداب زیارت قبور است که پیشکام قبله و در سجده
 هند و مقابل روی میت بایستد و سلام دهد بطریق که تفصیلاً سابقاً ذکر شد و الله
 سلام بگیرد و بیداشت غلب قبر از کبرتش فرو میرود و وقت بار سون خلاص شود
 و خواندن سون بیس و سون فلک و آفر سون حشر تسبیح و تحسین و هیات است که
 یازده بار سون خلاص سیاده بخواند بعد از آن بنشینند و مشهور است که سوره خلاص
 بخواند که بمنزله ختم قرآن مجید می شود. فی شرح عین العلم و یقر القرآن بالیسر فی الزمان
 مسلم عن ابی امامه الباهلی رح آقر القرآن فی یاتی یوم القیمه شفیعاً لا ضایع ثم یسبح و یر
 بالرحمة و المغفرة لنفسه و للمؤمنین فان الاذکار کلها نافعه که فی ملک الا اروع حالهم
 من تراب المقام یغیر نفسه لم یبع لهم فقد جان نفسه خا هم و در و قراءه بیس فی ملک
 اسی فی الاحادیث المشهوره و الاخلاص سبعا اسی سبع مراتب المشهوره و یقر و ملائک
 لانه بمنزله ختم القرآن بجمع الآیات فی روایه لعلی عن زجاج النوسی من قر قل هو الله
 ثلاث مرات کما قر القرآن جمع انتهی و خواندن سون فاتحه و معوذتین و آیه الکرسی و
 اذ انزلت و الهکم الکافر بر اسی منفعت اهل قبور نیز نافذ است و فی الملاحظ قریه القرآن
 عند القبور و خروج آن یونس یعنی خواندن قرآن نزدیک قبور امیدواریم که مؤمن شود
 میت را و در قنای سراجی مرقوم است که خواندن قرآن شریف نزدیک قبر کرم و

نزد امام ابوحنیفه روح فرزند امام محمد روح مکره نیست و موسی بر ممل امام محمد است و در کتاب
 لآلی فاضله مذکور است که خواندن قرآن با و از بلند نزدیک قبر مکره است و نسبت به خواندن
 مکره نیست و بعضی گویند که خواندن سوره ملک نزد قبر با و از بلند مکره نیست و در
 حصن حصین نقل از فتاوی غریب آورد که سیکه زیارت قبور کند پس بخواند اللهم
 اسئلك بحق محمد آل محمد ان لا تعذب هذا الميت بر و از خدا تعالی غدا را از سزا
 تا قیامت و در لآلی فاضله نقل از وسیله القلوب آورده که سیکه این آیت را در کورستان
 بخواند و عمر الفین کفر و ان لمن یعن قتل علی و ربی للبعث ثم لتنبین بما علمتم و ذلک علی
 پیرس آمرش کند حق تعالی خواندن را و اهل کورستان و دینجا چند آداب زیارت قبور
 میکنند پس این پنجگانه است که ترسان و پسران در مقابر روزه از ختن و در مقدمه و کلام الایمان
 بنمایند و در کورستان چیزی نخورد و نشاند و خواب نکند و قبور را پامال نه نماید مگر بضرورت
 چون فرو آوردن میت در قبر یک میان قرنها باشد و برهنه پاشتن در مقابر مستحب است
 شرح عین العلم بر وایت خطیب ثابت شد که افکر سوزان از زیر پا گرفتن بهتر است از پامال
 کردن متبوعی فی شرع الاسلام و من سئله ان یطأ القبور فی نعلیه کان یکره ذلک و
 ان یسئ فی المقابر حایفا و یدعو الله تعالی یشرفهم و ای سوال صدی الله علیه و سلم یسئ فی القبور
 فین النبی صلی الله علیه و سلم یخجلها یعنی از حجامه سمعت نه است که زیر پا نکند کورستان را
 و نعلین خود زیر که آن حضرت صلی الله علیه و سلم مکره میباشند این را مستحب است که در کعبه
 برهنه پارود و دو عای خیر کند در حق اموات و آمرش کنایان طلبد در حق ایشان از حق
 و تعالی و در پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ویر که میرفت در کورستان بنعلین پس حکم نمود
 که کشید بنعلین از پا و از آن جمله است که بر قبر نشیند و گوید غریبان و نماز نه کرد و

در حکایت
 در کورستان
 در پیغمبر
 در کعبه

از کتب

بسوی قبر صحیح مسلم برایت ابو مرزوق غنوی حنی بنده عتبات شد که فرمود پیغمبر خدا
 علیه سلم لا تجلسوا علی القبر ولا تملکوا لیهما یعنی نه نشینید بر کور که منافعی غایت و اگر ارام
 مومن است و نماز کردار بجانب آن و در صحیحین روایت ام المومنین عائشه صدیقہ رضی اللہ
 عنہا ثابت شد که فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم لعن اللہ الیہود و النصارى
 اتخذوا قبور انبیاءہم مساجد یعنی لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را که مساجد
 خود را بر مای پیغمبران خود را مسجد بنا دارند که قبور را مسجدی ساختن بدو طریق متصور میشود
 یکی آنکه مسجدی بجانب قبور نمایند و آن را مقصود از عبادت دانند چنانکه بت پرستان
 میرسنند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت او تعالی باشد و لکن عقائد و از آنکه توجیه
 ایشان نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای حق تعالی است و متوجع حرمی عظیم
 نزد او تعالی از جهت شتمال وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم انبیای او و این بر دو وجه
 نامرئی و مامشرد است چه اول شرک علی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه در
 نیز از شرک مسجد است اگر چه شرک کفری است و بهر دو طریق لعن متوجه است با جمله نمازگزاران
 بجانب قبر نبی یا مردی صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است بچاکس را در آن خلاف نیست
 اما اگر در قرب کوار ایشان سجده یا نمانند یا نمازی که از دینی توجہ بجانب آن نماید
 مجاورت آن موضع که طرف جنبه مظهرشان است و با بد و نور نیست از روحانیت
 ایشان رعبادت کمالی و قبولی است بدین درین صورت هیچ محذوری لازم نمی آید
 بآکی نیست بکافی ترجمه اشک لا شیخ الحق الدلبوسی نقلاً عن شیخ ابن حجر المکی و بر این
 ابو داود و ترمذی و دارمی از ابو سعید ثابت شنید که فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 کلما مسجد الا بقبره و محام یعنی زمین همه مکم مسجد دارد که نماز در وی جائز است لی غرض

در این باب
 مسجد
 حقیقت

مکبره از جهت آنکه غالب آنجا قدرت و عظمت اوست با پنجه بدامی شود و از مردمان آنجا
 و اگر مکان پاک و لطیف باشد هیچ باکی نیست در گرامتی نه و بعضی بر آنند که نماز در مقبره
 است مطلقاً از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است بالاتفاق و اما احرام از
 آنکه محل کشف عورت و مادی شیاطین است و فی المنیة و شهرها یکدیگر آن کیون قبل از
 الی المخرج ای الخلاء و الی الحمام و الی القبر و فی خلاصه هذا المکین بین المصلی و بین الموضع
 حائل کا حائط و آن کان حائط لایکونه تهی فی شرح المناسک لملا علی انقاری آن کان
 بین المصلی و بین القبر حجاب من جدار فلایکونه مصلوق تهی یعنی نماز بجانب بیت الخلاء حرام
 و قبر در انصورت مکره است که میان مصلی و این مواضع چیزی از دیوار و مانند آن
 همانجا حاجب نباشد و اگر دیواری حائل باشد پس نماز در آن مواضع مکره نیست و
 فی جامع الرموز لا مکروه فی جهة القبر الا اذا کان بین یدیه بحث لوصلی صلی آنجا شیعیان و
 علیه انتهی یعنی نماز بجانب قبر در آن صورت مکره است که در حالت نکرار در نماز بطور
 مشخص نگاه معنایی بر قبر واقع شود و اگر قبر موضع نگاه مصلی نباشد پس نماز بجانب قبر مکروه
 نیست که فی این شرح البخاری لما کانت الیه و دو انصار سی سجد و بقبور الانبیاء تعظیماً
 نشانهم و یصلون بآبائهم و یصلون فی الصلوة نحو یا و تجزوا و یا یا انعم النبی صلی الله علیه و سلم و من غیر
 و من کف فی مشکوٰۃ المصابیح عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لان یجلس احدکم علی حجرة فتمحق ثیابه فتخلص الی جله خیر من ان یجلس علی قبر و اه مسلم یعنی
 فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هر آنیکه بنشیند یکی از شمار خاک سوزان پس بنزد آن
 افکار جاهل و اوست برسد آن خاک را اثر سوختن می تا پوست آن بهتر است و او را از
 فستقن می بر قبر و در شرح سفر سعاده مذکور است که نهی فرمود پیغمبر خدا صلی الله

علیه السلام از نماز کردن در کربستان و در برابر کور و نهی فرمود از خوار داشتن کور بحدی که مال
 گفتند ما بر آن گیه نمائید یا بالاتر آن نشینند و درین باب تشدید می واقع شد و در حدیث
 مسلم و ترمذی و غیره آن که نشینید بر قبور و نه گراید نماز بسوی آن و از سر و بدن
 مردی است که گفت دیدم پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حالیکه تکیه بپنن ام بر قبر حبیب
 فرمود که ایذا و صاحبین قبر زکال شیخ الاجل فی شرح الشکوک لعل المراد ان روح
 لایرضی بالالتکاء علی قبره بل یکده لثغنا باثنا استغنا و در لای فافرو مذکور است که کمر
 است نهادن سر بر قبر برای خوب مرویت که ابو ذاب بر قبری خوب کرد پس صاحب
 قبر او خوب دید که می گوید که ایذا وادی مرا مشقت قال الجلیبی حکم نریان بقبره و احتراما
 اهلها و الاستقبال و بجلوس التاب حکم کان فی حاله یحیی انتهی و از آنجمله است که ازین
 و شاییدن بر قبر باز دیک قبر که مراد است جنباب نماید الغرض هر فعلیکه موجب امانت
 باشد حرام است بجا آوردن آن بقبور مومنین عموماً و بقبور کالین خصوصاً و از آنجمله است که
 زیارت قبور اولیاء الله رفع درجات قرب در حق مرور و طلب برکت برای ذات خود
 از خدا می توان بخواد و از آنجمله است نهادن سبزه و گلها می تان و خوشبو بر قبر چه تا و تکیه
 این خیر یا ترستند تسبیح خدای کنند و تیت رحمت و نهست بجهت تسبیح حاصل میشود و تیت
 شده که بگوشت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بابت و قبر پس فرمود که این هر دو سبب کنا
 کبیره در عذاب قبر قرار اند که از آن هر دو حقیقاً مانی کرد و در تنجا و دیگر سخن جنسی می
 پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شاخی از درخت خرما و دو نیمه کرد آن و نشانید آن
 بر هر یک قبر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که شاید تخفیف کند خدا تعالی عذاب
 مرد و قبر تا و تکیه خشک نشوند این هر دو شاخ فی کما فی سائل انما علی الشکوف من التی

علیه السلام قبرین فقال انهما ليعذبان في كبير اما اصدحا فكان لا يستبرئ من البول في رثو
 المسلم لا يستبرئ من البول واما الاخر فكان مشي بالنيمة ثم اخذ جريح رطبة فشقها
 ثم غرز في كل قبر واحد قالوا يا رسول الله لم صنعت فقال لعلة ان تخفف عنهما لم
 ينسا انهمي وحق ودهوى روح افاده فرموده كه شك كنند باین حدیث در افتادن خبر
 وكل وریحان بر قبور و بعضی از محققان تصریح کرده اند كه از حدیث مذکور بدلالة نص
 لا یحیشو كه انداختن شیای تر و تازه بر قبور موجب تخفیف عذاب اهل قبور می شود و
 معلق فرمودن آن حضرت صلی الله علیه و سلم عدم تخفیف عذاب بر سیوست شاخا اشان است
 باینكه خد سیوست یعنی رطوبت علت است مر تخفیف عذاب و موجب است چنانچه
 در علم اصول فقه مبرین شنیده می شود فی شرح الصدور قال ان خطابي هذا عند اهل العلم معمول علی
 الاشياء مادامت علی اصل خضرتها و خلقتها و طراوتها فانها تشجع حتی یحب طوبتها و
 خضرتها و لا یقطع عن صلبها و قال غیر خطابي فاذا اخف عنه بالتسبیح فكیف بقلعة المؤمن
 قال هذا الحدیث اصل غرس الاشجار عند القبور و در رساله قراح قوم است كه كه كن
 گیاه تان از قبر كه و است فی البحر الرائق ناقلا عن خلاصة و كبره قطع الحطب و ایش من القبر
 الا اذا كان یا یا و لا یستحب قطع ایش الرب التبی و فی العالم كبره وضع الور و الارضین
 القبور حسن و علم و شعور میت بر اثر و جواب سلام داون و است كرتن میت اندازار اكتب فقه
 و احادیث مستحق و ثابت باجملة خبر داشتن اموات از زیارت زائران و جواب سلام داون
 شناختن ایشان از اول و دلیل است بر آنكه اموات را شعور و سمیع حاصل است قال الرب
 الاحادیث و الآثار تنزل علی ان الزار متی جاء علمه المنور و سمیع كلامه و نس به و روعه علیه السلام
 و نرا عام فی حق المشهور و غیر هم یعنی احادیث و آثار دلالت میكنند بر آنكه هر كاه کسی بر زمین

ن اول دلیل است بر آنكه اموات را شعور و سمیع حاصل است

قریباً یزیدت اور ایشانہ کلام اومی تنوود تہنت میکرو بری وجواب اومی دوسری
 تحفیت شہیدان نادر و بکلا شامل است غیرشان را نیز وقال سبکی و اما الادراکات
 کا علم اسماغ فلا شک ان ذلک ثابت لہم و لہم الموتی یعنی شہنہ نیست و لاکہ علم و سماع
 ثابت است مرشدان را و ہمداموت را و جلال الدین سیوطی رح و شرح الصدور باب
 مستقل برای اثبات آن معتقد کردہ چیت قال باب زیان بقبور و علم الموتی بزوار
 و یہ وہم لہم اقترح ابن ابی الدینا و البیہقی فی الشعب عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال اذا
 مر الرجل قبر قبر کفہ علیہ و علیہ السلام و عرفہ و اذا مر قبر لا یعرفہ لم علیہ علیہ السلام
 یعرفہ یعنی ابن بابہ کہبت است در بیان زیارت قبر را و دستن مرقوم کان زیارت
 و دیدن ایشان را اثران را و ہست مرقوم ابن ابی الدینا و البیہقی و در شعب الایمان از ابو ہریرۃ
 رضی اللہ عنہ کہ گفت چون بگذرد و مردی بقبری کہ می شناسخت اورا و زرد کی پس سلام
 دہد بروی جواب سلام او میدہد صاحب قبر وی شناسد اورا و چون بگذرد بقبری
 نمی شناسخت اورا و زرد کی پس سلام دہد بروی جواب سلام میدہد و اورا نمی شناسد
 و اقترح ابن عبد البر فی الاستذکار و التہذیب عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم من احدیہم قبر اخیه المؤمن کان یعرفہ فی الدنیا فیسلم علیہ الا عرفہ
 علیہ السلام صحیح عبد المحسن فی اللالی الفافرة فی تذکرۃ الافرة التي صنفها الشيخ الاجل مولانا
 عزت اللہ بن شیخ الاکل ابی المعالی النعمانی نقلاً عن شہرۃ و فی شرح الصدور و اقترح ابن ابی
 الدینا فی کتاب القبور و صاحب ابی فی الماتین عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ
 علیہ وسلم من عبد یمر بقبر رجل یعرفہ فی الدنیا فیسلم علیہ الا عرفہ و علیہ السلام کذا فی غیر
 الروایات و فی حیات العلوم الامام حجتہ الاسلام الغزالی قدس سرہ الازلی و فی شرح

ابن عربی الدنیائی کتاب القبور عن ام المؤمنین عائشه رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه وکلیس عنقه الا استأثرن فی زوره علیہ حتی یتیمم
 نیست مردی که زیارت میکند قبر برادر خود را و می نشیند نزد قبر او مگر آرام میگردد بل قبر
 بوی و جوب سلام او میدهد تا آنکه استاده شود و از ترقی عین العلم الموتی تعلمون روزی که در عالم
 یعنی مردی و می دانند زیارت کنندگان خود را در آن روز با اسی روز پنجشنبه و جمعه و شنبه
 و دوشنبه یعنی درین روز با این نسبت دیگر روز مردگان اعظم زائد بجان زائران روز میدهد
 و حضرت مولانا افضل المفسرین قلم المحذین مولانا شاه عبدالغیر قدس سره الغیر در حوا
 بغضی استقامت ابرقیم فرمودند که بن را بعد از موت شعور و ادراک باقی می ماند برین معنی
 شرع شریف و قواعد فکلیفی جماع دارند اما شرع شریف و اما قواعد فکلیفی پس بقای روح
 بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک و لذت روح و جمع علیه اسفست الالباب است
 و لهذا در ادراک فلاسفه شمرده اند و ظاهراً نیست که بدن و اما در تحلیل است در روح شعور
 ادراک در ترقی سوال اگر شعور و ادراک میماند بقدر حیات میماند یا زیاده و کم می شود
 ادراک و شعور اهل قبور در بعضی امور زیاده می شود و در بعضی کم تفصیلش آنکه در آنچه تعلق با امور
 دارد و ادراک آنها زیاده است و در آنچه تعلق با امور دنیوی دارد ادراک آنها کم و بسط است که انکسالات و ادراکات
 امور غیبیه زیاده است و در امور دنیویه کم باین جهت تفاوت واقع میشود و الا
 ادراک و شعور یکسان است بلکه اگر کامل کرده شود در دنیا نیز بسبب توجه و عدم توجه زیاده
 و کمی در شعور و ادراک بوجود می آید چنانچه دقائق علمیه و کلامه در بار بسیار کم می فرستند لذا
 شهام و کیفیات نعمات و غرامیر الامر زاده با خوب ادراک میکنند و علما و فضلا در ادراک
 آن خیر بسیار قاصد اند این همه بسبب خلقت توجه التفات است و کثرت آن کلماتی لا انا

انفریته و طوینا کشیج عن ذکره فی المتن حذر اعن الاسهاب ر و ماللا یجاز و حضرت مولانا
 حسن محدث دہلوی قدس سرہ و بعضی مکاتیب قیم فرمودہ اند کہ مرد با سخن مردم
 و از آنرا بچہ کہ بر تہر رفتہ دعا و کلام بگوید ہمہ می شنود و کل درین باب گفت کہ اموات را
 شعور و ادراک باقی است ہمین بہت مذہب اہل سنت و جماعت عند تحقیق خلاف الامر
 و دلایل و براین آن عقل و نقل و کتب کلامیہ و احادیث معتبرہ ثابت اما متعلق بہ نفس
 اہل مل و دخل نفس را بعد حدوث بقای است ابدی بختی کہ فنا پذیر نیست بنا علیہ
 نفس اتعلق خاص بن بعد مفارقت از وی و تغییر کیفیت او باقی می ماند کہ بدان علم
 شعور بتران قبر و احوال ایشان وار و وار واج اولیا و مکمل کہ در حیات ایشان را
 علم علوم و حصول ملکات ادراک و تصور بود و بجهت رفع جلیاب بدن زیادہ از آن
 و جوہن قوی کہ در حالت حیات بتوسط اینہا سایر محسوسات حاصل میشدہ الآن نیز
 بلا فرق بلکہ بطور قوت و غلبہ موجود اند چہ نسیمہ یعنی باغرامی لطیفہ بدن کہ مرکب و حاصل
 و تابودنش باقی و نفس را تحت وصیت معنوی و تعلقی خاص بعد مفارقت بوی متعلق
 جان جوہن قوی واقع شلن با تجملہ ادراکات عقلیہ و حیثیہ بعد مفارقت و بقای
 لطیفہ بدن بدستور قدیم مشاہد محسوس ہستند بلکہ زیادہ تر یافتہ می شوند و چون
 حضرت شیخ اہل مسند الوقت شاہ ولی اللہ محدث الدہلوی قدس سرہ بطریق بنی
 کتاب سلطات اشارہ فرمودند چون نفوس بشریہ بموت طبیعی بمیزان روح طبعی
 قدریکہ طیفہ آنها تواند بود یا خود می گیرند و در عالم برزخ می باشند یا بقیہ رطوبت
 و ملکات و آنها مانند سوار می باشند کہ پ او را از وی گرفتہ باشند یا مانند
 کاتبی کہ دست او را برین اندالغرض ہمین شغل سانی است ہیئتہ و وصفہ الالہ

نفس بعد حدوث بقای است

اسلام فبقول تفصيل لا فيكون القول الثابت بقوله بلى بعد آية تهى وفي شرح المسيح
 المسئلة الخامسة معنى الآية الثبوت والنبات للزوم والقيام على حال لا يتغير الا بزل
 عنها والتثبت جعل الله الشخص ثابتا بقوله تعالى ثبت الله الذين آمنوا حتى جعل المؤمنين ثنتين
 قائمتين على القول الثابت وهو كلمة الشهادتين في تحقيق الدنيا لغنى عند الموت ومعانيه ملك
 الموت وفي الآخرة يعنى في القبر عند سوال الملكين وقيل في القيمة وقال بعض العلماء التثبت
 يكون في ثلثة احوال عند معانيه ملك الموت وعند سوال القبر وعند المحاسبة القيمة
 اما الاول فعلى ثلثة اوجه احدها العصمة من الكفر والنابى تشييد الملائكة بالرحمة والابرة
 مقعدين من الجنة واما الثاني فعلى ثلثة اوجه احدها تعلق بصواب الحجب والثاني زوال المخوفات
 والثالث ازالة مكانه في الجنة واما الثالث فعلى ثلثة اوجه احدها تعلق بحجة عايسل والثاني
 تسهيل الحساب والثالث تجاوز الزلل والدنوب وقيل التثبيت على اربعة اوجه اولها الزلل
 عند الصراط تهى توضيح مقام انك ارجله آيات والبر عذاب قبر قول او تعالى ثبت
 الذين آمنوا بالقول الثابت في تحقيق الدنيا والآخرة ويصل الله الظالمين ويغفل الله
 لغنى ثابت ميكرواند و ستوار ميساز و خدا مسلمانان را سخن درست و درست و محكم و محكم
 قاطع و برهان ساطع فراوان ثابت محقق شن و در دلهای ایشان بر تبت
 رنج کشنده و تشکیکات مشکوک در آن خلی نمانده و مردان و زول ثابت کلمه طيبة لا اله الا الله محمد
 است که خدا بر آن ثابت میدارد و مومنان در زندگانی دنیا تا در وقت ابتلا و افتنان صبور
 و رزند و از جاده مستقیمه توجید نه لغزند چون زکریا و یحیی و جبرئیل علیهم السلام و چون
 مهاجران خندق و کربلا و کشتهای ایشان بشارت و شانه نامی نبی یار و
 پان شن و بعضی گویند که ثبات و بر مومنان در زندگانی دنیا یعنی وقت مرگ تا ختم حیات

توضیح
 در این
 کتاب

بگوید ثابت در ایشان را در آخرت یعنی در قبر که اول منزل است از منازل آخرت
 تا جواب بگویم که بطریق محسوب رود و در بعضی مراد از حقوق دنیا قبرست بجهت نزد
 او دنیا و آخرت وقت بعثت که مرد با از قبور بیرون آیند و بعضی گویند که مراد از آن
 موقوف سوال است و از این عباسی منتهی عنهما مروی است که هر که مداومت کند بر کلمه
 شهادت در زندگانی و نیابت دارد و او را خدا تعالی بران کلمه در قبر و پیاورد و او را آن
 و امام فخرالدین سانی دلیل عقلی برای اثبات مذکور افاضه فرموده و تفسیرش آنکه هر که بر کار
 مواظبت و مداومت نماید آن کار ثابت و راسخ میگردد و در کلامی وقت الزام نشود
 پس هر که و بنوع مومن بر کلمه توحید مواظبت خواهد نمود و از کیفیات نفسانیة راسخه که مایه
 ازاں است خواهد شد یقیناً آن کلمه همه وقت خصوصاً در وقت مرگ و سوال منکر و کفر پذیر
 مرتکز و راسخ خواهد ماند و از دل و زبان مومن جاری خواهد شد و بنوع مومن قبول حق
 گوید خواهد گشت و گمراهی سازد و چند همکاران را که حق را گفته باشند و بدین باطل حیران شده
 و انجمن توحید محروم ماندند و نجاست شرک بیاورند پس او شان بکلمه توحید راه نیابند
 نه در دنیا و نه در قبر و نه وقت مرگ و نه وقت بعثت و نه در موقوف سوال میکنند نه ایمان بخدا
 یعنی مومنان بر کلمه حق ثابت می دارد و ظالمان اگر اهرامی سازند و حکیم علی الاطلاق
 حکمت ازلی او هر چه تقضا میکند بان ظاهر می شود و بعضی مفتیان آیه کریمه ایشان
 اند که غیبت میکنند خدا را از ثواب و کرامت بسبب کلمه توحید که در دنیا و آخرت
 مواظبت و مداومت نموده اند و محروم میدارند ظالمان را از نعمت ثواب و کرامت
 تفسیر شده است ظاهر چه لازم می آید که در آخرت نیز مومنان تکلیف اعمال باشد
 کماتر می بعضی بان تفسیر کرده اند که عطا میکند حق سبحانه و تعالی مسلمانان را

و بیست و ششم

ثواب و کرامت در دنیا و آخرت بسبب کلمه توحید و برین تفسیر لازم می آید که دنیا نیز دارالاولی باشد و این باطل است و مجروح میکند این را آنکه گریه من عمل صاحبها من فی کرا و انشی مؤمن فخلنجینه حیث طیبته یعنی هر که عمل نیک کرد مرد و باشد یا زن و او مسلمان است آنکه زن کنش نبردگانی پاک یعنی در دنیا نعمت و هم چه این آیت دلالت صریح دارد بر حصول ثواب در دنیا نیز فاعل و باید داشت که فاعل مستطیعین و مستطیعین است که آیه مذکور دلالت میکند بر عذاب قبر زیرا که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که ثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت نازل شدن است در عذاب قبر چون گفته می شود میت را کینست پروردگار تو و دین تو کینست پیغمبر تو پس میگوید و می که پروردگار من خداست و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است و در اینجا بحثی است حول طلب تفسیرش آنکه آیه ثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت دلالت نمیکند بر عذاب قبر بلکه الی است بر نعم قبر لکن اگر منضم شود بآیه مذکوره قول او تعالی و فصل الله الظالمین البته عذاب قبر ثابت خواهد شد و در حد مذکور آن قول مروی نشن و تقریر جواب آنکه مراد از عذاب قبر در حد مذکور معنی عام است که شامل است همه احوال قبر از سوال و عذاب و تنعم پس آیه که همیشه محل است بر جمیع حالات قبر تفصیل این احوال آنکه اولامیت را از امور مذکور سوال می شود میت مؤمن است او را نعمت ثبت غایت می شود و اگر کافر است دینی را تفصیل نصبت پس گریه ثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت دلالت بر نعم قبر میکند و گریه و فصل الله الظالمین دلالت بر عذاب قبر و در شرح مصابیح مرقوم است که مؤمن را در سه وقت ثبت عطا میشود اول وقت مشاهد ملک الموت علیه السلام و در بین وقت به طریق ثبت و مستند است محفوظ ماندن از کفر و ضلالت ۴ فرود و اودن ملائکه رحمت ۳ دیدن مکان در بهشت

تفسیر جواب طلب

تفسیر جواب طلب

تفسیر ثبت عطا می شود
اول وقت مشاهد ملک الموت

دوم وقت سوال در قبر و درین وقت نیز تثبیت هست معورت محلی می شود و اقلین چهار
 با جدوب از ازل شدن برین مکان در حجت سوم وقت محاسبه و در وقت
 و درین وقت نیز تثبیت هست طبع رغایات میکرد و اقلین حجت چهار برایت از ایشان
 حساب شد و در گذشتن از کناهان و قیسی کویند که تثبیت در چهار وقت نیست شود
 وقت مذکور شدند و وقت چهارم است که هنگام گذشتن بر صراط که باریکی بسیار
 آنجا خواهد شد در روشنی با سایش تمام مر و بر نظرها و انجام پذیرا حفظ و منها قوله تعالی
 وَلَا تَقُولُوا لِمَن قُتِلَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْیاءٌ وَلَکِن لَّا تَعْقِلُونَ قَالِ الْبُغُوی فی معالم
 التَّنزیل بن الایة نزلت فی قتلی بدر و کانوا اربعة عشر شهید من المهاجرین و ثمانین
 الانصار قال الحسن الشهداء حیا عند ربهم تعرض ارزاقهم علی ارواحهم ففیصل الیهم الرجح
 الفرج کما تعرض النار علی ارواح فرعون عند عقوبته ففیصل الیهم الرجح انتهی قال القسیمی
 لتثبیت فی الله ربهم لتثبیت بائند ارواحهم من کان فناه و الله کان بقاؤه
 بهم فی ظلال الانس من سبطهم حیا مرث و یستغفرهم جلالة انوی و قال جعفر الصادق علیه السلام
 الشهداء اقولوا فی ذات الله و استوجبوا الثواب عند الله فیه حیا مرث و قون شهید فرعون
 و الذین قتلوا اهلوا بهم صاروا بالهوی قتل و قلوبهم حیا و می بکنت حرکاتهم فقولوا
 بدی یکم فیهم فیهم فیهم فیهم اولیاء الله و جواره و فی التفسیر النبیاء فیه حیا
 غیر من تحقیقین الی ان الشهداء ارجاء فی احوال کما یحقن روحانیة و ان ارواحهم ترک و تشدد
 العرس الی یوم القيمة و ذلك لان الانسان لیس عیان عن بن النبیة بل هو امر مضاف
 للبدن ثم ذک الشی الغائر لهذا البدن المحسوس و کان جسمنا مخصوصا ساریا و جسمه
 مجردا لا یبعدان ففیصل بعد موت البدن حیا او امانة الله فیه حیا و یهد تثبیت غذا

دوم وقت سوال
 در قبر و درین
 وقت نیز تثبیت
 هست معورت محلی
 می شود و اقلین
 چهار با جدوب
 از ازل شدن برین
 مکان در حجت
 سوم وقت محاسبه
 و در وقت
 و درین وقت
 نیز تثبیت
 هست طبع رغایات
 میکرد و اقلین
 حجت چهار برایت
 از ایشان
 حساب شد و در
 گذشتن از کناهان
 و قیسی کویند
 که تثبیت در
 چهار وقت
 نیست شود
 وقت مذکور
 شدند و وقت
 چهارم است
 که هنگام
 گذشتن بر
 صراط که
 باریکی بسیار
 آنجا خواهد
 شد در روشنی
 با سایش تمام
 مر و بر نظرها
 و انجام پذیرا
 حفظ و منها
 قوله تعالی
 وَلَا تَقُولُوا
 لِمَن قُتِلَ
 فِی سَبِيلِ
 اللَّهِ أَمْواتٌ
 بَلْ أَحْیاءٌ
 وَلَکِن لَّا
 تَعْقِلُونَ
 قَالِ الْبُغُوی
 فی معالم

از انسان
 بدی یکم فیهم
 فیهم فیهم
 فیهم اولیاء
 الله و جواره
 و فی التفسیر
 النبیاء فیه
 حیا غیر من
 تحقیقین الی
 ان الشهداء
 ارجاء فی
 احوال کما
 یحقن روحانیة
 و ان ارواحهم
 ترک و تشدد
 العرس الی
 یوم القيمة
 و ذلك لان
 الانسان لیس
 عیان عن بن
 النبیة بل هو
 امر مضاف
 للبدن ثم
 ذک الشی
 الغائر لهذا
 البدن المحسوس
 و کان جسمنا
 مخصوصا
 ساریا و
 جسمه
 مجردا لا
 یبعدان
 ففیصل
 بعد موت
 البدن حیا
 او امانة
 الله فیه
 حیا و یهد
 تثبیت غذا

القبر وثوابه ومن تأمل في الامور الواردة عليه وجلبوا الى النفس مضادة لاحوال البدن وجلب
 احدهما مقتضية لضعف الآخر فالبدن لا ينعيت وقت النوم وتقتوى النفس على مشايخ المغيثات
 واذا اعرضت النفس عن الطعام التبرك قبلت على مطالعة العالم العلوي اذ تسروا
 بهما جاد ولطبت فيها بجلايا القديسة واكثر ارباب الشرع على نهج حيا في مجال تحقيق جدانية
 ثم منهم من قال انه تعالى رفع حسابهم الى السموات او الى قديم تحت العرش ويوصل انواع
 السعادات والكرامات اليها ومنهم من قال تبركها في الارض ويحبها ويوصل بين السعادات اليها
 ومن الناس من طعن في هذا القول وقال ان تحوير كون البدن الملقى الرب حيا متعينا
 باقل انواع من السعادة والحق في نهج السعادة عند خلاف ما يقوله اهل التناسخ من ان النفس بعد
 بدنها تقبل على بدن آخر وتعرض عن البدن الاول بالكلية وخلاف ما يقوله الفلاسفة
 من ان النفس تنقطع علاقتها عن البدن مطلقا وتنازلت وتسلم هي بما اكتسبت من المعاني
 في الاخلاق الفاضلة والعقائد الباطلة والملكات الذميمة والذي اقوله ان النفس تنقطع لها
 علاقتها مع بدنها لا بالتحريك وكسباب الاعمال ولكن بالتلذذ والتالم والتحقيق فيه ان النفس في
 هذا جعلت متفرقة في البدن لاجل كسباب الاعمال والملكات وان تنفصل الى تحريك
 وعمل الجوارح والآلات وبعد الموت تجعل متفرقة فيه من اجزاء وحساب فكيف ينبغي ان
 يقاس احدنا على الاخرى فلعلكم يكفي بعد الموت ان يكون لها علاقة بالتلذذ والتالم والآلة
 فقط الى ان تقوم القيمة الكبرى وهذا القدر لا ينبغي ان يكون البدن مشاهدا في القبر من غير تحريك
 ولا احساس ونطق انتهى وقال ابو جبران في تفسيره خفف الناس في نهج الحق فقال قوم
 معناه ما بقا ارواحهم دون جسادهم لاننا شاكرنا وانا وفناها وذهب آخرون الى ان
 الشهود الحياء الاجساد والارواح ولا يقدح في ذلك عدم شعورنا بفن نحن نراهم على منقبة الاموات

من ضعف
 في البدن
 وقت النوم

من ضعف
 في البدن
 وقت النوم

من ضعف
 في البدن
 وقت النوم

و هم احياء كما قال الله تعالى و ترى السجالات بحسبها جاتن و هي تمر مرسحات كما ترى انما تم على
 بيته و هو يرى في منامه انهم اذ يتالم غفلت و لذلك قال الله تعالى بل احياء و لكن لا تعلمون
 فبينه بقوله ذلك خطأ بالمتوسمين على انهم لا تدركون من يحق بالمشاهدة و حسن و ينظر
 الشهيد عن غيرهم و لو كان المراد حق الروح فقط لم يحصل لهم تغير عن غيرهم لما كان
 الاسماء لهم في ذلك اذ المؤمنون يعلمون حق كل الارواح فلم يكن لقوله تعالى و لكن لا تعلمون
 معنى انتهى و في انوار التنزيل موطنه على ان حيوتهم ليست باجسد و لا من جنس ما يحس به كحياتنا
 و انما هي امر لا يدرك بالعقل بل بالوحى و فيها دلالة على ان الارواح جواهر قائمه بآثارها
 من اثارها ليس من البدن تبقى بعد الموت و ركة و عليه جمهور الصحابة و التابعين و نقلت الآيات
 و حسن و على هذا فخص الشهداء لاختصاصهم بالقرب من الله تعالى و مزيد البهجة و الكرامة
 و قال الحق سبحانه تعالى لما ثبت حق الشهداء و لا شك ان حيوتهم ليست بهذا الجسد
 و انما له فلا بد ان يكون حيوتهم بوجوه اخرى غير من روحانيا و لذا استدل بقوله و لكن لا تعلمون
 لان شعورهم ليس الا بالحق سبحانه و تلك الحق ليست بهذا الجسد انتهى معنى و ارجعها
 بنوع فراء كريمة است و لا تقولوا المن ثقل في سبيل الله اموات بل احياء و لكن لا تعلمون
 اى و لم يتدركوا سوى ان كشته شود و در راه خدا كه ايشان مردگانند بلكه ايشان زندگانند
 و حضرت ما و لكن شما آگاه نشويد يعنى نمى دانيد كيفيت انجيات از ريزه كه ادر اكن ان سبيل
 نيست مردانيت كه صحابه منى الله عنهم بعد از جنگ بدر ذكر شهداء ميكردند و بعضى سبيل
 مى گفتند كه چاره فلان در روز بديان شيرين برادر و انجيت حيات و لذت نفيس
 محروم شد حتى سجانة فرمود كه ايشان را مرده خوانيد بلكه انى التفسير حسنى و در تعبير
 مستبره مرقوم است كه آيه كريمة در حق شهداء بدنيازل شدن ايشان چهارده كس بودند

شش از هاجیرین و هشت از رضاء رضوان الله علیه جمعین و مختار ضحاک نیست که آیند کوه
 در حق شهیدان بیر معونه نزول یافته و به ثبوت رسیده که پیش کرده می شود و روز قیامت بار روح
 شهیدان پس میرسد ایشان رحمت و فرحت همچنانکه پیش کرده می شود آتش و نور بر
 فرعونیان صبح و شام پس میرسد ایشان را در دو خون و آتش شیری مروی است که بماند
 شهیدان در راه خدا فاش شدند و ارواحشان نزد خدا می تعالی باقی اند و هر که فانی شود و
 خدا همیشه باقی ماند نزدیک خدا و ایشان در سایه نیست و محبت آرام آسایش می کنند و در
 در بای صفات جلاله بلائیه مستغرق شوند و آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است
 که شهیدان در راه خدا یعنی در جهاد شهید شدند و حتی ثواب گردید پس ایشان از اند شادان
 و فرحان و روزی داده می شوند از میوه های جنت و کاینکه بجا این نعمت گردند و کاین
 شان نوح اند و فعال و حرکات ایشان منقطع پیش سلطان حقیقی حاضر و محسوس است.
 حال شان لویشان اولیا الله اند و بر و کت ابوهریره رضی الله عنه ثابت شد که فرمود
 خدا صلی الله علیه و سلم که روز قیامت شهیدان بر پای یاقوت نورانی که بر توده مشک نهاده شود
 بپوشینند پس حتی سبحانه تعالی از او شان ارشاد فرماید که آیا در حدیث انعام و اکرام و غنا
 نکردم جواب دهند که خداوند او حدیث و فکر دمی مگر یک آرزو باقی نیست که باز ما را در دنیا بگذر
 تا بار دوم در راه تو شهید شویم و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که هر آینه دوست میدارم
 که شهید شوم باز زنج کرد این شوم باز شهید شوم باز زنج کرد این شوم باز شهید شوم باز
 زنج کرد این شوم سه بار این کلمه را فرمود و از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که هر که برین شهید
 بگذرد و بر ایشان سلام فرستد سلام فرستد ایشان بروی تا روز قیامت بر تلبیس
 پیشیده مانند که درین تصریح است بر شنیدن اموات کلام حیارا و جواب سلام دادن ایشان

فی الجمله
 درین تصریح
 شنیدن
 سلام
 حیارا

و در شنیدن رسد سلام از قبر سید الشهدا و شهیدای دیگر که در احد انداز سلف آثار و اخبار بسیار
 این است و فی التفسیر الغریزی یعنی و گویند در حق کسی که گشته شود در راه خدا و از جمله
 باشد در چهار کیش این مرده اند زیرا که چون آدمی می میرد روح او از بدن او جدا می شود
 پس متبعمی عدم حس و حرکت و عدم ادراک و شعور جدا جدا پس روح و میسر و روح را
 اصلاً تغییر نمی شود چنانچه مائل قومی بود حالا هم هست و شعوری و ادراکی که داشت حالا هم دارد
 بلکه صاف تر و روشن تر زیرا که تدبیر بدن و توجه با امور مفلائیله او از صفای ادراک مانع
 می شد و چون از بدن جدا شد آن مانع مرتفع گشت پس ارواح را مطلقاً خواه روح
 شهید باشد یا روح سائمه متوین یا روح کافر و فاسق باین معنی مرده نتوان گفت مرده
 صفت بدن است که شعور و ادراک و حرکات و تصرفات بسبب تعلقی روح با وی از وی
 طاهر می شوند حال آنکه می شوند آری روح را بدو معنی موت لاحق می شود اول آنکه بعد از
 مفارقت بدن از ترقی باز نیامد و تا وقتی که مابین متعلق بود میدان ترقی بر روح او فرا
 بود و دم آنکه بعضی تمتعات و لذات مثل اکل و شرب و سیر و دور که بواسطه بدن آنها
 خوگرتن بود از دست او میروند بندگان او را نیز در شرع حکم محبت میفرمایند اما در این امور
 فقط مثلاً میگویند که عمل نیک و بد را ختم شد و فائده کار او برین عمل شد و بر سعادت یا شقا
 مرد و من بعد او و ادراک مافات مقصور زمانه و نیز میگویند که مال او میراث داران گشت که
 حالا او را کاری ببال اینجا نماند و زن او فارغ از کنج گشت اگر بعد از تقضای محبت با دیگری
 کند جائز نیست زیرا که علاقه که باین زن داشت و بان متمتع بود موقوف برین جسد بود و چون
 جسد از وی جدا شد مانند آنکه چون سوار بر پی خود را فروخت و دیگر او را حاجت نبود
 و کام نماند و سوداگر چون دکانه اری موقوف کرد و دیگر از فرونی مال او را ممکن نیست بها

روح را اصلاً تغییر نمی شود

اند و خسته خودش با دوست لکن موت ارواح باین دو معنی هم در غیر شریکان را و خدا
 اما شهیدان را و خدا را در حقیقت دو معنی هم نیست بلکه ایشان زندگانند زیرا که دائماً در
 و تضاعف ابر و ثواب اند و عمل ایشان که بران مرده اند دوران جان داده و حکم عمل
 برانی ایشان گرفته که گویا هنوز که و میر و غرور و صحت صحیحین را در دست که این اوج
 میثم علی علیه اذات الالهجات فی سبیل الله فانه نمی له عمل الی یوم النقیه یعنی هر آدمی چون
 میرد بر عمل او هر چه تم می نهند مگر کسی که در جهاد راه خدا مرده باشد که عمل او جاری
 ماند و زیقات که یا جا بد میکند و تخمین تمتعات و تقذات جسدانیه نیز از ایشان موقوف
 نشن بلکه ایشان را بجهاد و منافات ارواح از ابدان در ابدان دیگر متعلق ساخته اند با بدنه
 آن ابدان تمتعات و تقذات جسدانیه بردارند امام مالک در موطا و امام احمد و ترمذی
 و نسائی بن جبر وایت کعب بن مالک آورده اند که آنحضرت علیه السلام فرمودند که ارواح
 شهیدان در شکم جانوران بنزدیک مثل طوطیان و سبزه گامی اندازند و ایشان را
 پروا نمی میدهند که از هر میمن و هر درخت بهشت شکم میر خور و بیایند و از بهر نامی
 هر چه خواهند از شراب و آب و شیر و شهد بنوشند و شیان ایشان تغذیه لهاست
 که متعلق است بعرض دران است حرت میکنند و اصل این حدیث متواتر است و در صحیحین نیز موجود
 است ارواح از تمتعات این جهان و تکلیفات و بناد و راقاده اند از امتعات جسدانیه
 بی تکلیفات دارند و وصلاروی غم و الم نمی بینند پس در حقیقت حیات ایشان تمام است
 و نسوی است و لکن شما شعور ندارید که ایشان رسنوز در ترقی عالم و در تمتعات و تقذات
 بدنی با شما شریک اند بلکه از شما زیاده تر و افزون تر باین جهت که آن ابدان ایشان
 از نظر شما غائب و در عالمی دیگر و راسی عالم شما زرق ایشان و سیر و دور ایشان

مقرر است مانند کسی که در ولایت میخورد و وسیع شکوفه و کلار می نماید اهل هند و ستا
 چون او را نه بینند مروه بکارند و نیز باین جهت ابدان گذشته آنها را بدست خود
 که می کشید و بی روح میدانند و باز اثر حیات ارواح آنها درین ابدان می بیند
 نمی شود اگر چه بطریق غرق عادت از تلف و بوسیدگی محفوظ مانند مثل کسی که غایب
 شخصی او را نداند و خالی دین حکم میوت او کند انتهی و فی بعض الرسائل الغیریه الروح
 بعد موت فنا نیست بلکه لقطاع از بدن است لکن ارواح عامه امین است در بقا چنان
 روح است و شهدار او و از آمدن باین بقا عنایت می شود که حاصل از تعلق بر بدن
 دنیوی نیز نباشد و امر بدو اولی ترقی در آخرت بحديث صحيح که نمی آید عمل الی يوم القيمة
 رزق توسط بدن دیگر اخروی که ارواح شهداء فی اجواف یا خضر تعلق فی ثمار الجنة تا
 الی تمادیل المعلقة تحت العرش و رفض تراد برسون بقره و در سون آل عمران اشارت
 صریح باین و دو وجه است و انبیاء را عرض احوال مت و توجیه باصلاح امورشان یا در
 اثر حیات است بانی بجز و شعور بعض احوال و ملذذ و مالم لازم بقا روح است که لطیفه
 دراک همانست و حیات باین معنی مشترک است و مومن کفار زیرا که ارواح همه بانی است
 و شعور و ادراک که ذاتی او است منسلخ نشد و انتهی و اما الا ما ویت المنة تعبیه القبر و
 تغذیه کثیر و سخن فکر منها الا ما ویت الشک فی حقیقه بحديث الاول رسولی الخاری و مسلم عن
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره و تولى عنه
 صحابه ان یسمع قرع نعالهم فانه مکان فیقعدانه فقیولان ما کنت تقول فی هذا الرجل یعنی
 محمد صلی الله علیه وسلم فاما المؤمن فقیولان شهدانه بعد الله و رسوله فقیال له انظر ان مقتدر
 من النار قد ابرک الله به مقتدر من الجنة فیراهما جمیعاً و اما المنافق و الکافر فقیال له ما

روح
 بعد موت

بعض
 احوال
 و شعور
 بعض احوال
 و ملذذ و مالم لازم
 بقا روح است که
 لطیفه دراک همانست
 و حیات باین معنی
 مشترک است و مومن
 کفار زیرا که ارواح
 همه بانی است
 و شعور و ادراک که
 ذاتی او است منسلخ
 نشد و انتهی و اما
 الا ما ویت المنة
 تعبیه القبر و تغذیه
 کثیر و سخن فکر
 منها الا ما ویت
 الشک فی حقیقه
 بحديث الاول رسولی
 الخاری و مسلم عن
 رضی الله عنه قال
 قال رسول الله صلی
 الله علیه وسلم ان
 العبد اذا وضع فی
 قبره و تولى عنه
 صحابه ان یسمع
 قرع نعالهم فانه
 مکان فیقعدانه
 فقیولان ما کنت
 تقول فی هذا
 الرجل یعنی محمد
 صلی الله علیه و
 سلم فاما المؤمن
 فقیولان شهدانه
 بعد الله و رسوله
 فقیال له انظر ان
 مقتدر من النار
 قد ابرک الله به
 مقتدر من الجنة
 فیراهما جمیعاً و
 اما المنافق و الکافر
 فقیال له ما

تقول فی هذا الرجل فیتقول لا ادری کنت اقول یا یقول الناس فیقال لا دریت ولا تلت
 ویضرب بمطارق من حديد ضربته فیضج صیحه یسمیها من بلید غیر الخلیل یعنی فرمود من خبری
 علیه سلم که چون نهاد و شود بنشیند و در کور و بگرداند از وی یاران وی بدستیکه و تحقیق
 می شنود و کوفت نغال او شان یعنی آواز پای ایشان که بزرگین بودند میا بدو و فرشته
 می نشاندند و او را پس میگویند آن دو فرشته چه می گفتی تو در حق این مرد یعنی حضرت مسلی
 علیه و سلم و این اشارت یا از جهت شهرت امر و جفا و او را دست درازان یا مایا این طریق
 که در قبرستانی از حضرت وی حاضر می ساخته باشند تا شب با حق جمال جهان افزا و عقد
 آنجا که در کاران فدا ده شده شود و ظلمت فراق بنور لقاء کاشای او روشن کرد
 و این امر پس میگوید که او پس میبهم که وی بدین نام و اندیشه است از هر حق پس گفته می شود و مریدان
 نگاه کن بجای شست خود که از آتش و فرخ که برانی تدا می آید ساخته بود و تحقیق می کرد که شست برانی
 نشست تو که در دوزخ بود با شست از بهشت پس می بیند آن مومنین و دو کارا که از دوزخ
 بهشت و حکمت برین است که فرج و سرور بنیزد که بهشت این بایه و فرخ و دیگر خدایان
 و کار و احوال برعکس این بود و اما منافق و کافر می بیند که می گفتی تو در حق این مرد
 و کافر در عیال و دم که می گفتند دشمنان می گفتند مردم و دنیا فتم حقیقت سال اکتس می شود و او را زانی
 و خود تو قرآن و درو می شود هر منافق و کافر مطرقة از آیه و این غلیم پس میگوید که از وی که می شنود آن
 نزدیک از میان پرایک ایشان از می شنود تا ما را بپایان و کتب حال ماند و این عیب است و در عیال
 مکرر و موجب انتطاع ساسله معیشت نکرد و کافرانی بر سرش کن و او را ملا علی القاری مع فی مرافا حاج
 شرح مشکوٰۃ الصالحین قیل لیس مع صوت نعالهم که کان جانا فجد قبل ان مایه الملک نقیة
 میت الی بس شتی و در ضعیف از ثبت بالا و این ان المیت یعلم من یکفنه و من یسأل

علیه من یجید و من یدفع قال ابن الملک فیہ ولا آملی حقیقت است فی القبر لان الاحساس بدون
 احیاء منقطع عاۃً و تنہی و فی شرح المساج قال بعضہم ان الاموات یوزیہم صورۃ النبا قبل
 سنجہ العلماء ذکب لعل ان است یسمع فی القبر یا تعال من الکلام و یقر من القرآن تنہی و فی شرح
 مقام انکہ ممکن سمع اموات در قول آنحضرت علی علیہ السلام لیسمع تسبیح نعائہم تا وی کند
 کہ خلاف ظاہر بعید از صواب است اختیار نمودن بر بیانش انکہ اگر میت زدن می بود و یا
 گرفتار نعائہا می شنید چہ بدن میت پیش از انکہ بیاید زرد او فرستہ پیش باشد و اگر
 و حساسی ارد پوشیدہ نمازد کہ این تاویل ضعیف است چہ کہ الفاظ حدیث از ان باب
 دارد چہ تقدیر نمودن لو کان یا بدون قرینہ صارفہ از درجہ صحت بعید است بلکہ در
 کنایان تاویل را انچہ از احادیث صحیحہ بہ ثبوت پیوستہ کہ میت می شناسد کسی را کہ فن
 می پوشاند او را و نماز جنازہ او می گزارد و کسیکہ بر میدارد و جنازہ او را و دفن می کند و یا
 و گفت ابن ملک کہ درین حدیث دلالت صریح است بر انکہ میت در قبر زدن است زیرا کہ
 ادراک غیر زدن کی محال است بحسب عدوت و بعضی گویند کہ ایذا میدہد اموات را و از ان
 نعال و مخا را کہ علماء است کہ این حدیث دلالت میکند بر انکہ میت می شنود و کلام
 و قدرت قرآن را و بعضی قشیرین زدن حدیث جواب داد و اند باین طریق کہ شنیدن
 میت آواز نعال را مخصوص است بوقت تہادن میت در قبر از برای مقدمہ سوال پس
 سمع اموات در ہمہ اوقات ثابت نشد مع ان المطلوب سمع المیت مطلقاً مع غرا الخط
 عن خصوصیتہ وقت و دن و متحقق نیست کہ از این جواب را باین کہ تخصیص کو خلاف ظاہر
 بر آن نمی چہ ظاہر حدیث دلالت میکند بر انکہ حالت مذکور جعل است را در قبر تخصیص قرینہ و غیرہ
 ہمہ این سیاق و در متج تقدیر بر ممکن سمع اموات بحدیث مذکور شکال آورده و جواب از نظر

لها بالبدن خمسة انواع من التعلق متاخر الاحكام الاول تعلقها به في البطن الام جننيا الثاني تعلقها
 به بعد فروجه الى وجه الارض الثالث تعلقها به في حال النوم فعلقها به تعلق من وجه ومفارقة
 من وجه الرابع تعلقها به في البرزخ فانها وان فارقت وتجرت عنه لكنها لم تفارقه كليتها بحيث
 لا يتجلى لها اليه النفات البتة فانه ورد روايه وقت سلام سلم عليه ورواه لم يسمع خفت
 فغارهم حين يكون عنه وفيه ايراد عاده خاصه لا توجب حيق البدن قبل يوم القيمة فالحس
 تعلقها به يوم تبعث الاجساد وهو اكمل انواع تعلقها اذ لا يميل البدن معه ميتا ولا نوما ولا
 شيئا من هذه انتهى يعني تعلق روح بابدن شيء كونه ميتا او في روح التعلق به غلب
 در حالت بودن بجزء شکم مادر و دوم روح را تعلقی است بابدن بعد پیدایش او و
 بیرون آمدن وی از شکم سوم روح را تعلقی است بابدن در حالت خواب پس در حالت
 او را به بعضی اعتبار تعلق است به بدن و بعضی اعتبار مفارقت است از آن چهارم
 را تعلقی است بابدن در عالم برزخ بعد مفارقت روح از بدن چه در صورت اگر چه او را
 به بعضی اعتبار از بدن تجردی حاصل شدن لکن بهبه و چون روح را وقت تمام از بدن روح
 نداده زیرا که لهذا حدیث صحیح ثابت شدن است که وقت سلام کردن مسلمان بر میت
 میسوی بدن متوجه می شود و نیز وارد شدن که میت می شنود آواز کوفته نال مردم
 بگوید از وی یا ران ما و بعد دفن کردن و این متوجه شدن روح مسوی بدن عاده
 خاص است که از آن لازم نمی آید زنده شدن بدن پیش از روز قیامت پنجم روح را
 است بابدن روز قیامت که ابدان بموت خواهند شد و این نوع تعلق کامل ترین انواع
 است که درین وقت بدن را نه موت لاحق می شود نه خواب و نه چیزی دیگر که موجب
 بدن باشد و در خارج البنوق مرقوم است که میان قبور سائر مومنین ارواح ایشان نسبتی

است خامت هر که بدان امری شناسد بدلیل استجاب زیارت جمیع اوقات
 و احادیث کثیره دلالت دارند بر آنکه اهل قبور را دراک و سماع حاصل است و شکست
 که سمع از اعراضی است که مشروط اند بحیات پس همه حتی اندوکن حیات ایشان نیز
 کمترست از حیات شهدا و حیثاً شهد اکثرست از حیات انبیاء و در ساله هاشمیه مذکور است که
 میت جسمی است مثالی که برای وسعت علم و شعور و تفنن تصرفات قفسائی دارد و
 جسمی نهادهای که تغذیه و تنفیه تولید و سمع بحاسه سامعه مانند آن از مقتضیات او نیست
 هر یک از جسم مثالی و شهدای مخصوصیتها امتیازی کامل دارد و لکن اصل حیات که قدرشتر
 است پاپین هر دو جسم جنس حواس و ادراک را علی السویه میخواهد و هر دو با متحقق آتی
 و سابقا بر مان عقلی و نقلی و جماع فلاسفه و اتفاق کافه اهل سنت و جماعت بر ادراک و
 شعور و سمع میت نقل کردیم پس از جمیع ما بستی و محقق لایح شد که شنیدن میت حقوق
 نعال را اصل مخالف قیاس صائب خلاف عقل سلیم نیست تا کسی فلسفی مزاج توهم کند که آنچه
 خلاف قیاس است می شود از خصوص موضع ثبوت تجاوز نمی کند بلکه بر همان موضع مقصور
 ماند و بما لونا علیک لمع عند البصیر بحرق ان ما قال بعض حمله عرش الجبل والقوائم ان الاستد
 بقوله علیه السلام ان العبد اذا وضع فی قبره قولی غده اصحابه انه لیس سمع قرع نعالهم بحديث
 سماع لمیت لیس بتقیم لانه در عند غدا قبر روح تو وضع فیما حیون علی قول الهامة و هو
 سماع لمیت خفق النعال عند وضع حیون فی المیت لایوجب ثبوت عمومها بجهنم الاولین
 المیت خفق نعال صحابه خاصه ذلک الوقت لانه مقدمه السؤال فلا یصح القیاس علی ذلک
 لمزید و صیف فی المیتس علیه الثاني ان ثبوت ذلک السماع علی خلاف القیاس و ادور علی
 خلاف القیاس بقصر فی محله و لا تجاوز عنه ثم لم یطه لیس مما یسمع بالقبول کما لا یخفی علی ارباب

و اما زعمان استنباط سماع الامت من هذا الحديث معارض لقوله تعالى ملك لا تسبح
 و اما انت يسبح من في القبور يستعلم فقه عن قريب فانتظرو نقشا الحديث الثاني روى
 مسلم عن زيد بن ثابت رضي الله عنه قال قال نبي رسول الله صلى الله عليه وسلم في حائط النجاشي
 عن قتادة لا تخن بمعاذ عبادت به فكلمات تليقه واذا اقبلت اومت فقال من يعرف به
 الا قبل قال جل انا قال فتى ما تو قال في شهر ك قال ان بنن الاله تبلى في قبور فافلوا
 ان و افنوا الدعوت الله ان يسلمكم من غضب القبر الذي سمع منه يعني كفت زيد بن ثابت
 و انشاي انك سيم خير اصلي الله عليه وسلم بود و بوستان نبی بخار که قبیل استوارنجا
 سوار بر پشتی که مخضرت را بود و بودیم با حضرت که ناکا به بر مید و خم کوانند
 را از پشت خود پس نزدیک بود که بنید از دحضرت را بر زمین و ناکا به قربا بود و
 شش یا پنج پس فرمود حضرت که کاکم س می شناسد صاحبان این قبر گفت
 مردی که من می شناسم فرمود آن حضرت پس بگو کی مرده اند و در کدام زمان
 عالم رفته اند گفت در زمان شرک مرده اند و مشرک بوده اند پس فرمود آن حضرت
 این امت قبلا ساخته میشوند از ایشان که میگویند گویای خوبی و ترس و ملاحظه اند و من
 میکنند شمار دمای خود را و رسم گو کردن بر نیت از عالم بر آید و حامی کردم خدا
 را که بشود شهر را بخیری از غضب قبر که می شنوم من از ان یعنی اگر بشنوید شما آن خدا
 دیگر مرد را خود را و کور نمی بنید در اینجا شکال می آرد که غضب قبر موقوف بر درخت
 نیست خدای جل شاناه اگر خواهد غضب کند مرده را اگر چه باشد در صحرا یا در شکم جانور
 نیز اگر مرده شدند مومنان بر دفن اموال پس ترک کن از ایشان چیست این سرش چه
 کنجایش را و توجیه کرده اند از این شکال بخند و جیگی انکه مراد نیست که اگر بشنوید خدا

احادیث الثانی اثبات غضب القبر

قبر را خونی و دشتی عارض میشود شمار که به پیش ذبی عقل میکرد و دقت فرصت ذوق
 نمی نماید پس ترک دفن نه از جهت خوف آن است بلکه بسبب فوات عقل و فریق
 بهوش و گیر آنکه اگر بشنود غلب مرد را در دشتی و وحشتی حاصل میکرد و شمار از ایشان
 اموات بعدی که نزدیک نمی توانید آمد بایشان تا تخمین و تکفین نمایند و دفن کنند
 دیگر آنکه طبایع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مرد های خود و ترشیت نیز از آن
 کرده اند که از کرم و موانع باخیز و مقابر محل حضور مردم و اجتماع ایشان است پس در صورت
 بعید نیندازند تا کسی نرود و نشود غلب ایشان را و مطلع نکرد بر عیب های ایشان تا علم
 بکذا فی الترجمة بحیث الثالث روی بن ماجه عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله
 قال اذا دخل المیت القبر شئت له الشمس عند غروبها فیجلس یمسح عینیه ویقول دعونی
 یعنی چون در آورده می شود مرده در کوفه مشتمل ساخته می شود و نموده می شود و مراد را
 آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب پس می نشیند میت در حالیکه می بالد
 هر دو چشم خود را و می گوید بگذارید مرا که نماز شام بگذارم این دلالت بر زنا میست حال
 میکنند که یا هنوز در دنیا است و خواب رفته بود اما تخصیص مغرب جهت مناسب حال
 و تنهایی است در وقت شام کذا فی ترجمه مشکوٰۃ تحقیق ششم آنکه در احادیث صحیحیه
 تنقیح تعذیب قبر نجات مومن و غلب کافر و منافق مذکور است و این حال بمن مطیع را
 خواهد بود و مذکور نشده که حال مومن فاسق چیست آیا او را عذاب است یا نه پس گفته اند
 که حکم مومن فاسق است که در جواب شرک مومن مطیع است نه در سبابت و تنجیات
 و امثال آن یا درینها نیز شرک باشد اما در مرتبه کمتر تا آنکه نوعی از غلب کنند
 فاسقی باشد که خسته است خدا تعالی مغفرت او را بگذارد فی الترجمة تحقیق هفتم آنکه منکر

حکایت الثالث لاثبات غلب

تحقیق

تحقیق

کاف و کبیر بر ذل ایس بر بنی ناستنا و حشیش شوق است از کثرت خدمت معرفت و چون هست
از انباشتنالی ندارد و صدور فی مانند صورت آنها ندین نهاد برود و فرشته را که از سوال
می کنند بنگر و بنگیر نمایند بکذا فی مرآة المصابیح و ظاهر است که بنگر و بنگیر نام دو فرشته است
معین و شخص که بر سر بریت تمثیل حاضر می آیند و بعضی بر عجم کرده اند که بام و دو کرم است
و میرکی این دو کرمه افرا دی شمار دارد و مشک غنود با که در کیساعت مردمان کثیر در
مشرق و مغرب می میرند پس چگونه ممکن باشد که دو فرشته معین از آن همه یاد گیرند
سوال نمایند و درین مشک خدش است ظاهر زیرا که ممکن است که در آن واحد برود و فرشته
معین بصورت مختلفه و ابدان کثیر و متمثل و متعدد شوند و از اموات کثیر در وقت واحد سوال
کنند این از قدرت قادر مطلق هرگز مستبعد و مستغرب نیست بلکه وقوع همچنین امور غریبه از الهی
الله قدس ابراهیم مؤید است قال بعض المحققین فی ماسئله علی شرح العقائد النسفیة قال
استاد البیضاوی منکر و کبر احسان والا فی ساعه واحد تفیق الموت لاشخاص کثیره
فی اطراف العالم فلا یمکن ان یسألوا لاجمع فی آن واحد تم کلامه انقول عدم امکان السؤال
محت او یمکن ان یصوّر الصور مختلفه و ابدان متعدد و کما نقل عن اولیاء الله محمد صلی الله علیه
سلم انهم تحقیق هشتم آنکه از ظاهر اخبار و آثار و روایات بستم و ثابت شود که از اطفال و زنان
دوید است آنچه مروی شده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد دفن کردن ابراهیم علیه السلام
تبعین فرمودند که ای ابراهیم در جواب فرشتگان بگو که او تعالی پروردگار من است
و غیر خدا پدر من است و سلام دین من است و مختار ابو عمر بن صلاح و صاحب مذهب
که اطفال را تعیین کنند چه ایشان را سوال در قبر نمی شود و در بیت مذکور در حقیقت
رسیده زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز جنازه ابراهیم علیه السلام خواندند و دفن

کمزورند بلکه بهانوقت در گزاردن نماز کسوف مشغول بودند و بعضی گویند که از اطفال کثرت
 سؤال میشود و طفلان مؤمنین که مغفورانند سؤال نمی شوند و بعضی بعکس این عم کرده اند
 بعضی راه توقف و زریزند فی شرح المصایح طوهر الاخبار تدل علی ان الاطفال کالبیان
 فی سؤال التبریک لایهم التقل یعرفوا بذک من التبریک وسعادتهم و قد مرّ سراج مذکاب فی فقه ابنه
 ابراهیم علیه السلام و هو ما ذکره الشیخ ابو سعید المتوفی فی التتمه ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یسأل
 ابنه ابراهیم علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم قل الله ربی و رسولی و الاسلام
 دینی و قال الشیخ ابو عمرو بن الصلاح صاحب الروضة فی الاذکار لصواب انه لا یسأل الاطفال
 بل انه لا یسأل هذا اقرب لانه لا یغیب فانه تابع غیر مکلف و تحریث فی ابراهیم لم یثبت
 بل الثابت ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یصل علی ابراهیم و لم یحضر دفنه لا اشتغاله بصلوة
 کسوف و دغط الناس رواه ابو داود و غیره انتهى و فی بعض الجوشی علی شرح العقائد النسفیة
 قیل ان صبیان التشریک یسألون فی القبر و اما صبیان المسلمین فکلهم مغفرون فلا یسألون و قد
 یتقال بجوزان کیون للکل سؤال و فی سؤاله حکمة لم یطلع علیها کما فی الانبیاء علیهم السلام
 قیل ینبغي ان یکون هذا مخصوصا بصبیان المسلمین لا یتقال لافان فی سؤال صبیان
 فانهم مغفرون لانا نقول لعل فی سؤال منهم حکمة لم یطلع علیها و کیفیة السؤال عن قصی
 غیر معلومة قیل یسأل اصبی عن مفارقة الابوین و عن کیفیة معاملتها فی الرسالة
 المعینیة لیس للانبیاء و للعشرة المبشرة و الصبیان المؤمنین سؤال و لا عذاب و لا احسان
 و ما وقع فی بعض النسخ من وقوع السؤال عن الانبیاء و طفلان المؤمنین فهو محمول علی
 حساب العرض فیقال بغلت کذا و کذا و لکن عفوت عنک و اما حساب المناقب فهو قوله
 لم فعلت کذا فهو لیس للجماعة المذكورة انتهى و در کتاب شرح اصد و در فی احوال المعز

و بقول شریف شیخ جمال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث تفصیلش موجود و چنانچه تفصیلش
 مقام از تفاسیر و احادیث بیان کردیم قندک و لا تغفل و نیز در احادیث صحیحین
 و روایات یارت قبور سلام بر موفی و عکلامی با آنها ثابت است توضیح این مقام نیز مذکور
 شده لکن اینجا هم یک حدیث از امامان مؤمنین و ائمه اهل المنکین بیان میکنیم پس بدانکه در
 ابواب شیخ از عبید بن جریج ثابت شد که زنی بود در عریضه مشهوره که جارب و بکشی مسجد
 می نمود و فوات کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم از حال انتقالش اطلاعی نداشت پس
 بگذشتند آن حضرت بر قبر او و پرسیدند که این صاحب قبر کیست گفتند آن محسن فرمود
 که همان ام محسن که جارب و بکشی مسجد میکرد عرض نمودند که آری همچون آن انتقال کرد
 پس آن حضرت جماعت نماز جنازه بر قبر او خواندند و باز بوسی خواطبت فرمودند که ای محسن
 که ام علی ابهر یافتی مردمان گذارش کردند که آیاهی شنود فرمودند که شما از نواده تر
 نمی شنوید یعنی او مثل شما یا زیاده از شما می شنود از اندرون قبر او آری برآمد که
 جارب و بکشی مسجد بهترین اعمال یافتیم و عن ابی هریره رضی الله عنه قال اذا مررت
 بالقبور قد كنت تعرفهم فقل السلام علیکم اجاب القبور و اذا مررت بالقبور لا تعرفهم
 اسلام علی المسلمین یعنی چون بگذری بابل قبور که می شنوا و نشان در دنیا پس بگو
 زیارت بگو سلام با و بر شما ای صاحبان گور و چون بگذری بابل قبور که نمی شنوا و نشان
 پس بگو سلام با و بر شما ای مسلمانان و قال حکیم الترمذی الارواح تجول فی البرزخ فتبصر احوال الدنیا
 ارواح جولانی می کند و عالم برزخ پس می بیند احوال دنیا را و اخرج ابن عدی عن ابی هریره
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حسنوا الکفان موتاکم فانهم یرآون فیها
 یعنی خوب بپوشید کفهای مردگان خود را چو آنکه ایشان در قبر را بیکدیگر ملاقات می کنند

ودر حدیث بخاری موجود که آن حضرت صلی الله علیه و سلم با کنار که در بدر بدر آنکه بدز نام ابی سحرف
 و دیگری است مشهور که بنا صلیله چهار منزل از مدینه منوره واقع است و جنگ بدر بر دو نیمه
 هفتصدیم رمضان المبارک دو سال دوم از هجرت بمیان آمد و آنادالا امام النبوی فی
 الجهاد من شرح صحیح مسلم اعلم ان بدر را هو موضع الغزوة العظمی المشهورة وهو ما معروف
 وقرية عامرة على نحو اربعة مراحل من المدينة منها وبين مكة قال ابن قتيبة بدر بئر كانت
 لبرطان يسمى بدر افسينت باسمه قال ابو الیقظان كانت لرجل من بني عفاو كانت غزوة
 بدر يوم الخميس سبع عشرة خلت من شهر رمضان في السنة الثمانية من الهجرة انتهى كشيخة
 خطاب فرمود بل و جرت ما و عدد بكم حصار و م عرض کرد و ما که یا رسول الله ما حکم
 اجساد الارواح لها فرمودند که ما نتم ما سمع لما اقول منهم ولكن لا يجنبون تفصیل مقام آنکه در
 مشکوٰۃ لصاحب النور است عن قتادة قال ذكر لنا انس بن مالك عن ابی طلحة ان النبي
 صلی الله علیه و سلم امر يوم بدر باربعة وعشرين رجلا من صناديد قريش فقطعوا في
 من اطوار بدر خبيث محنت و كان اذا ظهر على قوم اقام بالعرضة ثلث ليال فلما كان
 بغير اليوم الثالث المشد عليها رجلا ثم شى و تبعه صحابة حتى قام على شفة كتي
 فجعل يناديهم باسمائهم فاستجابوا يا فلان بن فلان يا فلان بن فلان يا فلان بن فلان يا فلان بن فلان
 الله و رسولنا فاما قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فبل و جرت ما و عدد بكم حصار قال
 ما حکم من جناب الارواح لها قال النبي صلی الله علیه و سلم والذي نفس محمد بيده ما نتم ما سمع لما
 اقول منهم وفي رواية ما نتم ما سمع منهم لكن لا يجنبون متفق عليه و زاد البخاري قال و نداء
 اجابهم الله حتى استمعوا قوله لويحيا و تصغير او لقتة و حشرة و قد ما انشئ قال الطبري قوله يا
 انكم ظلمتم الله و رسولك معناه بل تمنون ان تكونوا مسلمين بعد ما جلدتم الى غلب النار اقول

آن نیت باین ترتیب علیه قوله فاما قد وجدنا الآية كالتعليل في المسموع من متعارفة ضد ما من
 المحزون انكأته تكلموا وخرجه كالبشارة في بشيرهم بعد اليم وكالتجته في قولهم عز تخشع
 ضرب جج و مقام الشامة و محسرة يقضيه فالعنى تخزون و تخشع من على ما قلتم من
 الله و رسول و تذكرون قولنا لكم ان الله سيظهر دينه و ينصر اوليائه و يخذل اعداءه فاما
 وجدنا ما وجدنا حقا انتهى و قال الامام الشافعي في شرح صحيح مسلم قال المازني قال
 بعض الناس ان لميت يسبح علانا يظهر في الحديث ثم انكره المازني و ادعى ان هذا
 في حق بل بدر و روى عليه القاضي و قال يحمل سماعهم على ما يحمل سماع الموتى في احاديث
 غلاب القبر ففقتة التي لا تدفع لها و ذلك باحيائهم و احياء خبر فيهم يعقلون به و
 في الوقت الذي يريد الله بذلك الكلام القاضي و هو الظاهر المختار الذي يقضيه احاديث السلام
 على القبر انتهى و في المرقاة شرح المشكوة و كان المازني اخذ الاختصاص من قولنا
 و هو ظان ان جمهور كما هو مبين في شرح الصمد و توضيح مرام انك جد مقتولان بدر و انك
 اشرار مقتاد و بود و هفتاد و يكسر سير شدند و اسلمان چهار و ده كس ابر حجة شهادت
 شش از مهاجران و شش از انصار شش از فرزنج و در و از اوس و حكيم سفيان حلي
 عليه السلام است و چهار كس از انان مقتاد و هفتاد و يكسر كشته شده بودند از ائمه شدند و در
 از چاه و باي خبر كه آن چاه و پلید و پلید كنده است و اين صفت دران چاه از قدیم بود و كه
 و كند كه با و ان مي انداختند يا بجهت انداختن مير و باي اين پلیدان و در و ي و بود
 صلي الله عليه و سلم و تسيكه غالب مي شد بر قومي و شش ميكرد و اقامت مي نمود و در
 جنگ و ميدان آن سيشب پس چون بود و حضرت در بدر و فرمودم امر كرد و در
 بر شتر سوارى پس سبه شد بر دوى بالان اين شتر روان شد حضرت و پيروى كرد و

نسخ

یاران اومنی سحابه نیز همراه شدند تا آنکه بایستاد آن حضرت بر کنار و چاهی پس شروع فرمود
 آن حضرت که ندای کند فرمود ما را بنا به ما علی ایشان و نامهای پدران ایشان ای فلان پس فلان
 ای فلان پس فلان ایاست او خوشحال میگردد و اند شمار که فرمان برداری میکردید خدا و
 خدا را و ایمان می آوردید پس بدست کسی ما تحقیق یافتیم چیزی را که وعده کرده بودید و در
 ما می پس آیا یافتید شما چیزی را که وعده کرده بودید و در کار شما می یعنی الان معلوم کرد
 که دین اسلام حق است و آنچه خدا و رسول خدای فرمود حق است و محتاطی که در قبول
 ایست که مستعان مست است برای حسرت و اندوه بطریق استنهاد یعنی آیا اند و سنال
 و حسرت میخوردید بر عدم اطاعت خدا و رسول خدا و یا میکنید این را که پیغمبر خدا از شما
 که حق تعالی دین اسلام را غلبه خواهد داد و مومنان را نصرت خواهد نمود و دشمنان را
 ذلیل و خوار خواهد کرد پس گفت عمر ای پیغمبر خدا چه سخن میگوئی از ابدان که نیست جانها
 در آن یعنی اینها مرده اند و نمی شنوند پس سخن کردن بایشان چیست و چه معنی دارد فرمود
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سو کند خدای که تعالی ذات محمد در دست قدرت اوست شما
 شنو اتر مر چیزی را که میگیریم من از ایشان یعنی آنها شنو اتر خدا را شما و یا برابر اند و در
 روایتی چنین آمده است نیستند شما شنو اتر از ایشان و لکن جواب نمیدهند ایشان بده
 کرده است بخاری در روایت خود این عبارت را که گفت قناره از برای جواب استبعاد
 تکلم برد و انکار سماع ایشان زنده کرد ایند ایشان را خدا می تعالی تا آنکه شنواید
 ایشان را کلام آن حضرت از جهت سزایش کردن و تهدید نمودن
 و فرود خوار داشتن و عتاب کردن و تقاضا کشیدن و بر اظهار حسرت و پشیمانی و
 متحقق دلموی تنفس برین در بر جبهه شریف و مدارج النبوة افاده فرمود که این حدیث

این حدیث در بعضی روایات
 صحیح است که فرمود
 با عصبه بنده
 و یا حسن بن
 و یا ابراهیم بن
 من

صحیح متفق علیه صحیح است و ثبت سماع و شعور باموات و حصول علم مرثیان را با پنج خط
 کرده می شنود و پنجین در حدیث مسلم آمده است که میت می شنود و کوفتن افعال مرد
 را و تکیه بر می گرداند و دفن وی و پنجین آنچه در زیارت آنحضرت صلی الله علیه و آله
 یقین را آنکه سلام کرد بر ایشان را و خطاب کرد بر ایشان را و گفت سلام باد بر شما
 اهل دارالسلامان اگر شمار آنچه وعده کرده شده بودید و مانیز آنقدری پیونیدیم
 بشما چه خطاب با کسیکه نشنود و نه فهمد مقبول نیست و نزدیک است که شمار کرده شود
 از جمله عبت و در حدیث ترمذی آن است که چون زیارت کرد و عاشق زنی شد و عتاب
 برادر خود را بعد از آن بنی بکر مکه خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میشدید من
 تو دفن نمی کردم ترا مگر آنجا که مرده بودی چنانکه در باب زیارة القبور گذشت نهی
 باید دانست که منکران سماع اموات جواب داده اند از حدیث مذکور که حضرت صحیح
 در سماع اموات بچند وجه اول آنکه سماعت مردگان که در آن حدیث صراحت مذکور است
 از خصائص و معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله است بر کسب در پرده مباد که جویب
 وجه اظهر است بسط طریق اول آنکه حمل برین مجز و احتمال و تاویل است و حمل نمی توان
 کرد بر وی تا قائم نشود دلیل بر استحالة سماع و پروردگار غرور جل قادر است بر آن
 سبب خوش مراد را که را عادی است و بجز خلق باری تعالی است چنانکه در کتاب
 مقرر شده است بکافی الترحمة بطریق دوم آنکه اگر سمع مذکور از قبیل معجزه منو
 حضرت عمر بن عبد الله علیه السلام است تعجب و استبعاد سوال نمیکند و عکالای خفی طریق سوم
 علما محققین بحدیث مذکور و مسئله سوال قبر تسک منو ده اند و ظاهر است که اگر
 مذکور از جمله معجزات میبود تسک مذکور صحیح نمی شد و اولیسن فی فتح الباری

اول
 ثان
 ثالث
 رابع

شرح صحیح بخاری کتاب بهذا شیء من يقول ان السؤال يتوجه على الروح والبدن ردة
 من قال انما يتوجه على الروح فقط بان الاسماع تحمل ان يكون لاذن القلب لم يثبت
 حجة قلت اذا كان الذي وقع حينئذ من خوارق العادة للنفی صلی الله علیه و آله وسلم لم یسئل
 به فی سئله السؤال بهذا انتهى طریق چهارم آنکه در رساله شریفه مسطور است که هرگاه سماع
 کلام حیاری علاقه روح ببدن غیر متصور پنجین تعزیب میت بدون همین علاقه نمیداند
 شد و موت در عالم دنیا عبارت است از مفارقت روح از بدن مفارقتی که بسبب آن
 بدن محتاج خواب و خورش و دیگر امور ضروری نباشد لهذا حضرت عمر رضی الله عنه فرمود
 انما شئتموه من ان تروا ان ثمره سماع است نفس سماع ازان حضرت سوال کرد و حضرت
 فی المعنی جواب داد آنکه علاقه روح با بدن بعد موت هم باقی میماند اگر چه مانند حلاقه
 حیات متعارف نمی تواند شد مقتضی خواب و خور و موجب دیگر حوائج کرد و دیگر چنین
 که ترتب سماع و غدا بر آن تواند شد در کتاب نووی در ذیل شرح حدیث ما تم
 با سماع من هم مذکور است بحمل سماعهم علی یا حمل سماع الموقفی فی احادیث غدا القبر و ذاک
 با حیا هم او با حیا جز من هم یقولون و یسمعون و فت یرین الله تعالی هذا کلام القفا
 و هو انظر لمختار یفقیه احادیث اسلام علی القبر و انتهى وجه دوم آنکه حدیث مذکور
 از باب ضرب المثل است و مراد حقیقت کلام نیست بلکه مقصود از آن عبرت زندگان
 حسرت کافران است پوشیده نه آنکه جواب حضرت صلی الله علیه و آله وسلم باین طور که ایشان
 از شما زیاد و ترمی شنوند یا برابر شما سمع میکنند نه ابا و ادا و از آنکه حدیث مذکور
 عبرت حشر است تحول کرد و زیرا که در صورت ظاهر آن بود که میفرمودند که برای حشر

کتاب صحیح بخاری

در حدیث

شما و حضرت کافران خطاب میکنم و نیز منافی اوست مگر فرمودن حضرت علی علیه السلام جواب را بقسم چه دین و وقت هیچ حجاج قسم نه بود فی المرافاة شرح مشکوٰۃ و اجابوا عن هذا الحديث بأن تلك خصوصيته صلى الله عليه وسلم معجزة و زیاده حسرة علی الکافین اقول یروده ان الاختصاص لا یصح الا بدلیل و هو مقصودنا بل السؤال و جواب ینافیانه و مانع بانه ضرب المثل اقول و یدفع جوابه صلى الله عليه وسلم و جسمم انکه در روایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ثابت شده که گفت صلى الله عليه وسلم علی قلبی بدر فقال اهل و جدتم ما وعد ربکم حقاً ثم قال الان معبود ما اقول پس از قید الان لا یصح می شود که شنیدن کفار مخصوص است بوقت خطاب نمودن

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم او شان را در بلا شبه برین تقدیر سمع کفار از تقنین معجزه خواهد بود
تقریر جواب آنکه مراد از تقدیر فرمودن آنحضرت سمع کفار را بقید الان آنست که لکن در پیش
بر افتاد و کفار عذاب خدا را معاینه کردند برتر که اطاعت خدا و رسول خدا حسرت تها می
دینا میکنند که مسلمان میبودند بلا تکلف مقوله طیبه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را می شنیدند
و شکی نیست در آنکه رفع حجاب مشاهد عذاب همه کفار را در عالم بزم یا قیام قیامت رسیده
اصلاً خضعتی بکفار بدر ندارد پس سمع نیز در حق همین کفار در آن عالم متحقق خواهد شد
نایدید باین قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اولاً مذکور شد و ایست که انکم طعتم الله
کما لا یغنی علی التدرب و انما یجایز او باشد که از قید مذکور وقت تهاطلب آنحضرت با کفار
بدراراده کردن خلاف سیاق حدیث شریف است هذا ما ظهر شی الان و لعل الله
بعد ذلک امر او بما القینا علیک طهران ما تو به بعض المتعصین من ان ماروی بن عمر رضی الله
عنهما قید بکلمه الان و هو الوقت الذی خاطبهم النبی صلی الله علیه وسلم فی هذا التقدیر بقید

11/11/11

ساجدهم كان مختصا بذلك الوقت معجزة رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يفيد عمومته انتهى مما
 سبيل لا الى الرشا وما لا يخفى على اهل البصيرة واما ما قلناه ذلك البعض من ان في قوله صلى الله
 عليه وسلم لما اقول لهمم ولا تتبين على الاختصاص الاول لام الاختصاص الدخلة على الموصول
 والثاني بناء اقول للمواحد المتكلم انتهى فلا يخفى ما فيه فانه لما بين ما سبق من الاجابة الدقة
 التعميم المبطل للاختصاص فاستغنى عن اللام عليه واما ذكر الواحد المتكلم فبيان للواقع وتخصيص
 لمطابقة السؤال فانه لما سأل عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم وخاطبه لقبول يارسول
 ما تكلم من جبار فافاد صلى الله عليه وسلم في جواب بناء المتكلم الواحد فانقطع عن اختصاص
 وانشأ تكلم اصل العموم وجوابهم انك قول حضرت قتادة رضي الله عنه احياءهم الله حتى اقول
 قوله الخ اول است بر اختصاص جواب اير من وجه طاهرست زيرا كه هر كاه شنيدن ابد
 بلا ارجح است بعد بود پس فتاوه مثال واقعي را بيان كردند كه اوسيجانه جل شانہ
 اوشان رازند كه رايند يعني ارواح زاده و جبارا كفار را غاده بنموده كلام تهديد نجام
 بشنوند و داغهاي حسرت بخورند و شبهه غيبت در انكه همه كفار براي شنيدن ذات الله
 عذاب در عالم برزخ زنند مي شوند و اين زندگي بطوريكه براي ادراك كيفيت عذاب
 باشد على الدوام تابع است باقي مي ماند پس از تاويل حضرت قتاده و ههلا تخصيص بكفار بدر
 مستفاد نمي شود و احيائي مذكو را قبل مغرب نيست آري اگر اوشان احيات حسي است
 مي داد قطعا در مجز و معدومي شفق فتح لكاري اراده فتاوه رضي الله عنه بنهد التاويل الرائي
 من انكر انهم سيمعون انتهى و بما لونا عليك ظهران ما رعمه ترس المتقين من انه لما فهم فتا
 هذا التخصيص من نظم الكلام زاد ايضا و اوضح بقوله احياءهم الله الخ و عجايب من الذي قيل
 ان ذلك الاحياء لم يكن مختصا بالنبي صلى الله عليه وسلم فلعل ذلك القائل لطيف احياء الاموات

عرقه

پدر

التبار
 محمد بن ابراهيم
 محمد بن ابراهيم

از این سید استی که میگوید و ما را در دنیا بقیان قال قولاً غریباً و خطلاً خللاً صیغاً و سبکاً
 فیما تم بنبوک الخف خطلاً و صریحاً و قولاً غیر صریحاً و الفف و لا تعجب الیهوی بلکه احوال

پس ما که کاتب خود و هم خوشوقت می شویم و قال به تعالی دست بشرون بالذین لم یجحدوا

من قبلهم الا خوف علیهم و لا یهم غیر ذلک تو فیح مقام آنکه حتی سبحانه و تعالی در حق شهید

احد در سوره آل عمران ادرشا فرموده . لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً ایضا

عند ربهم برزقون فرمین با انا بهم الله من فضله دست بشرون بالذین لم یجحدوا

من قبلهم الا خوف علیهم و لا یهم غیر ذلک تو فیح مقام آنکه حتی سبحانه و تعالی در حق شهید

احد در سوره آل عمران ادرشا فرموده . لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً ایضا

عند ربهم برزقون فرمین با انا بهم الله من فضله دست بشرون بالذین لم یجحدوا

من قبلهم الا خوف علیهم و لا یهم غیر ذلک تو فیح مقام آنکه حتی سبحانه و تعالی در حق شهید

احد در سوره آل عمران ادرشا فرموده . لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً ایضا

عند ربهم برزقون فرمین با انا بهم الله من فضله دست بشرون بالذین لم یجحدوا

من قبلهم الا خوف علیهم و لا یهم غیر ذلک تو فیح مقام آنکه حتی سبحانه و تعالی در حق شهید

احد در سوره آل عمران ادرشا فرموده . لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً ایضا

عند ربهم برزقون فرمین با انا بهم الله من فضله دست بشرون بالذین لم یجحدوا

من قبلهم الا خوف علیهم و لا یهم غیر ذلک تو فیح مقام آنکه حتی سبحانه و تعالی در حق شهید

احد در سوره آل عمران ادرشا فرموده . لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً ایضا

عند ربهم برزقون فرمین با انا بهم الله من فضله دست بشرون بالذین لم یجحدوا

من قبلهم الا خوف علیهم و لا یهم غیر ذلک تو فیح مقام آنکه حتی سبحانه و تعالی در حق شهید

توضیح

معجزه

فرموده ایشان می رسد یا ناک ایشان را بخود و فرمودند که ای پادشاهان
 اینچه عطا کرده است خدا بایشان از فضل خود که آن دولت خوشنود می خشی است عطا
 راسی آن مت و نیست و بعضی گویند که چون جواهر قدسی را بانوار الوهیت شوقی پذیرد
 از او ایشان بلمعات معارف ربانی مستنیر گردند و نیز رتوانشان بآفتاب انوار
 منبع نور و مصدر رحمت ماطر شوند فریضه عبارت از ان است و محبت و اقبال آنها جزیی بود
 از وصول بمقام وصال و مستغرقان تر از نظر بحال و چه کریم نمی تواند بود و مستحضر
 مایه خوشدلی اینجا است که دلدار است می کنم چه که خود را مکرر اخبار فکرم
 در خیر شوق می شوند بسبب آنکه میوز بایشان نه پوسته انداز پس ایشان بسبب آنکه
 پیچ ترس نیست بر ایشان از آنچه در پیش خواهد آمد و نباشند که اند و نه پاک گردند برضا
 دنیا و آنچه در و بگذارد خوشوقت می شوند بنبیعت خدا یعنی ثواب اعمال و فضل او و دیگر
 دارند شهید ابانکه خدا ضائع نمیکند و فرمودند که این را بگذارد فی القیاس بحسنی فآمن مختار محققان است
 شهید با الغفل نرنج اند بخت روحانی و روح ایشان رکوع و سجود و بجا می آرند ز بر عرش
 اقامت و بعضی بختی جسمانی گویند ایشان و فرقه اند فرقه می گویند که ابدان ایشان
 بسوی آسمان صعود میکنند و سعادت های وافر و کرامت های متکثر بایشان غایت
 و فرقه میگویند که ابدان شهید از زمین رنجانند و بانواع غایات رحمت حاصل میکنند
 در پرده مبارکه معنوم این هر دو فرقه خلاف مشایخ و بعد از تحقیق است و در مراجع
 مندرج است که حضرت صلی الله علیه و سلم در شان شهید می آید مخصوص بعد از ورود و آید
 که در فضل مطلق شهیدانه وارد شدن فرمود که چون ایشان بآن عالم انتقال نمودند
 الخ ایشان را در جوف مرغان سبز و هر روز آن مرغان طلب جوهای بهشت می

فائده

و از اینها می‌شناسند و از این جهت است که شیخ زکریا در سبزه‌زار و خانه‌های بخت
 برستانها و کستان باختران می‌نمایند و بعد از آنکه از سبزه‌زار بخت خارج می‌شود
 بنیاد لطلکه آویخته شده و از سباق عرش باز می‌گذرد و با بختگاه استعد و دراک اموات که
 کفر نباشد در الحاد بودن او شبه نیست ثم حکما الطیبه و نیز نمونانا صاحب روح نوکر زکرم
 فینن ثم فرموده و آنکه کسی صاحب باطن و صاحب کشف بر قبور ایشان مراقب شد
 چیزی از باطن آنها می‌داند و تحقیق این مقام فضلا در کتب حضرت معویه قدس است
 معاینه باید کرد و بیان جمالی و بحث مسله است و آنکه در خواهد شد و حضرت سیدین
 مرسله ایمن و انار شید الدین خا نصاحب مرحوم مغفور در جواب بعضی سوالاتی که
 که چون سماع کلام حیات در حق اموات از احادیث مقبره ثابت است پس در حق طایف
 ادلی ثابت باشد و هر که قائل باشد که سماع و ادراک ندارد این عقیده خلاف
 عقیقه صحابه است پس باید دانست که قاضی ناصر الدین می‌نماید و تفسیر کرده
 و لا تقبلوا من یقول فی شمس الاموات یعنی و گویند در حق کسی که گشته شود در
 مذاک ایشان مرده اند می‌نویسد و فیها ای فی الآیه و لا تدر علی ان الارواح جواهر
 بانفسها و نه اما اختاره الفلاسفة و المحققون من اهل الاسلام و اما القول بان الارواح
 اجسام لطیفه ساریه فی الابدان کسریان لما فی الورد و النار فی الغم و الدین فی السم
 تقوه ببعض الملمین من غایه لما یحس من البدن حتی بعد الموت و را که لان البدن تصفیه
 وقت الموت و منعه لا تقیض من النفس بل القوس تقوی وقت النوم و نشأ
 الاحوال و تطلع علی المعنیات فاذا کان جفت البدن لا یوجب جفاف النفس فیها
 فی ان موت البدن لا یتعقب موت النفس لان کثره الاکار سبب تکمال النفس بالمعانی

لا الهية وهو غاية كمال النفس فما هو سبب كمال النفس فهو ^{المراد} نقصان البدن وهذا يقوى الظن
 في ان النفس لا تموت البدن ولا ان احوال النفس على ضد احوال البدن وذلك لان
 النفس انما تخرج وتنتج بالمعارف الالهية الدليل عليه قوله تعالى الا انكم لتلقون
 وقال صلى الله عليه وسلم اتيت عند ربى لطيفى وسقينى ولا تشك ان ذلك الطعام لشرا
 ليس الاجابة عن المسرفة والمجته والاستناره بانوار عالم الغيب وبأجله فالسعادة
 النفسانية كالضادة للسعادة الجسمانية فكل ذلك يشيران لنفس مستقلة بذاتها ^{كان}
 كذلك وجب ان لا تموت النفس بموت البدن هكذا فى التفسير الكبير تفصيل مقام الكبر
^{بما هو} يتبين ميكوريند که ارواح حيايم لطيفه اند سارى در بدن مانند سريان آب در دوا
 و در گشت در دغن در کج و ثابت مى کنند جسميت ارواح بدو دليل يکى آنکه در آيات و
 فاديشب او مى که از لوازم و خصايص ^{جسميت} است براى ارواح مثبت شده مانند توفى و
 دار سال و مساک و تويم و تغيب و افراج و تار الخرج و فعال و آمد و رفت کردن در عالم
 برنج و خوردن و نوشيدن و سير کردن و لطق کردن و شناختن و عدم شناختن و
 ارواح اداک مى کنند ذات خود را و مقولات را و سکی نیست در آنکه ادراکات و علوم و
 اند پس اگر قائل شويم که ارواح حيايم هستند بلکه اعراض اند لازم آيد که عرض قائم شود
 و بطلان اين قيام در علم کلام مبین شدن متحققان اهل سلام و فلاسفه اختيار کرده اند که
 ارواح جواهر مجرد و انداختل اذکال و شعور از ذاتيات ارواح است که کارى از ان منفک نشود
 و احوال ارواح مغاير و مبائن احوال ابدان است چه که بدن وقت موت منفيست منحل
 مى شود و روح را قوت و اشتغال رو ميدهد و بهنگام خواب بدن را غفلت مستل مىکرد
 و نفس مشاهد مىکند امور عجيبه و غريبه را و بعد موت بدن خرب و متعفن ميشود و ادراکات

نقصان

تفصيل مقام

نقصان

نقصان

نفس صورت ترقی نمایان میکند و الی بالا نهایتاً که در تفسیر غیری مرقوم است که جان
 آدمی هر چند در سندان مصائب گرفتار شود و به خطای الهی محفوظ است تسکته شدن و قوت
 آن از محالات است و لهذا در حدیث شریف وارد است انما خلقتم للابغی جان آدمی
 در حقیقت آدمی عبارت از ان سب ابدی است هرگز فناپذیر نیست و آنچه در عرف مشهور
 که موت هلاک جان میکند محض مجاز است نهایت کار موت آنست که جان از بدن جدا
 شود و بدن بسبب یاقوت مرئی محافظ از هم پاشد و الا جان فناست و نیست و اثبات
 عالم بزمج و امکان حشر و نشیمنی بر همین مسئله است و درین مورد نیز از همین اوهما
 ثبات فرموده اند تفصیل این اجمال آنکه آدمی مرکب از دو چیز است جان و بدن و چون
 اعظم او جان است که بتبدل و تغییر در آن راه نمی یابد و بدن نیز که لباس است که بتبدل
 بدن در شکم مادر رنگی دیگر داشت و بعد از آمدن آشوب با آن فرسین طفولیت رنگی دیگر
 و در جوانی و پیری اختلاف بسیار در وی راه پیدا بدین خبر و عظم او که جان است
 و ادراک و تلذذ و تالم خاصه اوست چون فنا قبول نکند و در دست محافظانی که از جنود
 جناب کبریا بر آن گذاشته شده مقبوض ماند و جمیع امراضی بدن و عاده و تالیفات
 آنها بهمان شکل و صورت چه استبعاد ماند که مانند آن از اشیاء نامتناهی عمر بار داشت
 کرده می شود و نهی و فی التفسیر الکبیر تحقیق ان الانسان جوهر ذو افعال و هو الذی
 المؤمن بهو الطبع و هو العاسی و هذه الاعضاء آلات و ادوات لذل العقل فاضیف النعل
 الی الآله فی الظاهر و فی حقیقه مضایف الی ذلک لیسو بهر انتهی یعنی تحقیق همین است که این
 است از جوهر یعنی نفس نه از بدن و صفت ادراک و فعل و اطاعت و ایمان و عیسان و انبیا
 برای نفس ثابت است و همه عیسا آلات و وسائل افعال او هستند و فی ترح لاشک و تحقیق

پس سره قد ثبت فی الدین ان الروح باقیه و لها علم و شرف ^{برابر اربین} و الارواح الکمل قربان
 جناب الحق تعالیٰ کما کان فی بحیثیه نهی و فی شرح الصدور و حسب بل الملل من ملین
 ان الروح تبقى بعد موت البدن لقوله تعالیٰ کل نفس ذائقه الموت و الذائق لا بد ان
 بعد المذوق و ما تقدم فی هذا الکتاب الآیات الاحادیث بقاها و تعرفها و تعیمها و تعدیها
 الی غیره و کما دل علیه علی هذا افضل تحصیل لها عند القیمه فناء ثم تعادیدل علیه بقوله تعالیٰ ^{کل}
 علیها فان اول الابل یکون من المستثنین فی قوله تعالیٰ الا من شاء الله قولان علی اکل
 تفسیر اسمی بالدر النظم قال الاقرب انها لا تقنی و نهما من المستثنین کما قبل فی سور العین
 یعنی و شرعت حقّه ثابت شده که روح را بکاست ابدی و اورا علم و شعور زیارت کنندگان
 جلاله بشود و در اوج کمالان اقرب منزلت در جناب حق تعالیٰ متحقق بخواند علوشان
 زندگانی دنیا حاصل بود و مختار ملین فکلا سغه است که روح بعد موت بدن باقی می ماند
 ایه کریمه کل نفس ذائقه الموت یعنی هر جان چشنده مرگ است و دالت و نحوه دارد بر آن
 چشنده خیر اضر و درست که باقی ماند بعد چشیدن آن چیز آیات و احادیث که از آنها نظر
 بقا و تعیم بقا روح ثابت شده و دالت می کنند بر بقای آن و خلاف است در آنکه در قیامت
 روح را فنا خواهد شد یا علی جاهها باقی خواهد ماند از ظاهر ایه کریمه کل من علیها فان فنا می
 مستفاد می شود لکن اقرب بمعول است که روح را در قیامت نیز فنا نیست و مندرج
 است در ذیل شیهایی که او تعالیٰ شانه آنها را و ایه کریمه الا من شاء الله از حقوق فنا
 استثنای فرموده و مؤید اوست آنچه در بدو رسا فرمود از بحر الکلام منقول شده که بخیر
 و جماعت است که هفت چیز اند که آنها در قیامت فنا نخواهند شد و عرض می شود و لوح
 و ثبت و در بخ و روح الفرض هرگاه مانند تابا شبی صبح روشن شدن که زبان در ^{حقیقت}

عبارت است از روح که جوهری است ^{مستقل} بذات و صفات ادراک و شعور و سمع و بذا و ادراک
 و مآشاکه و ادراک و ملاکت طاری شود پس انکار شنیدن ازواج سلام و کلام احیاء
 و شناسن زائران و جواب دادن سلام ایشان از پائیه اعتبار و عباد و ساقط است و علیه
 جمهور الصحابه و التابعین و بر نطق آیات و حسن علی بن الحنفی ص الشهداء لا اختصام
 بالقرب من الله و غیره البقیه و الاکرامه طایر و ان یحقن الدوامه المسبب لادراک اللزوم
 مشترک فی الجمیع فاما تخصیص الشهداء بها و حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی رحه
 در کتاب جذب القلوب دیا المحبوب افاده فرمودند که تمام اہل سنت و جماعت کلمہ
 نقالی عقائد دارند بر ثبوت ادراکات مثل علم و سمع و سائر اموات را انتہی و قال الامام
 جواد الاسلام الامام العزالی رحمہ اللہ ان الروح اذا فارقت البدن یعنی تحقیق روح
 جدا می شود از بدن اشکل القویہ الوجدانیہ توسط القویہ الناطقیہ یعنی بر میدارد قوت
 را بواسطہ قوت نطقی فکون مطالعہ المعانی المحسوسہ لان تجرد ما من ہیات البدن
 غیر ممکن یعنی پس یباید روح درین وقت آگاہ شوندہ برای معانی محسوسہ زیرا کہ
 حالی شدن روح از جمیع ہستہائی بن طوریکہ هیچ کویہ تعلقی و خصوصیتی با نہائی نماند
 ممکن نیست و ہی عند الموت شاعرة بالموت و بعد الموت متخیلہ نفسہا و مقصورہ جمیع مآک
 تقدرہ حال الحقیق یعنی در روح نزدیک مرکب شعوری بر مرکب میدارد پس از مرکب
 میکند ذات خود را و تصور میکند ہمہ آن چیز را کہ اعتقاد ہی بدان در حالت زنگارانی دنیا
 و صدر الدین شیرازی تلمیذ میرزا قزوینی و در اسفار اربعہ بعد نقل این کلام گفته اند کلام
 صحیح بر آنست کہ بالبرهان القطعی با کجہ سماع میت واد عبارت است از روح که در
 مفارقت از بدن طاری شدن کلن تعلقی بدان دارد و کما مشناضن زائران

کلام و سلام زندگان بر همان تعلق است با حدیث بسیار که قدر مشترک آنها بر تبه تواتر می
 رسیده ثابت است چون کرآن احادیثی میخواند و اینها بر تعداد انواع احادیث که دلالت
 بر سمعیت می کنند گفتا می کنم پس پوشیده همانند انواع احادیث است اول حدیث غیبی و ثانی حدیث
 لام و سکون یا بی تحاشیه و بای موصود یعنی چاه و تفصیل این مقام بوجاهتم مستین شده و قدر که
 علما از آن حدیث استدلال بر سمعیت نموده اند و مسکران را بحد سکوت رسانیدند و انکار
 حضرت ام المؤمنین عاتشه صدیقه رضی الله عنها را قبول نه داشته اند چنانکه در فتح الباری
 بشرح بخاری و دیگر شرح حدیث موجود تفصیل این مقام مختصراً لایح خواهد شد فاشطره
 و دوم حدیث مغرقة لمن یغسله و یحفر و سماعه یا یقال فیہ و ما یقول و انجازة مارة یعنی
 شجره انتم میت کسی را که غسل میدهد بخیر او میکند و شنیدن میت سخنی را که گفته شود در حق
 او و شنیدن احیاء کلام میت را و حال آنکه بنابر کفر زنده است و روی احمد و ابن ابی الدینا
 و الطبرانی فی الاوسط عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ان
 یعرف من یغسله و یحفره من یدلینه فی حفرة یعنی تحقیق مرده میشناسد کسی که او را
 میدهد و بر میدارد او را و کفن میدهد وی را و دخل میکند او را در قبر و روی ابی الدینا
 عن بکر بن عبد الله المزنی قال یغنی انما من میت یموت الا و حفر فی ید ملک الموت فیمسح
 یقولونه و یقفون و یهوی سی ما یضیع اهل قلوبهم علی الکلام لهنها هم عن الزرقة و العویل یعنی آن
 که می میرد روح او در دست ملک الموت می باشد پس مردمان غسل میدهند او را و کفن
 میدهند او را و وی می بیند چیزی که میکند اهل او پس اگر میت را قدرت بر کلام می بود
 بر آینه باز میداشت او همان را از نو ح کردن و آواز نمودن و فی بعض الرسل مردمان
 قتل از دفن شجره حال پس مانند کان می باشد می بینند غسل و سپرده و دفن کنند او را

می شناسند که مانی الاجبار عن حمود دینار قال ما من میت یوت الا وهو یعلم ما یمکن فی الیه
 بعده و هم یعلمونه و یقفونہ و ان لیظن الیهم و قال ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ سمعت
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان میت یعرف من یمیتہ من یدیه فی قبره و بعد از وفات
 حال پس ماندگان را بلا واسطه نمی دانند مگر بواسطه ملائکه و دیگر مردمان چنانچه در بعض
 مقبره مذکور است که بعد از وفات ملاقات مردمان با هم می شود و یکی از دیگری حال پس
 ماندگان را آقا رب او غبار دریافت میکند بتهی و برایت شیخین از ابو سعید خدری رضی اللہ
 عنہ ثابت شده که فرمود رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم قتی که نهاده میشود جنازه یعنی
 میت برغش پس بر میدارند و مردان بر کمرهای خود پس اگر باشد میت نیکو کار بگوید
 پیش فرستید مرا ثواب عمل صالح که من کرده ام و سناد قول بخبار که جنبه میت است
 بطریق مجاز است و قائل روح است و تواند که روح مردان حال است بجز فرستاده و ما
 و اگر باشد بدکار میگوید جنازه مرا آن خود را یعنی آنها که بر میدارند اوای و ای کجا
 میرید او را می شنو آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز میگوید که بقیضه
 تکلیف شهر و کمان آن از وی مطلوب تا ایمان بغیب باشد و اگر می شنید آدمی را
 ملاک میشد بجهت و هشت و شش بگذافی الترجبه و برایت این ابی الدین از عمر بن خطاب
 رضی اللہ عنہ ثابت شده که هر چیز خود ای آدمی و جن کلام میت را می شنود پس میگوید ای
 دای بر دازنده جنازه من در فریب نینداز شمارا دنیا همچنانکه در فریب انداخت مرا
 گفتند زمانه شما همچنانکه باری کرد من بگذشتم مال دنیا برای و ارثان خود و روزگاری
 حساب آن بر من است و مال آنکه شما پس نداده من می روید و می خوانید مرا بگذافی شرح
 الصدور در رسوم احادیث اسلام کردن بر میت و جواب سلام ایشان توضیح این مقام پس

قلم و توبه چهارم حدیث او را که اوست لمن یزود جمال الدین سیوطی برای اثبات این دعوی باقی مستقل
گروهیست قال باری القبول علم الموقی بزوارهم و رویهم لهم و حدیثهای متعلق این باب پیش
ازین بیان که ویم قصبه پنجم احادیث و البرشیدن میت حقوق نفع اشقیق مقام مسبو
سابقا بقلم حواله نمودیم قند که رسوای این انواع بیا احادیث آنکه دلالت میرسد دارند
سماع و او را که میت از آن جمله است حدیثی که دلالت میکند بر آگاه شدن مردگان از احوال
زندگان علی ما شاء الله سبحانه و سیوطی باری مستقل برای اثبات این مطلب معتقد نموده حدیث
قال باب عرض اعمال الاجیاء علی الموقی برویت انس بن مالک خنی بته غنه ثبت شده که
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان اعمالکم تعرض علی آقا بکم و غنا ترکم من الاموات فان کان
خیر استبشروا و ان کان غیر ذلک قالوا اللهم اکتمهم حتی یتدبیرهم یعنی بدرستی که عملهای شما پیش
بر نزدیکیان که رؤسی شما هستند پنهان میکنم تا آنکه عمل نیک می باشد خوش میشوند از آن و اگر
بد باشد و عام میکنند که خداوند امیران او شان را تا آنکه بدیست نمانی ایشان و بروایت طبرانی
از جابر بن عبد الله بن عبد غنیه ثبت پیوسته که فرمود رسول خدا علیه السلام و النبا و النبی
اعمال شما پیش میشوند بر گروه باز نزدیکان شما و قبول ایشان پس اگر اعمال نیک باشند شما را
میشوند از آن و اگر بد باشند دعا میکنند که خداوند الهام کند او شان و در دلهای ایشان
اتفاق کند عمل کنند بفرمان برداری تو و اخرج ابن ابی الدینا و الاصبهانی التریب عن ابی هریره
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقفوا موتکم بآیات اعمالکم فانها تعرض علی
اولیاءکم من أهل القبور و از آن جمله است حدیثی که دلالت میکند بر یزید ایتن میت از خیزی که ایزد ایشان
از آن زنده و این اول است بر آنکه میت را شعور و او را که و سمع باقی میماند و سیوطی باری مستقل
اثبات این مدعی معتقد که و حدیث قال باب تاوی اوست با سیلفه عن الاجیاء من القول فی

واللهي عن سبته واذا اخرج اليك من عاتقك قد عينا ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الميت يوزن
 في قبره ما يوزن في حية يعقني ميت را ابا اسيد هر در قبر خيزي كه ابا اسيد را در در خانه و در
 ابونعيم وابن مندو از ابو هريره روي الله عنه ثابت شده كه فرمود منيبردا عليه لعلوه والذناكه
 دفن كن سيد مردگان خو. ايمان بقبور صاحبين چو كه ميت ازا مياد از هر سايه بر بخناكه
 ايدامي بايد زنده از بساينه. و اخرج البخاري عن عائشه روي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لا تسبوا الاموات فانهم قد شنوا الي الله و يعني دشنام در پديد مردگان را تنقيص كه
 ايشان بسيد ند بسوي اسماييكه ميش سايندند و بر اويت سيد بن منصور از ابن مسعود روي
 عنه ثابت شده كه گفت بيارم از اين دادون ميت همچنانكه بيارم از اين دادون زنده كه اني
 متح احمد در واقعه ابو داود و حسن مائنه روي الله عنه عظم الميت كره حيا قال اسيد
 في شرحه روياني جزي من حديث ابن ميثع عن عائشه روي الله عنه صلى الله عليه وسلم قال خير ما
 جنازه مع رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذ اجننا القبر اذ ابو بكر لفرغ مجلس النبي صلى الله عليه وسلم
 على شفير القبر فاخرج بخار عظم اسافا و عظم فذنب ليكره فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا تكلموا
 كسر كه اياه يما لكسر كه اياه جاد و لكن و سه في القبر فاستندنا من هذا سبب حديث النبي في
 ترجمه المشكوه شكستن استخوان مرده همچو شكستن استخوان اوست در حالت زنده كه ابن عبد البر
 كه از اينجا متا و پكر دو كه ميت متا لم بكر و و جميع آنچه متا لم بكر و در بيان زوج و لازم
 كه متا ذكر و تمام آنچه متا ذكر و ميت و در ان زنده انهي تنقيه متا و عليك ان شرح حديث حلقه
 ان تعين منها ففقهه قالوا ان المراد عظم الميت كره حيا في الاثم و يعضد ناره و مني
 ما حه عن حماد روي الله عنه عائشه روي الله عنه عظم الميت كسر عظم في الاثم و مشر و نه
 توجهوا الى ان المقصود كسر عظم عظم احى في التقيح و التويم قال الطيبي في هذا الحديث هشاه

ما قدمو
}

تمت

الى انه لا يهتاج اليها كما لا يهتاج جواد في الكتب الفقهية في كسر عظم الميت لتفحيصه وامانة له وجم
 رغبوا الى ابن الرادكس عظم الميت لكسره عظمه جاني في التالم والتاذي قال ابن عبد الملك وابن
 عبد البر سنا ومن هذا الحديث ان الميت يتالم بما يتالم به الحي قال ابن حجر ومن لوازمه ان
 الميت يتلمذ بما يتلمذ به الحي ويؤيده ما اخرج ابن ابي شيبة عن ابن مسعود رضي الله عنه قال اذا
 المومن في موته كاد انه في حياته وما اخرج سعيد بن منصور عن ابن مسعود انه سئل عن الوطى على القبر
 كما كره اذى للميت من في حياته فاني اكره اذاه بعد موته كذا في شرح الصدور وما اخرج احمد عن
 عمر بن خرم قال اني البني صلى الله عليه وسلم متكيا على قبر فقال لا تؤذ صاحب هذا القبر ولا تؤذ
 كذا في مشكوة للصايغ قال شيخ الدبلوسي لعل المراد ان روحه تكره الرضى بالانكار على قبره
 انه اذا شتمها فابغضه ما في اليزان لشعري من انه قال انما في وجهه تجوز تعليم طفل الميت وقال
 ابو حنيفة وما لك لا يجوز تعليم الميت مخيفه وشكك في وجهه الاول ان ذلك من جملة النطقة
 المأمور بها بعد الموت الدنيا مع كونه لا يؤلم الميت ووجه الثاني ان في ذلك تصرفا في الميت
 ولم يصح الشارع فيه بامر فكان تركه مقدرا على فعله انتهى فتقوله لا يؤلم الميت مشتملان ما يكون
 مؤلما للميت لا يجوز فعله للاحياء وهذا نص على ادراك الميت وشعوره ما في مرقاة المفاتيح لا
 ان ارواح الاموات تتالم من المؤذيات وتفتح للذات في البرزخ كما كانت في الدنيا اذ
 وعيت هذا فاعلم اولان اتباع السواد الاعظم والجم الغفير لامرني في وجوب رفع يدي عن ذلك... ذلك
 ان الميت شعوره ادراكا وحساسا ان هذا الاضائلنا واما ان سبق ذلك الحديث على اطلا
 ولم يقيد بقيدون قيد يحمل جميع احتمالات من ان كسر عظم الميت لكسره عظمه جاني في التالم والتاذي
 والامانة وتفتيح الصورة ووزر الاثم للكاسر ولا شك في ثبوت الشعور للميت ج ايضا ومنه سطر
 ان ما خله بعض المتفتحين من ان الاستدلال بقوله صلى الله عليه وسلم كسر عظم الميت كسر جيا على الميت

ان الرادكس الموصوف
 مع على الرادكس
 اذ انشد

و مشهوره بانه لو لم يكن حسن الميت لانا لم نكف بيع تشييعه من الكسرين خلا لانا لم
ان اردتم ان المراد بان كسر عظم الميت كسر عظم حتى من جج و فطيس نشي لان يلزم من
ان يجب على الذي كسر عظمه من القصاص يجب على كسر عظم كسحي و هذا باطل فحق ان
المراد ليس بذلك و انما المراد ان كسر عظم الميت اثم كما ان كسر عظم كسحي اثم لانه يجب ان
صورت و يعطوه كما يعطونه في بحيرة و بهذا منسوخ شريح حيث قالوا في الحديث دلالة
على عظيم الميت كما كان في حياته و لهذا صح العلماء بان الايلاء لا يتحقق في الميت انما يتحقق
ما يتبعه ان لا يقع اليه اسمع فانصف و كن من المنصفين حتى ياتيكم اليقين توضيح تمام الكلام
حديث جهلاني كرده اند در تعيين معنی حديث پس بعضی ميگويند كه مراد اوست كه شكستن استخوان
مرد كه است بچنانكه شكستن استخوان كنه است نه استخوان بچرخ بر او است بنابر اول مسئله نه باشد كه فرمود
بنمبر اولي الله عليه السلام شكستن استخوان مرده مانند شكستن استخوان زنده است و در كنه است
فرموده ميگويند كه مقصود اوست كه در شكستن استخوان مرده امانت است و بفتح صورت است
و مختار اكثر محققين آنكه در شكستن استخوان مرده اينجا و پنج و در و ميت حاصل ميشود اين
و ابن عبد البر تفسير كرده اند كه از اين حديث ظاهر ميگردد كه ميت و در ذاك مي شود پنج
در ذاك مي شود و زنده و از چند احاديث و اخبار مآيدين مدعي نمايان ميگردد و از آنجمله است
آنچه برويت ابن ابي شيبة از ابن مسعود رضي الله عنه ثابت شده كه اينواي مسلمان در حالت موت
مانند اينكه او است در حالت حيات و از آنجمله است برويت سعيد بن منصور ثابت شده كه
شخصي از ابن مسعود رضي الله عنه پرسيد كه آيا ما اينكه قبر و است فرموده كه مكره و ميدانم اينكه
مسلمان است بچنانكه مكره مي دانم اينكه او را در مسلمان زن و از آنجمله است آنچه برويت عمرو
احمد بن بل از عمرو بن خرم گفت كه ديديم ربيع بن خديجه رضي الله عنه را كه يك كشته بر قبري بنا

که ایذا ده صاحب این خبر ایضا فرمود که ایذا ده او را این شکست می است محقق دلموسی قدس سره
افاده فرموده که شاید مراد آنست که روح مرد و راضی نمیشود به بکیه دادن بر قبر او و مگو
میدانند این را چه درین کتاب دولت و امانت نیست است و از آنجمله است آنچه در میزان
مذکور است که نزد امام شافعی و احمد بن حنبل ترشیدین ناخنها میست جائز نیست زیرا که
بجهت آن لطافت و طهارت مرد و حاصل میشود و او را هیچگونه ایذا و برنج بر میدهند
و نزد امام ابوحنیفه و مالک ترشیدین آنها جائز نیست چه این تصرف است در بدن
و شارع بان امر فرموده پس ترک وی اولی باشد بر فطن محتجب نیست که جواز ترشیدن
ناخنها میست بجهت عدم ایذا مستحکمست بآنکه هر چه مرد را ایذا دهد مانند شکستن استخوان
البته ممنوع است از کتاب او چنانکه الا نحفی و از آنجمله است آنچه در مرقاة مذکور است که
نیست در آنکه ارواح مردگان در عالم برنج اند و نه ناک و در دو کای می شوند از تشنای
موتیه که از زندگان در حق اموات ظهور بخاند و نشادان و فغان می شوند در آن عالم
اشنای لذتین که از حیا در حق ایشان ظاهر کرد و هرگاه اینهمه بیان در پیش شد پس
مباد که شبهه نیست در آنکه پیری جمهر و رجب است و سابقا مسلک جمهر و در معنی حیا
مذکور میشد پس در بصورت ازان حدیث مانند روشنی صبح ظاهر میشود که میت را بشود
و او را که حاصل است و بعد المطلب نیز پوشید و مباد که ممکن است که حدیث مذکور را از حدیث
از قیودات و باحتیالی از احتمالات تشبیه سازند بلکه او را مطلق و عام کارند تا حیات مذکور
شامل مانده همان را که مذکور کردیم پس برین تقدیر حاصل حدیث آنکه در شکستن استخوان
مروءه ایذا و امانت و کنا و تشنج صورت و دست میدهند و ظاهر نیست که بر تقدیر
اطلاق نیز شعور و او را که میت محقق میشود و القصد از جمیع ما سبق و محقق بود باشد که

عنه عليه السلام
عن ابن عباس

اینکه بعضی کبیران رعم کرده اند که از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم عظم المیت کسره عینا
استند لال آوردن بشو و رست باینطریق که اگر میت را اساس و رنج ثابت نشود و چو بخت
میان شکستن استخوان مرده و شکستن استخوان زنده متحقق گردد و خطای است صریح که مقتضای
که در جمیع امور شکستن استخوان مرده مانند شکستن استخوان زنده است پس لازم می آید که از
شکستن استخوان مرده نیز قصاص لازم آید همچنانکه وجوب می شود و قصاص از شکستن
زنده و این باطل است پس متعین شد که مراد آنست که شکستن استخوان مرده گناه است
شکستن استخوان زنده گناه است چه که واجب است تحسین صدف است و در صورت شکستن
استخوان می تقبیح صورت لازم می آید و مؤید اوست آنچه بعضی شراح حدیث تفسیر کرده اند
که حدیث مذکور دلالت میکند بر اینست مثل تعظیم او و زنده کی و لذت اعلیٰ تصریح نموده اند
که در میت ایام و اید امتحان نمی شود و نهی کلام ذلک بعضی از جمله است حدیثی که دلالت
میکند بر اینست که میت از نوحه زندگان گریستن ایشان با و از بلند عن عمر بن الخطاب
عنه الله عن ان المیت یعذب بالنیات علیه فی قبره و نوحه النجاری و حسن عمر بن حصین حدیث
بن جابر فی صحیح و سمره بن جذب عند اللیث فی الکبیر یعنی مرده معذب می شود و در قبر
به سبب گریستن و نوحه کردن زنده بر وی و فی المشکو عن عمرو بن عبد الرحمن انها
قال سمعت عائشة و ذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول ان المیت یعذب ببکار الحی علیه
تقول النضر عند ابی عبد الرحمن اما ان لم یکذب و کنتی اخطا و اما ما روى رسول الله صلی الله
علیه و سلم علی یهودیه یکی علیها فقال انهم یکون علیها و انها تعد فی قبرها متفق علیه نهی
فی ترجمه اش که مرده است از نوحه کردن عبد الرحمن بن سعد بن زاره که وی گفت شنیدم
عائشه و حال آنکه ذکر کرده شد مرعائشه را که عبد الله بن عمر می گوید که میت عذاب

و نوحه

نهی

بکبریتین مذکور روی می گفت عاتشه بیامرز و خدا می تعالی مراد بن عبد الرحمن که لقب ابن عمر است
 این کلمه در جایی میگویند که کسی سخنی گفته و خطا کرده و میگویند خدا او را رحمت کند و بیامرزده
 عاتشه میگوید آگاه باشید بدوستیکه وی یعنی ابن عمر خداوند بخشنده است و چون کبریتین
 وی اعلی وارفع است از ان لکن می فراموش کرده است آنچه از ان حضرت شنیده و خطا
 کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد از ان بیان خطای ابن عمر میکند بقول خود خیرین نیست
 که گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بر زن یهودیه که مرده بود و گریته میشد بروی پس گفت
 بدوستیکه ایشان می گزید بروی و حال آنکه وی تحقیق بر آنیه عذاب کرده می شود در قبر
 پس حضرت در خصوص یهودیه این گفت و کفار دیگر در حکم وی خواهند بود و در خصوص
 وی هم گفت که وی بسبب بکایتان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه سنا
 کافر است ایشان می گزیدند او را غریز می دارند و در حرم میدهند وی خوار و ملعون است
 از نجای ابن عمر فهمیده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق کلیه فرمودند که میت بسبب گز
 زنکان بر وی در قبر معذب چکر دوانتهی و در ظاهر حق ترجمه نیست مشکلی نیست
 است اعتراض حضرت عاتشه فی اینجهاد وی کی او ریه اعتراض جب و از یهودیه حد
 خالصی قضیه بین سنی گئی بود حال آنکه یہ ثابت ہوئی ہی ساتھ الفاظ مختلفہ اور
 روایات متعددہ کی ابن عمر سی اور اون ہی متفقہ اور مطلق ہی پس صورت حال کہاں
 رہی ابھی قال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم قوله صلی الله علیه و سلم ان الميت یبعث
 بکماله و اہل علیہ فی روایہ بکمال الحی و فی روایہ یعذب فی قبرہ بمانع علیہ فی روایہ من یک
 علیہ لعذب و مختلف العلماء فی ہن الا حادث فما ولہا انجھور علی من اوصی بان یک
 علیہ نواح بعد موتہ فقدت وصیتہ و ہذا یعذب بعد موتہ بکمالہ و علیہ و نوحہم لانه بسببہ و غسبہ

و البته لوا فاما من کفی علیه البه و ما حوا من غیر وصیة فلا یعذب بقوله تعالى لا تنزلوا
 رر راغزقن قالوا وکان من عادة العرب الوصیة بدک و صد قول طسفة مشعر
 اذا مت فانی فی بابا اما حسد و متقی علی الحیث یا ابنة معتب و
 نخرج بحديث مطلقا حملا علی ما کان معنا ذاب و قالت طائفه هو محمول علی من اوصی بالکفا
 و التخرج او لم یعرض تبرکها من اوصی بهما و دل الوصیة تبرکها یعذب بهما التفریط
 باجمال الوصیة تبرکها فاما من اوصی تبرکها فلا یعذب بهما و لا صانع له منها و لا تفریط
 و فصل فی القول بحجاب الوصیة تبرکها و من اهلها عذب بهما و قالت طائفه معنی قوله
 انهم کانوا یسبحون علی الیت و یندبون به بتعذیر شاملة و محاسنه فی زعمهم فکما السائل
 فی التسع یعذب بها کما کانوا یقولون یا منزل النسوان و مخرب العز و مفرق الاخذ
 و تخذ ذک مما یردنه شجاعه و فخر او هو حرام شرعا و قالت طائفه بمعناه انه یعذب بها
 بکماله و برق لهم و الی هذا ذهب محمد بن جریر الطبری و غیره قال القاضی علیا فی قوله
 الا قول و قالت سائفة فی الله عنهما معنی الحديث ان الکافر و غیره من اصحاب الذنوب
 یعذب فی حال بکماله علیه بزمه لا بکمالهم و التخرج من بین الاقوال بقوله مناه عن الجحد
 و جمیع کلهم علی خلاف ما یذهب علی ان الداء بالکمال بنا البکال البصوت و بنا حیه لا مجرد
 مع العین انتهى التفتیل مرام الکة مختار جیه و یک صیح و معتبر از همه مذ است است که یعذب
 شدن مرده به سبب فوجہ کردن زین و ذکر استن آن یا و از بلند بر روی و بر صیوة فی
 که میت درجات زندگی و مت کرده باشد فوجہ کردن و ذکر استن و عادت عرب بکمال
 و بکاست میگردند چنانچه قول طرفه بران دلالت دارد و شعر اوست فانی فی بابا
 و متقی علی الحیث یا ابنة معتب یعنی چون میرم پس خبر مرگ من بسان پیغمبری که من

و متقی علی الحیث
 یا ابنة معتب

او هم و شکاف که بیان ابر من ای دختر معبد و در صورت عدم وصیت میت بنوحه و بکا
 نخواهد شد و بعضی عزم کرده اند که تعزیه بر مرده بنوحه و بکای زنده در صورتی نیست که
 وصیت کرده باشد باین هر دو یا وصیت نکرده باشد بترک این هر دو پس باین است
 بترک نوحه و بکا واجب است و جماعتی توهم کرده اند که تعزیه میت مخصوص است باینکه زنده
 او صاف جمیل و خصال حمیده میت بیان کنند و در شریعت این همه امور از قبایح
 اند چنانچه در جالبیت میت را باین طور با و از بلند میگردانند که ای بیوه کنند زن
 فزینت دهنده جماعت و ضرب کننده مکانها و جدا کننده دوستان و موند او پست
 برایت موسی اشعری ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما من میت میت
 فیتقوم باکرم فیتقول اوجبله و سیداه و نحو ذلک الا وکل الهدیه ملکین یلهزانه و یقولان
 یکنذاکنت یعنی نیست هیچ مرده که می میرد پس میناستد که یک کننده قوم پس میگوید
 آن کریم کننده ای کوه ای سردار و مانند آن که در زنده و تفریح میگویند مگر آنکه بروی
 میپار و خدایتان و فرشته را که میخوابانند و دفع میکنند آن میت را و میگویند
 بلایق ایذا و توجع آیا همچین بودی تو زاین نیز نوعی از عذاب است و نیز برایت طبرانی
 از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما ثابت شده که روزی بعد از نماز راحه را غشی و میوه
 طاری شن پس زنی نوحه میکرد و او را میگفت ای سردار و ای کوه و ای سر امید
 پس در آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در جایکه بهوش آمد بعد از آنکه بن راحه و
 عرض نمود که ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرا بهوشی لایق شن بود پس زن با بلند
 کردیم نمودند و شامل چند بیان کردند پس فرشته باستاد و با او بازماند بود که او را
 بسوی پایهای من متوجه نمود و گفت تو بخوان هستی که زنان میگویند و اوصاف تو بیا

می کنند گفتیم که میستم مرتجعین و اگر می گفتیم که هست انجمن بر آینه میزد آن نوشته تا زیاده را
به پایهای من و منتظر حضرت ام المومنین سائمه صدیقه گفت که کافر و کهنکاه و مغرب شی
به سبب کفر و کناه و بهجت خود و بیکار و از انجمن است حدیثی که ولایت میکند بر نفیس است
چه اگر است را در قبر او را که و سمع نباشد قفس لغو کرد و فی شرح المصالح الا برقی قول
صلی الله علیه وسلم لغد اموات ما کم للذنب الاستحباب التلقین المذنب و جوان یقال غده
المتخفف لا الا الله محمد رسول الله و المذنب ما کم للمتخفرون مجاز من باب یا یوکل و قد تنبیه
ان لا یقال ذلک حتی یظهر امارات الموت و قول صلی الله علیه وسلم لغد اموات ما کم لتلقین
بعد الموت مما لا یخلو علی حقیقه و یقال الشافعی و صحابه التفسیر و ما کم لتخفی عن المسکین و انظار
انه الغالب لانه صلی الله علیه وسلم لقن الباطل فاهم تلیقن فاهل الاکثر و ان المذنب ما کم فی
صحة و صلی الله علیه وسلم اقروا علی موت ما کم لتفسرون مجاز من باب یا یوکل و یقول المیزان
رحله علی حقیقه و قال الشافعی لا اهل یکل علی المتخفف و علی لم یست یقر و عنده فی مبیته و فی قد
و یقول الحاکم فی قریه کس ان احوال القیامه و یثبت مذکوره فیها فاعلمه ینذکره و یجشی و ذکر
ابن سعید محموی حمزه الله علیه فی کتاب المسمی تخفیة الاخیار سندا ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال لعلی بن ابیطالب الله تعالی عنه اکثر من قره سور و یکس فان فی قوله بها غیبه و کما
ما قره ما یاتق الا بشع و الاطمان الاروسی و لا تاغار الا کسا و لا یترین الا بری و لا یخسر
الا خفف علیه لا تاخلف الا امن و لا یسجون الا اخرج و لا تاخاف الا اعدین الا غیبه
و لا طالب غایه الا و جهته فی شرح الما ذکره و وجه کون التلقین بعد الذنوب متجبات
تذکره لم یست قال تعالی و ذکر فان الذکر ی تنفع المومنین و یکون البعد فی هذه الحال احو
الی ان ذکره قال العلماء و لا یعارض التلقین قوله تعالی و ما انت سمع من فی القبر و قوله الله

و انما

و انما

انك لا تسع الموتى لانه صلى الله عليه وسلم نادى بالقبيل وسمعهم قال ما انتم بسمع منهم لكنهم لا يسمعون
 جواباً وقال في الميت ان يسمع قرع نعالهم اكثر بعض المالكية سماع الموتى ورد ذلك وقد
 حافظ سخاوى جزءاً في التلخيص نقل فيه عن ائمة المذاهب الاربعه استحبابه واطال في
 ذلك انتهى لاحده مرام انه تلقين يعنى خواندن كلمه طيب اعنى لا اله الا الله محمد رسول الله
 وخواندن سورة يس در حالت احتضار با اجتماع مستحب است واما تلقين بعد از دفن
 درون ميت پس امام احمد بن حنبل امام مالك اگر تخفيه را منع كردند و حضرت ابي حنيفة و يعنى حنفية باندگى
 و امام طهير الدين و قاضى محمد كرامى بخير نموده اند و تصحيح ابن ابى هاشم انكه در شرح
 سفر السعاده مرقوم است كه در تلقين ميت بعد از دفن حديثى آمده كه نزد شافعية
 است سيوطى در جمع الجوامع از بطراني و بن النجار و بن عساكر و علمى از ابى امامه مى آورد كه
 نرمود رسول خدا صلى الله عليه وسلم چون مردى از برادران شما و دفن كرد و او را
 رختيد خاك بروى بايد كه بايستد مردى از شما نرود و مردى و بكويد يا فلان بن فلان
 و مردى يعنى ميت ميشنود آن اوليكن جواب نميد بستر بكويد يا فلان بن فلان چون
 اين بار مى شنود بر مى شيند در قبر بستر بكويد يا فلان بن فلان درين نوبت ميكويد
 ارشاد كن مرا حجت كند خداى تعالى اليكن شما نمى شنويد بستر بكويد يا فلان يا فلان
 كه بر آمده تو بران از دنيا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً عبده و رسوله و الله شفى
 كذا پروردگار است و محمد پيغمبر است و اسلام دين است و قرآن امام تو چون اين
 گفت ميكويد و منكبر و تكبر دست و پى را و ميكويد پرون ايند از پيش اين بنده چكار
 داريم اکنون باباوى حق سبحانه تلقين كرد و حجت او را مردى در مجلس شريف حاضر
 گفت يا رسول الله اگر ما ما دريت ندانيم بگى نسبت كنيم فرمود نسبت كن بچو كه ما در همه است

از پی در پیانه شجریه ستر این حدیث مذکور است و بر حسب احمد و ابو داود و ابن
 از مفضل و ابن مبارک ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اقرؤ سورة
 یس علی موتاکم یعنی بخوانید سوره یس را بر مرد های خود طاهر گوشت که مراد از یس
 مختصر باشد و عمل نیز همین است احتمال دارد که مراد از خواندن سوره یس بعد
 باشد در خانه یا بر سر قبر و بر ولایت علی بن ابیطالب ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی
 علیه و سلم در خواندن سوره یس ده برکت حاصل میشود و اگر سوره را آسودگی دست میدهد
 و تشنه را سیراب می نماید و بر تنه را لباس و مرض را صحت و مختصر را تخفیف سکرا
 و ترشده را هفت و مجبوس را راد های و مشافرا و سنگیری و بی زن را زن و بدست
 آمدن جانور کر خیمه و بر روایت مسلم از ابو سعید و ابو هریره رضی الله عنهما ثابت شده که
 فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم لا آله الا الله یعنی تلقین کنید مرد های
 خود را بکلمه طیب بدانکه تلقین مشتق است از لقن بمعنی سرعت فهم تلقین یعنی همانند مرداد از
 تلقین اینجا ذکر این کلمه است و حضور کسی که حاضر شده است او را موت و نزد امام شافعی
 رحمه الله مراد تلقین بعد از موت است و در صورت قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم موتاکم بمعنی
 حقیقی باقی خواهد ماند و در صورت اولی از قبیل مجاز یا قول الیه خواهد بود و بر روایت
 ابن ماجه از عبد الله بن جعفر بن ابیطالب رضی الله عنه به ثبوت رسیده که فرمود پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم لا آله الا الله حکیم الکریم سبحان الله رب العرش العظيم
 رب العالمین یا ایا رسول الله کیف الاحیاء قال احو و اوجه یعنی تلقین کنید بفرمایند
 مرد های خود را این کلمات گفتند صحابه ای پیغمبر چگونه است این اذکار مرزندگان را
 اگر بیاوریم و تلقین کنیم گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهتر و نیکوتر چه ذکر سبحان

وبقای زنده و مرده را شناسای قلب جلای روح هست و مقتضای این صفات و معانی موصوفه
 ذوق و حیات جاودانی است و فی الارکان الاربعه لمولانا عبد العلی قدس سره
 و ما قبل ان التلقین لغولان المیت لا یسمع فہذا باطل لانہ قد ورد فی الحدیث ان المیت
 یرسم بصوت النعال من الاحیاء و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قد نادى الکفرۃ ^{المیتین}
 فی قلبہ بدرو قال انہم لیسیمعون لا یقدرون علی الجواب لما لحقہم من العذاب الشدید
 یعنی نچہ بعضی زعم کرده اند کہ تلقین میت لغویست زیرا کہ میت نمیشنود پس باطل است
 زیرا چہ در حدیث شریف وارد شدہ کہ میت زیادہ تر می شنود بہ نسبت زنده
 بگوشتن بقال را وزیر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خطاب فرمود و آواز داد کہ اگر ^{خستہ} ادا
 شدند در چاہ بدر فرمود کہ ایشان میشنوند و قدرت بند از بند بر جواب دادن چہ کہ
 لاحق شدہ است ایشان را عذاب سخت و فی النبیایہ شرح الہدایہ و عند الشافعی یجب ان
 یلقن بعد الدفن فیقال یا عبد اویا اللہ اذکرا خرجت عین الدینا من شہادۃ ان لا الہ الا
 و ان محمد رسول اللہ ان شہدۃ حق و النار حق و ساعدۃ حق آیتہ لا یریب فیہا و ان السعید
 من فی القبور و رضیت باللہ رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد صلی اللہ علیہ وسلم نبیاً و رسولاً
 و بالقرآن اماماً و بالکعبۃ قبلاً و بالمومنین اخواناً لظاہر قولہ علیہ السلام لقنوا موتوا کم کذا
 شرح الوجیز فی مؤخرۃ الفقہاء و الفتاوی الطہریۃ تجوز بعض المشایخ تلقین بعد الدفن فقول
 یا فلان بن فلان و یا فلانۃ بنت فلانۃ اذکر و ینک الذبی کنت علیہ الی آخرہ و فی ^{اشیاء غنیۃ} خبر
 العقبی شیشہ شرح الواقعیان و یلقن شہادۃ اسی مکرر شہادۃ تین مہلک عندہ لان الامام
 لا یقبل بدون الثانیۃ قبل وقت تلقین بعد الدفن بان یقال یا فلان اذکر و ینک الذ
 کنت علیہ ضیت باللہ رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد صلی اللہ علیہ وسلم نبیاً و بالقرآن اماماً و بالکعبۃ

قبله آتی و فی جامع الرموز شرح مختصر الزکایه و یقین الشهادت و فوجب علی اخوانه و اصحابه
 ان یقولوا عنده کلام الشهادت و لا یقولوا قل کیلا یابی عنکافی شرح السیاح و فی الزکایه
 الشهادت فی الکافی و المختصرات الی ان المراد من الشهادت شهادت ان لا اله الا الله و محمد و لا اله الا
 الله و شهادت محمد عبده و رسولہ و انما خصل التلقین بالمختصر لان تلقین لیت لم یخبر بعد الا
 الثالث و غیرهم من صاحبنا و علیہ فتوی ایتہ یلح و بخاراکافی اجواب هرگز نقل الا عام
 فی التالیفات مشروح لانه یعار و روده و غلطه بر نفهم تلقین و قال صاحب الفیات فی
 سمعت استاذی قاضی ان یحکی عن الامام طهیر الدین انه تلقن بعض الایة و اورد
 بتلقینہ فقلت بیه بخیر و فی اجوابه لما سئل القاضی الکرمانی عنه قال بارادہ
 حنا بن محمد عند الله حسن و رومی فی ذلک حدیثین آتی و در عشره و تجنیس نقل کرد
 تلقین بعد از دفن جائز است نزد بعضی مشایخ حنفیه از امام صنایع منقول است که
 تلقین بعد از دفن موافق فریب امام عظیم است جائز است و بر کاین تلقین مانع که
 پس او نه بپرس متعذر را نمیتوان کرده و در فتاوی عالمگیری منقول است که تلقین
 متعارف است بالاجماع و اما تلقین بعد از دفن پس موافق ظاهر روایت است
 کذا فی بعضی شرح الهدایه و معراج الدراته و در فتاوی مغتربات مصرح است که ممکن
 و فتوی سید سید تقیین نزد موت تلقین بعد از دفن و در شرح اذکار زکریا
 که تلقین میت از پنج است سبب شده که تلقین یا و دانیدن و پند دادن است و
 حق قتالی و ذکر فان الذکر می تقع المؤمنین یعنی پند و تذکره و مرغله فرد که از
 بر پیشک پند دادن سه و بر سازد مردمان را و ظاهر است که میت در حالت متعالی
 بسوی کبریا این صریح است بشنیدن میت کلام زنده را و متعذر نیست بکنند این قول را

انك لا تسمع الموتى واما انت فسمع من في القبور چه اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم ندانند که کفار را
 دشمنانند و دشمنان را اوفر مودند که شما از ایشان یاد و ترس می شنوید لکن او شان را
 نمیدهند و بعضی مالکيه منکر شده اند سماع موتی را و دوست انکار شان و محافظت آن
 کتابی در باب تلقین تألیف کرده و در آن کتاب از مجتهدین اربعه نقل کرده که تلقین بعد
 از دفن مستحب است و بما القینا علیک یهرا ان التلقین بعد الدفن مباح و به بعضی اخفیه و ما
 اثنا فقیه فکلهم جوزوه کما نص علیه شارح المصایح و اما محافظت السخا و سی نقد نقل عن الآئ
 الاربعه ان التلقین بعد الدفن مستحب فاما توهمه بعض حمله عرش الفلسفه من ان المراد من الموتی
 فی قوله علیه الصلوة و السلام لقنوا موتاکم هذا المشرق علی الموت علی سبیل الجواز المرسل
 و به فسر اینه اهل السنة و الجماعه من اخفیه و اثنا فقیه و المالکیه و الحنبلیه و جمهور علیه فالأخ
 بذلك بحديث علی سماع لمیت خلاف الاجماع انتهى ففرقة بلامرته و ان هذا الاکن مبسک
 ذکر ذلک لبعض عبارات الکتب مقطوعه غیر تامه و هذا من سحیبه و غریزه فانه ذکر
 العبارة الاولى من شرح المصایح و طرح العبارة الاخره و هی ان قوله صلی الله علیه و سلم
 لقنوا موتاکم تحمیل تلقین بعد الموت حملا للفظ علی تحقیقه و به قال شافعی و صحابه و تبرک
 العبارات الفقهیه الدالة علی کون التلقین بعد الدفن مختار لبعض الفقهاء اخفیه کثریم بعد
 بلکه قدر مشترک در باب سماع میت بدرجه تواتر معنوی رسیده و لهذا تمام اهل سنت و جماعت
 اعتقاد دارند سماع میت چنانکه از دلائل عقلیه و نقلیه سابقا ذکر کردیم سماع اموات
 پیوسته و الآن در جرح و دفع تمسکات منکرین سماع موتی شروع میکنیم و استنباط
 نفی سماع اموات از آیه کریمه فانک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء ما و اولو الامر
 یعنی پس بر آنکه نمی توانی بشنوید مردگان و نمی توانی بشنوید کران را و از خواندن

و تکیه روی بگردانند پشت داده قابل تماشا است چرا که سباق بیاموده و در اواز
 . قول او تعالی است ولئن ارسلنا ریحاً ففراوه مصفر الطلوع من بعد و میگفرون یعنی اگر بفرستیم
 که موزون بهلک است چون دیور که ریج غلب است بر مرزوعات پس بینندگان
 زرد شده بعد از مبنی و بهلکت نزدیک رسیده و چنانکه از دفعه نتوان گرفت البته
 تنوع پس از زردی زراع کا فریادستی که کمال التجا بحق کرده و فی و از رحمت حق بکس
 نشندی و ای محمد صلی الله علیه و سلم از کافران این طمع ندارد که فهم کنند سخنان را و قول
 قبول نمایند بکذافی تفسیر مخفی در زیر سیاه و در ذیل تفسیر قول تعالی الله الذی یسرل الریاح
 سبحان الله قول تعالی ولئن ارسلنا ریحاً ففراوه مصفر الایة مذکور است و این الایة
 مانع علی الکفار لغشیه بهم عدم تدبر بهم و سرعت نزول بهم عدم تفکر بهم و سواران بهم
 فان النظر السوی یقتضی ان یتوکلوا علی الله و یتجهوا الیه بالاستغفار اذا احتبس القطر عنهم
 و لم یأسیبوا من رحمته و ان یبادروا الی الشکر و الاستدانة بالطاعة اذا اصابهم
 برحمتهم لم یسرطوا بالابتشار و ان ینصبروا علی بلائه اذا ضربت و بهم بالاصفر و لم یغفروا
 فله تهمی و سباق بیاه تخانیة آیه از ان اشهد با و در و از سیاق قول او تعالی است
 و ان یتبها دی العمی عن ضلالتهم ان یتبع الامن یرین بایا متافهم مسلمون یعنی فستی
 را و نمایند که در دلان از کفر و بی ایمان یعنی فادستیتی بر آنکه توفیق ایمان و بی
 نمی شود موعظه و نصائح قرآن مگر کسی که باور و عیدار و آیات مراتب آنجا علی التکلیف کنند
 مراد او از مراد منافی تفسیر البیضا دی ساهم عیار نقد بهم لغت و تحقیق من الابصار
 طلب بهم تهمی و فی تفسیر الکبیر للامام الرازی اما قوله تعالی ان یتبع الامن یرین بایا متافهم
 فلفظی یا محمد صلی الله علیه و سلم لیس ساهک الاعلی الذین علم الله انهم یرینون بایا متافهم

الانهم مسلمون لا تقولوا اني من اسلم وجهه لى الله تعالى فاعلم ان الله تعالى لا يقبل من احد ان يترك دينه
ولا يترك دينه الا ان يترك دينه لا يترك دينه الا ان يترك دينه لا يترك دينه الا ان يترك دينه
بما في القرآن باشتد مراد است نه مراد کما حققی پس مراد بعدم سماع عدم اجابت حق نیز مراد
باین آیت نازل شده است و در دعوت کفار بایمان و عدم اجابت ایشان حق را موعظی
را کمره نیست که تو نمی توانی اجابت حق کنانی کافران را پس دلالت بر عدم سماع
است باشد و مؤید اوست قول او تعالی و لا تقولوا کالذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون چه
در این آیه نیز مراد از عدم سماع عدم سماع تذکر و قبول و تقاضا و حصول موعظه است یعنی
باشنودید مانند کاینکه گفتند شنیدیم ایشان نمی شنوند یعنی مانند اهل کتاب که تورات
خوانند و زبان معرفت شدند و بران عمل نکردند کذا فی مستخرج الرحمن ترجمه القرآن و در
تفسیر حسینی مسطور است و مباحثید مانند آنکه گفتند شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان
و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند شمع
ملوک می شنود هر چه گفته سعدی ۷۶ چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی
و فی تفسیر البیضا و لا تقولوا کالذین قالوا سمعنا کالکفرة او المنافقین الذین اوعدوا السعاب و هم
لا یسمعون سماعا ینفعون به فکما هم لا یسمعون راسا انهم و کذا فی التفسیر الکبیر و البیضا
و غیره ما من التفسیر المعتبرة و نیز تأییدی دهد آن را قول او تعالی و قدس تنزیل الرحمن
الرحیم کتاب فصلت آیات قرآنیها لعلکم تعلمون بشیرا و نذیرا فاعرض اکثرهم فهم لا یسمعون
یعنی این فرود فرستاده است از جانب خدا می بخشایند به هدایت نفوس عوام مهربان عا
قلوب خواص این کتابی است واضح ساخته شده آیهایی می در حالتیکه قرآنی است حربی
و بیکه می نمایند در حالیکه مژده دهند و پراسانده است پس روی گردان شدند اکثر مردم

پس ایشان نمی شنود بمعنی قبول یعنی نمی پذیرند بکذا فی التفسیر بحرینی و فی البیناوی
 الترحیم عن قوبره و قبول فهم لایسمون سماع تامل و طایعه تهی و فی کلمات فهم لایسمون
 لایقبلون و لایطیعون من تکرار کثافت شغفت الی غلاظ فلم یسمع تولى و قد سمع و کمن لما لم یفعل
 و لم یعمل بمقتضا و کما نه لم یسمعه و فی التفسیر الکبیر و عاشره که فهم معرضین عن القرآن لایسمون
 و لایطیعون الیه تهی باجماع جمیع مفسرین محققین اجماع دارند بر آنکه هر جا که در قرآن مجید و در
 جمیع نفی سماع از کفار و مشرکان و غیره مراد از ان نفی نفس سماع نیست بلکه مقصود
 از ان نفی ترات سماع است که دسی عبارت است از عدم اجابت حق و عدم اطاعت
 و عدم عمل بمقتضا لنصوص قاطعه القصد در محاوره قرآن و همچنین مقام اراده نفی ترات
 سماع از تبیل مجاز متعارف شده و نفی معنی حقیقی سماع از قسم حقیقه مجبور که در و مراد
 طهران ما زعمه بعض اهل البهادر من ان القول بان المراد بالاسماع سماع قبولی مردود
 بقول بن الزبایده لا تخلوا بان یکون علی سبیل البیان او الزیاده علی نفس لاسبیل
 الاول لان الاسماع لفظ خاص و وضع لمعنی معلوم علی الانفراد و کما ان مقیاد لخصوص قطبیا
 و لا یتمیل البیان کما یزیدیا فلا یجوز اللاحاق به و لاسبیل الثانی لان الزیاده شیخ غفر له
 عند شافعی مع و علی کلام المذنبین لایصح هذا اللاحاق اما علی قول شافعی فلما خیلا
 البیان و اما علی قولنا فلا نه لا بد من شیخ اقری منه و لا اقل من ان یکون مثله لا شیخ کذا
 بما ینکم ثم کلام بعبارة مما لا ینفی ان بعض الیه فاس عدم قتال البیان و الزیاده اما
 یصح اجماعه علی اراده المعنی تهی من نفی سماع و نحن البینا من اجماع لمفسرین مع اراده
 و کلام و حاشا ان ترد لمعنی تهی ثم تحقق البیان او الزیاده بل انما نفی التبیان
 بما ینسب الی التفسیر کما التیقا علیک تفصیدا بالمراد علیه فانصف و لا تتبع الهوى

نکات
محققین
در کتب

مع
المراد
بسماع
قبولی
مردود

حق سبحانه و تعالی جابجا در قرآن مجید کافران و منافقان اصم و کلم فرموده پس اگر شخصی از آن
 معنی حقیقی اراده کند انصاف باید کرد که چه قدر ناقص الفهم بوده باشد بکذا فی الرسالة
 الرشیدیه مؤلفی که در کرمیته صم و کلم و عی فهم لایرجعون و اثنان آن بقرآن و
 صم و کلم و عی معنوی مراد است فی التفسیر بحرینی ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول
 سخن حق نمی کنند گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در انرا با بیان باول مراد
 ندارد پس گویا که سخن نیکویند گویند بیدیده بصیرت از دیدن حق پس ایشان باز
 نکردند ازین صفتها و بر همین وجه محسوس شوند و بخشه هم بویم القیة علی وجههم عیما و یکبار
 انبی در فی انوار النیریل لما ساء هم عن الاصابة الی الحق و ابوان یطوقونهم
 و یبصر الایات با بصرهم جعلوا کما یفیت شاعرهم و نفقت قواهم کقوله سعمشیر
 صم اذا سمعوا خیر اذکرت به و ان ذکرک لبسوء غنمهم اذ نوا و کقوله سعمشیر
 صم عن الشی الذی لا اید و و سمع خلق الله صین اریه انهم انما اذنتهم فی حاشیه
 ذلک التفسیر انه لما کان المعلوم من حالهم انهم کانوا یسمعون و یطوقون و یبصرون استمع کل
 علی تحقیقه فلم یبق الا تشبیه حالهم بشده تسکیم بالعار و اعراضهم عما سمعهم من القرآن و یا یظهره
 الرسول صلی الله علیه و سلم من الادله و الایات بمن هو اصم فی تحقیقه فلا یسمع و اذا لم یسمع لم یکنز
 من یوجب فلذلک جعله بمنزله البکم فاذا لم یسمع بالادله و لم یبصر بطریق الرشید فهو بمنزله الا
 انهم یخفیان در کرمیة لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین الایة موتی تملکوا
 که کفار اند مجازا امر اذ الان برهان این دعوی یعنی مراد از موتی کفار اند بطریق مجاز
 از تفا سیمع بقره باید شنیدن فی انوار النیریل و المراد التاویل القاضی تا صرا مله و الین
 البصائر فی تفسیر قوله فاما لا تسمع الموتی و هم کلهم لما ساء عن الحق شاعرهم انهم

یعنی دکنار مانند مردگان اند چو که بنده خود را از شنیدن حق و ایستادن از استقامت
انسانیت بهودا بالموتی عدم متاعهم باستماع یا تلی علیهم کما شهودا بالکفر فی قوله تعالی ولا
تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین فان استماعهم فی بن الاية العبدیة فی المدکر فی تفسیر
فانک لا تسمع الموتی ای موتی القلوب فلا تطیع ان یقبلوا منک انتهی و نیز صاحب ذکر

تفسیر قول او تعالی انک لا تسمع الموتی الاية افاده فرموده لما کانوا لا یعرفون بالسمیعون
لا یفقهون شهودا بالموتی و بهم حیاء صحاح انجوس انتهی یعنی هرگاه کافران فایده نمیکردند
از ان چیزی که میشنیدند و در التبیان داده شد بدردگان و حال آنکه کافران زین اند
و خمس صحیح دارند و قد افاد الامام الرغب الاصبهان فی عبود المرفوت فی تفسیر قوله

انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین ای لا یفقهون لکونهم کالموتی
فی افتقارهم بصیرة علیهم القوة العاقله التي هی بحیث لم یفقهوا بالانسانیه انتهی و اما در بیان
المستکملین فخر الملة و الدین فی تفسیر الکبیر اشانی از تعالی امره صلی الله علیه و سلم بعد ظهور حجت
رسالت باین تکرار علی الله و لا یطیع الی اعداء الله و سیمع منشیة مهمات الرسالة
بقلب من حال تکرار علی الله ثم علل ذلك بامرین اعداءه قوله تعالی انک علی الحق المبین
فیه بیان ان الحق حقیق بنصره الله و الله لا یخذله و باینها قوله تعالی انک لا تسمع الموتی
و انما حسن جعله سببا للامر بالتوکل لان الانسان ما دام بطمع فی احد شیان فان لا یو
قلبه علی اظهار مخالفة فاذا قطع طمعه عنه قوی قلبه علی اظهار مخالفة فان الله تعالی قطع
محمد صلی الله علیه و سلم بان یمن انهم کالموتی و کالصم و کاعی فلا یفقهون و لا یسمعون و لا
یصبرون و لا یفقهون الی شی من الدلائل و نیز اسبب بقرة قلبه صلی الله علیه و سلم
اظهار الدین کما ینبغی ان ینزل الامام البغوی ان الله لا یسمع من یشتاق

و بحسب ما انت مسمع من فی القبور یعنی الکفار شبیههم بالاموات فی القبور حیث لا یجوز انهم
 و تحقیق در گریته ان الله یسمع من یشاء و ما انت مسمع من فی القبور ان انت الا غیر که
 منکر ان سماع اموات بظاهر این آیت متکلف میگردیم معنی مراد است یعنی مراد از من فی القبور
 کفار اند بطریق مجاز در صورت عدم سماع موتی از آیه مذکوره با ثبات ترسیده بلکه عدم
 سماع کافران ثابت شد و براسی ثبات این دعوی عبارات تفاسیر معتبره نقل میکنم فی التفسیر
 یعنی بر آیه خدا می شنوند و فهم میکنند هر که را میخواهد بتوفیق و هدایت و نیت تو شنوند
 کسی که در گور باشد ذکر من فی القبور ترشح تمثیل کفار است نیت تو مکر ترساننده و بر تو
 همین ابلاغ و اذکار است انتهی و فی تفسیر المدا رک ان الله یسمع من یشاء و ما انت مسمع من
 القبور یعنی انه قد علم من یدخل فی الاسلام ممن لا یدخل فیه فیهدی من یشاء هدایت و ما انت
 فحقی علیک امرهم فلذلك شحص علی اسلام قوم محمد و لیکن شبه الکفار بالموتی حیث لا یدعون
 بسموعهم ان انت الا تذیر اسی ما علیک الا ان تنلغ و تنذر فان کان المنذر ممن یسمع الا انه
 نفع و ان کان من المصیرین فلا علیک انتهی و فی ر وابط الایات من فی القبور یعنی الکفار شبیههم

بالاموات فی القبور لانهم لا یجیون اذا دعوا فی تفسیر الرحمانی من فی القبور من موتی و بحسب
 الظلمة و فی انوار التنزیل ان الله یسمع من یشاء هدایت فیه یوققه لهم آیات و الا تعاطوا بعدا
 و ما انت مسمع من فی القبور ترشح تمثیل المصیرین علی کفر بالاموات و مبالغه فی انشائه
 عنهم انتهی و در اینجا خدشه است جواب طلب تقریرش آنکه بر تقدیر تشبیه کفار بامواتی
 لازم می آید که در حق موتی که مشبه به اند عدم سماع بطریق اتم و اثبتی مستحق باشد زیرا که
 مقتضای تشبیه آن است که وجه شبه در شبهه اتم و زیاده تر باشد از شبهه و در اینجا
 شبهه اتم و موتی تشبه به و وجه شبه عدم سماع است پس در صورت ازنص صریح عدم سماع

در اینجا خدشه است

بابت متحقق شد و نیز مؤید اوست آنچه در تفسیر بنیادی در ذیل تفسیر آیه کریمه انما یستجیب
 لیسعون الموعوظین است هم اید تم الیه رجوع یعنی بجز این نیست که قبول نیکبند دعوت اسلام
 انما که می شنوند و مردکان یعنی کافران بر اینکرا ایشان را خدا باز پس می او گردانیده
 مسطور است انما یجیب الذین یسمعون سماع نفهم و مامل لقوله تعالی و الحق السمع و هو شیهه و هو
 کالموتی الذین لا یسمعون انتهى و تقریر جواب موقوف است بر تمهید یک مقدمه و بیانش آنکه
 در علم میان مبین شد و که وجه تشبیه مشترک می باشد میان مشبه و مشبه به فی شرح التلخیص للعلامة
 التفارسانی وجه تشبیه هر المعنی الذی قصد تشبیه آن لطرفین بر اما تشبیه المعشبه به فی ذلک المعنی
 تحقیقا و تخمیل و الا فرید و الا سدن فی قولنا زید کالاسد بسترکان فی الوجود و احسب
 حیوانیه و غیر ذلک من المعانی مع ان شیتا منها لیس وجه تشبیه قمارا المعنی الذی لازما
 اختصاص بهما و قصد بیان اشتراکها فی و لهذا قال الشیخ عبدالقاهر تشبیه الاله لانه علی شتر که
 شتین فی وصف هومن اوصاف شتی فی نفسه خاصه کاشیاعه فی الاسد و الذر فی
 تشبیه الاله بکرم و تشبیه و مقصود از تشبیه در مثال زید کالاسد شیا اعت است که مشترک است میان
 زید که مشبه است و اسد که مشبه به است بخلاف افراس که وجه تشبیه نمی تواند شد زیرا که
 وی مخصوص است باسد و در زیاده یافتن میشود و هرگاه این مقدمه مهند شد پس الآن باید
 دانست که وجه تشبیه میان کفار و موتی عدم اجابت حق است که مشترک است میان تشبیه
 کفار و مشبه به یعنی موتی و در مشبه به اقوی و اتم است چه کفار تا زمانیکه ندانند احوال اجابت
 حق باقی است اما موتی که از او تکلیف بدرجاء انتقال کرده و جهلا اجابت حق از ایشان
 ممکن نیست و از عدم اجابت حق تعبیر بعد مسماع در آیات قرآنیه واقع شد و کما ذکرنا
 تفصیل من التفاسیر المعتبره مثل البیضا و الکشاف و محسنی تفصیل این احوال آنکه اگر از

سماع عدم اجابت حق اراده کنیم بلکه معنی حقیقی او که عدم سماع بآله صبح است مراد باشد پس
 که ممکن نیست که این معنی وجه شبه میان کفار و موتی باشد چه عدم سماع بخانه
 سماع میان مشبه و مشبه به مشترک نیست بلکه در شبهه یعنی کفار وقت حیات خدا آن که
 وجود و سماع بخانه سماع است متحقق و درین وقت اگر عدش نیز متحقق باشد جماع ضدیدین لازم
 آید و آن ظاهر البطلان است لهذا فی الطریقه الوسطی و بما یقینا علیک اهدم ساس حیل
 بعض محققین الا حقیقه من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی و ما انت بمسمع من القبور
 ترشح لتمثیل المصیرین علی الکفر بالاموات مباثقه فی افساطه عنهم انتهى قلت الترشح هو ذکر امایلا
 المشبه به کالمصراع الثانی فی قوله لدی اسد شاکی سلاح مقتد له لبد لطفار و لم یقل
 و ههنا شبهه الکفار بالموتی و ترشح بعدم السمع یعنی ذکر امایلا لموتی فثبت عدم سماعهم
 بالنسب قطعاً ثم کلامه علی جمعه ذلك لما وعیت انفا من ان المراد بعدم السماع هو عدم اجابة
 الحق و هذا هو وجه شبهه بین المشبه به لا عدم سماع حقیقی بغایه ثابت من النقص هو ذلك لعدم
 لانه لا یعدم قطعاً و ایضاً القطع عرق ما زعمه کک البعض من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی
 انما یتجیب الذین یرجعون اليه یرجعون انما یتجیب الذین یرجعون انما یتجیب الذین یرجعون
 و ما بل لقوله تعالی و الی القی اسع و هو شیه و هو لا کالموتی الذین لا یرجعون فثبت انهم
 فی عدم سماع الموتی تم بعنوانه و ذلك لان المراد من قوله لا یرجعون انهم لا یرجعون سماع
 انهم و ما بل و القرینة علیه ذکره السماع فی مصدر هذه العبارة و تنصيصه فی مواضع کما
 نقلت من التفسیر سابقاً بالافید علیه و ایضاً یوافقه فی التفسیر انما یتجیب الذین یرجعون
 نیست که اجابت میکنند دعوت تر الذین یرجعون انما یتجیب الذین یرجعون انما یتجیب الذین یرجعون
 هم و ما بل اما کافران مانند مردکان اندازیشان اجابت نیاید چنانچه از اموات و الموتی

علی الذین یرجعون
 علی الذین یرجعون

علی الذین یرجعون
 علی الذین یرجعون

علی الذین یرجعون
 علی الذین یرجعون

علی الذین یرجعون
 علی الذین یرجعون

علی الذین یرجعون
 علی الذین یرجعون

میبهم اند و مردگان ابرائیم اند و خداوند بخواند و بداند و نه پس سوگو کنند ثم الیه رجوع پس سبب
 او باز گردانند همه را براسی افراد مکانات آتشی قیامت بعین الانصاف و تجنب عن سبیل الا
 و این اندر فتح ماقومند و کمال بعضی من انه ما قال بعضهم انه ليس المراد بقوله تعالى من في
 و بقوله تعالى الموتى الاجساد الخالية عن الارواح على حقيقة بل المراد الكفار فكان قال نیک
 لا تسبح کفار فلم ثبت حکم عدم سماع للموتی فهم علی و هم بنیاه فتعور لظن و قلہ الفکر و عدم
 الوقت علم البیان و الا فلی هذا المزمع ان يكون الآية اقنوم دلالة على عدم سماع الموتی
 لان لفظ الموتی و من فی القبور حقيقة الاجساد الخالية عن الارواح فلا بد من الاستدلال
 اذا ارید بها کفار و اصل الاستدلال التثنية و الاصل فی التثنية ان يكون وجه شبهة اتم
 و کمال فظهر فی التثنية به کما صرح به آية البیان و علیه قول الشاعر شعیر ظالم کما فی التثنية
 حدیثیک بالسکة فان قاسمة التثنية نقصان یا کلي فثبت بهذا التباين ان ایضا ان يكون
 عدم سماع فی الموتی اتم و اکمل و اعرف قطعا تم کلامه بلفظه و ذلک لما و عیت ان وجه شبهة هو
 عدم اجابة حتی و لا ریب کونه اقنوم فی التثنية به و ذلک لا یقع الیه و بعضی جواب و ذلک
 اند بیان طور که مراد از موتی و من فی القبور منی حقیقی مراد است یعنی مرد پا و معنی مجازی او
 یعنی کفار اراده نمی کنیم و معیند مقتضی و منکران ثابت نشود و چنانچه همین تقریر در متن
 میشود و قطع نظر از ان همه منکران سماع میت اینقدر نمی فهمند که مذکور در آیه کریمه لا تسبح
 الموتی و التثنية من فی القبور نمی سماع مخاطب است چنانکه ضمیمه و تسبیح و سجع بران و لا
 صریحه دارد و سماع با کسر معنی رسانیدن آواز و تکلم بکوشش سماع و در ضمیمه است معنی
 آیه نیست که نمی شنوای تو مرد ما را یعنی در اختیار و قدرت تو نیست که ایشان اسما
 نمی بلکه خدا می شنوند هر کرامی خواهد چو این شنوایند در قدرت کلام او تعالی

و قوله تعالى
 الموتى

است و نظیر آیه مذکوره قول او تعالی است انک لاتهدی من اجبت ولكن الله يهدي من يشاء
 هكذا في المراجعة شرح المشكوة بالجملة جازئت که او تعالی بملت قدرت موتی را در قبول مسمی اجبت
 بنحدر که محمل شود بدان سماع و ادراک چنانچه قول قتاده که در آن حدیث بخاری مذکور است
 بتران ذلالت مرسیه دارد و در قول قتاده تخفیف من تخفرت صلی الله علیه وسلم نیست که
 بطریق معجزه واقع شده باشد و نه تخفیف باین اموات بلکه خدا می تعالی قادر است که آن
 حالت در همه اموات نیز پیدا کند از هر شخص که باشد در هر زمان بر هر تقدیر نزد امانا فاد
 ایشخ الاجل فی شمع المشکوة فی نفسی سماع فی نفسی امتک منکرین تمام شود و شنیدن
 باینها یعنی بون باین فیما بین الاسماع و السماع کما لا یخفی علی من القی السمع و هو شهید و امان
 ما من بعض مقتنی آثار الفلاسفة من ان لا یقاس بذاتهم اغنی قول تعالی انک لا تسمع الموتی
 و قوله تعالی و انت مسمع من فی القبور علی قول تعالی و ما ریت از ریت و لکن الله رعی و قوله
 انک لاتهدی من اجبت و قوله تعالی انتم من یعزونی ام نحن الزارعون لا یدلیس ینبک الا ان یقول
 علی الثبوت فاد حار ما لا یثبت بالظن لا عبارة و لا اشارت و لا دلالة و لا اقتضائه باطل باجماع
 اهل الاصول کما عرف فی موضعه و اما ما هو الی علی الثبوت فی هذه الآیات مذکور بعد من
 الاستشمار و الاستفهام فالیقاس بذاتهم فیهی عن غفلة عن نظم القرآن لان قوله تعالی و
 ما انت مسمع من فی القبور مصدر و هذه الآیه ان الله یسمع من یشاء فما هو الی علی الثبوت
 فی هذه الآیه ان الله یسمع من یشاء فیهی عن غفلة عن قوله تعالی انک لا تسمع الموتی و لکن الله
 یسمع من یشاء فیهی عن کونه مذکور ماضی و اراءه و فاضف و لکن من یشاء کیرن و امانا
 ذلک ان یسمع من الی الحیث فی سماع الاجزاء الموتی کما ایهم لانی فله تعالی و الله قادر علی سماع
 انما و انت یساعدا فقی و انما تحت النفسی فاما انما لا تقدر علی سماع انما و انت و الله قادر علیه

و قوله تعالی و انت مسمع من فی القبور علی قول تعالی و ما ریت از ریت و لکن الله رعی و قوله

و قوله تعالی و انت مسمع من فی القبور علی قول تعالی و ما ریت از ریت و لکن الله رعی و قوله

ذمه علی سماع الایات و الله در علیه فانه تعالی علی کل شیء قدير و قد احسن الاستیعاب علی ایدری
 و ما انفکاح من الاسماع تم کلانه معتدنه فمایش من عدم الاطلاع علی حقیقه احوال فانه لیست
 و کلکام فی ان الایات قدره و الله علی انهم یسمعون المدنی کلهم و لهم استعلاان تام فی ذرا
 الاسماع حتی یقی ذرا الاسماع و هلا تحت النفی بل المقصود ان القادر یقدر علی ان یرفع کلهم
 المدنی و یبلغه الیه و یزادهم فی غایت غایتهم کما دریت تفصیل آنکس عبارت شرح مشکو
 الهمم فی الدلوی فاعلم و علم المرئیغه و ترس علی یزلفنی الاسماع المذكور فی قوله و لا یستحق
 العلم الی الایة کما لا یخفی علی الفطن فمأذکره و ذکب البعض من ان اتصال قوله تعالی ان
 لا یتسمع المدنی بقوله تعالی و لا یتسمع التسم الدعا اذا و لو اذ برین و جمیعها بالعلف و یزور
 انما ویات الفاسدة و یزور ما قلنا لان سماع التسمیه الایة بعد ان یتسرد و فایهم و تم
 بتفسیر المسلمین متنبیه الی ما ینال من المادون الله تعالی فمأذکره و ذکب البعض من ان اتصال قوله تعالی
 بالاسماع کعدم قدرته علی سماع من فی القبور فالنفی هو القدره یحققه فی احوال انهم الا
 حوله و لا ینکره احد من المسلمین ان یتسرد المدنی تعالی قادر است بشنوا یندن هرگز او خواهد
 ینتسره و حقیقی برشنوا یندن چنانکه قادر نیست بر سماع آن کما حکم در قبور است
 در بخام و نفی قدرت حقیقی است و این را هیچ مسلمانی ناکار نمی کند و علاوه آنکه من فی القبور
 جسد باشد و روح من متعلق بالقبر است فی القبر و احدی جسد را که فی القبر است
 نیکوید پس در نفیست عدم سماع جسد لازم آمد و اما روح چنانکه سمع و اعدا که در
 خلق بدن میدشت همچنان علیک یزاد و از ان بعد موت بر دارد و فی موضع اتزان لمولانا
 عبد القادر الدلوی قدس سرمان ان یتسمع من یشاء و الله سنانا پس جسکو چایا
 و الله یتسمع من فی القبور و اور تو بهین سنانی و الاقرین بر و نکوان انت الاقرین

۱۲۹
 تاہن ہی کمرور کی خبر پہنچانی والا ف اور فرمایا تو نہیں سنا تا قبر میں پڑو گلو اور حضرت
 کبر و ن سب سلام علیک کرو وہ سنتی ہیں اور بہت جگہ فرودی کو خطاب کیا ہی اس کے
 حقیقت یہ کہ مردی کی روح سنتی ہی اور قبر میں پڑائی و ہر وہ نہیں سن سکتا ہی انتہی و
 نیز ازنا سبق واضح شدہ کہ مقصود در آیت مذکورہ تشبیہ کفار است بموتی در عدم اجابت
 حق والا کفار سماع دہشتند لیکن چون اجابت دعوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نکرند
 پس مانند موتی شدند در سماعت اقوال و ارکان و نذاون خوب بطوریکہ مفہوم اجابت
 و توضیح ہی مقام اتقا مذکور شد فقیر و تدبر و پیچہ منکران سماع اموات بحديث ام المومنین
 عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا متکسک شدہ از حدیث منکرہ سمع خراشی میکنند باین
 تقریر کہ حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا انکار فرمود کہ سمع امواتی را و متکسک نمود بقول اللہ تعالیٰ
 انک لا تسمع الموتی و سلم نہ داشت حدیثی را کہ در حق قلبی بدر وارد شدہ و از ان صریح
 ثبوت سمع اموات می شد و چنانکہ تفصیلش در مابقی لائح شدہ بلکہ زوکر آن حدیث را
 باین طریق کہ وہم شد باین عمر حضرت عائشہ را کہ سمع را بنجائی علم گفت و رسول خدا صلی اللہ علیہ
 وسلم لیسعون نفرمودہ بلکہ لیسعون ارشاد کرد عن ہشام بن عروہ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما
 عنہا قالت انما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہم لیسعون الا ان ما کنت اقول لہم حق و قد
 قال اللہ تعالیٰ انک لا تسمع الموتی پس اولاً شد روح حدیث مانند فتح الباری و

کرامتی و مطلقانی مراجعت باید کرد کہ علما با انکار حضرت ام المومنین رضی اللہ عنہا چہ معاد
 کردہ اند تفصیل مقام آنکہ علما محققین از حدیث ام المومنین رضی اللہ تعالیٰ عنہا بچند وجہ
 داده اند اول آنکہ حضرت ام المومنین رضی اللہ عنہا از الفاظ حدیث ما انتم باسمع لما تاول
 منہم کہ ہر یک حضرت عمر رضی اللہ عنہ و عبد اللہ بن عمر و ابوطالب و انس بن مالک و ابن مسعود رضی اللہ عنہم

تفصیل
 مقام
 جواب اول

ثبت شده انکاری تصریح شده اند بلکه حضرت صدیق علیه السلام تعالی عنها انکار کرده این را
که حدیث مذکور محمول شود بر معنی متعارف سماع که عبارت است از اجابت حق چه در
غرض اصلی صاحبها صلوة و الثنا بر جا که سماع آیات و مواظبت مذکور شده مراد از آن نفس
نیست بلکه مراد از آن ثمرات سماع و تعمیل مضامین است و شد این دعوی سابقا گفته
معتبره دیگر کردیم و خلاصه اینست که در کلام الهی سماع آیات و مواظبت که در معنی
حصر کرده و نفی آنها که مدعی کفار بر هر طریق تشبیه باموات یا بلا تشبیه جاری شده
مراد از آن سماع فیض و انبیا آثار و ثمرات آن هستند و مشککی نیست که اگر قول صلی الله
علیه وسلم ما اتمم با سماع حدیث بر اجابت و الثنا محمول شود لازم آید که کفار در عالم
بعثت ایمان متصف شوند و بر مقدمات تعارضین اوباکریمه ایک لا تتبع المونی و اما
بسمیع من فی القبور تحقق شود و لهذا حضرت صدیق علیه السلام تعالی عنها که مجمع فهم و ذکا بود و در
غوامض علوم غوامض میفرمود و مقصود حدیث مذکور را باین طرز از ایشان ذکر کرده اند
از سماع معنی متعارف او نیست بلکه مقصود از آن علم است و همین تقریر در ذخیره جاری در
قول حضرت صدیق علیه السلام تعالی عنها تفسیر است قال انما قال النبی صلی الله علیه و آله ما اتمم
لیعلمون ای را من قوله ما اتمم با سماع منهم العلم و سماع نفسه لا سماع النبی یرتب علیه
پس تشکیک منکرین منقطع کرد و در حجت خفیه مشکلم شده که فی بعض الرسائل دوم آنکه از
عزیه علیه السلام حدیث مذکور در آزار المؤمنین حضرت عثمان روایت کرده معتدل است که
مراد حضرت عائشه علیه السلام تعالی عنها از آنکه سماع لا تتبع المونی نیست که مراد بعد از آن
ایشان در دفع سماع بخوانند که یعنی مقصود حضرت عائشه علیه السلام تعالی عنها اینست که حق تعالی
نفی سماع کفار میکند و تشکیک داخل خوانند شد و در دفع و مجید او است قول فی تعالی

و هیچ

انما و هم فيها لا يسمعون يعني كفار در دوزخ کلام کسی نخواهند شنید یا بسبب غل و شکر کد
 و دوزخ خواهند کرد و یا به سبب عذاب کلام یکدیگر مسموع نخواهند کرد و یا حقیقت شماع در
 سوزن نخواهند داشت و باین تقدیر تاویل انکار حضرت امام المومنین بضرر الله عنها و الله
 ادبایت قرآنی مخالف کلام صحابه و علما یحقیقین نیست و این جواب مجروح و مقذوح
 است چه که قول ام المومنین عی الله عنها که ابن عمر ع رضی الله عنه را و هم شده که بجای معلوم
 لیسعون ذکر کرده باشد ابا دار و از تاویل مذکور کما لا یغنی قال ابن حجر فی المستدرک
 فی شرح قول البخاری لیسول جین توفوا مقاعد هم من النار القائل بدو عروة یریدان بین
 برادر عاتشه عی الله عنها و اشار الی ان اطلاق النبی فی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی مقید بآدم
 فی النار و علی هذا الامعارضة من انکار عاتشه عی الله عنها و اثبات ابن عمر ع رضی الله عنه کما تقدم
 توضیح فی مجتاز لکن الروایة التي بعدین تدل علی ان عاتشه بضرر الله عنها کانت تنکر و ک
 نطقا لقلوبها ان احديث انما هو بلفظ انهم لیسعون و ان ابن عمر ع رضی الله عنه و هم لیسعون
 فی الطريقة الوسطی سوم آنکه روایت الفاظ حدیث از اکابر صحابه که در پدر حاضر بودند
 مقبول است و انکار حضرت ام المومنین عی الله عنها باجتهاد خود مقابل اکابر صحابه با وجود
 عدم حضورشان در عروة بدر غیر معتبر و هذا ما انقض علیه الامام النووی فی شریح
 صحیح مسلم تحت قوله علیه السلام ان الميت لیسذب ببکاره ابله عاتشه کریمه انک لا تسمع الموتی
 و ما انت مسمع من فی القبر را قول حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ما انتم ما یسمع احد منکم
 تراضی ندارد چنانچه تفصیلاتش در ما سبق مذکور شد قال ابن حجر فی المستدرک الباری
 شرح صحیح البخاری جمهور العلماء قبلوا حدیث ابن عمر و قالوا و قالوا لمعنی الکرمیة لا انهم
 سماعا نفهم اولاً لیسعون الا ان یشاء الله تعالی غرض و قال العلامة القسطلانی فی

جواب سوم

قسطلانی
 جمهور العلماء
 قبلوا حدیث

اللہ نے قال سمعیل کن عند عاتشہ نظر شدہ عنہا من الغہم الذکار و کثرة الروایۃ و فیہم من
غوامض العلم لا لا فرید علیہ لکن لا سہیل فی رد و روایۃ النقطۃ الانحص مثلہ یدل علی النسخ
او تخصیصہ او استحبابہ تکلیف و جمیع من الذی انکرہ و اجنبہ غیر نامکن لان قور تعالیٰ کہ
لا تسمع الموتی لانی فی قمر و صلی اللہ علیہ وسلم انہم الان لیسیمون لان الاسماع ہو اطلاق اسم
من المسمی فی اذن سامع فانتہ تعالیٰ ہو الذی سمعہم بان الیغیر جموعتہ صلی اللہ علیہ
سلم ذلک و اما جوابہا بایہ انما قال انہم الان لیسیمون فانکانت سمعت ذلک فلا ینافی فی
لیسمون بل یؤیدہا قال سہیل ما محصلہ انہ اذا جازان کیونوا فی تکلف بحالہ علیہ
جازان کیونوا سامعین و ذلک اما باذان و وہم اوقظنا ان الروح یعاد الی اجساد
لبعضہم عند السوال و ہو قول اکثر اہل ہستہ و اما باذان لقلب اذ الروح علی فہرب
من بقول توجہ السوال الی الروح من غیر الرجوع الی الجسد و بعضہ انتہی یعنی گفت
سمعیل کہ بود نزد عاتشہ نظر شدہ عنہا از ہنم و ذکا و کثرت روایت و غوص و غوا
علوم و نیز زیادہ بران مقصور نہ باشد لکن نیست را ہی بسوی رد کردن روایت ثقبہ
مکرمین کہ مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخصیص یا استحباب ان پس چگونہ و
حال آنکہ تطبیق میان چیزیکہ بخار کردہ است اورا عاتشہ بقدر غنا و ایت کردہ است
اورا ہوا می او ممکن است چہ آیہ کریمہ لکن لا تسمع الموتی بامقولہ طیبہ حضرت صلی اللہ
علیہ السلام انہم الان لیسیمون منافاتی ندایہ و نیز کہ اسماع عبارتہ است از رسالہ
او از جانب شنوائندہ و در کونین سامع پس حق سبحانہ و تعالیٰ تشنوائند کفار
باین طور کہ رسانید او شان را آواز پیغمبر صلی اللہ علیہ السلام و پیغمبر حضرت
ام المومنین عاتشہ بقدر تعالیٰ عنہا فرمودہ اند کہ رسول فہم صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ انہم

الآن لعلون پس اگر حضرت ام المومنین عا^لیه الله عن^{ها} این کلمات طلیات را از زبان چنین
جناب سالت آب صلی الله علیه وسلم شنیده باشند پس باقول آن حضرت یسمعون که برآید
اکابر صحابه ثابت شده و تنافی ندارد بلکه مؤید این روایت است چه جائز است که کنار
دوران حالت صفت علم و سمع برود و حاصل باشد و جواب چهارم در متن باین عبارت

مذکور شده و ثانیاً چون عبارت بیضا و بی الروح یقینی بعد الموت در آنکه و علیه جمهور

الصحابة نفس صریح است در اثبات سماع اموات پس نکاوید و فردا راجحاً قابل اعتدال

نباشد آیا نمی گوی که ابن عباس ع^لیه السلام بجهت توجیه رتبه و فضل فی النصف و غیر آن نموده پس

اگر کسی بقول شان عمل نماید انصاف باید کرد که علما در حق او چه خواهند گفت و این

انکار حضرت ام المومنین ع^لیه السلام تعالی عنها قصه معراج جسمی را وحمل کردن آن بر عالمه مقام

مقبضه^۱ استند چه لغرض قاطعه و روایت مشهوره مقدم است بر قول صحابی پنجم آنکه مختار

بعضی علماء است که ام المومنین ع^لیه السلام از انکار سماع موتی رجوع نموده اند فی الموضع

الدینیه فی المغاری لابن سحاق بر دایره یونس بن کثیر بسناد جید عن عائشه بن^۲ عمر

عنها مثل حدیث ابی طلحه و بنه ما اتمم باسمع لما اقول منهم و آخرجه الامام احمد باسناد

حسن فکان محفوظاً و کما انها رجعت عن الانکار لما ثبت عندنا فی روایة ابو لایسحاق

گویند ام المومنین ع^لیه السلام و مؤید است بعضی معاطلات حضرت ام المومنین ع^لیه السلام

عنها باحوال که قضایشان در متن مذکور میشود و باقی در کتب احادیث معاینه باید کرد

حضرت ام المومنین ع^لیه السلام باحوال که قضایشان در متن مذکور میشود و باقی در کتب احادیث معاینه باید کرد

باب باید شنید و مشکوک تشریف از حضرت ام المومنین ع^لیه السلام تعالی عنها مروی است که

كنت اذ غل هبته الذی فیہ رسول الله صلی الله علیه و سلم و انی دافع ثوبی و اقول انما

جواب

جواب

بهر زوجی و بانی قضا و منعم نموده و خدا را داناشد و دودۀ بخا نیانی حیات من عمر و او احمد
 یعنی فرموده عاتق الله عنهما که داخل عیشدم بخانه خود که در آن رستگاری خدا را علی علیه
 سلم مدفون شده در جاییکس پارچه خود را می گذاشتند می گفتیم که این توبه برترین و بدتر
 بستند پس هرگاه که مدفون شد عمر بنی الله علیه یا او شای پس بخداست که کند که داخل شد
 اینجا کرد و جاییکس پارچه را در بر خود می بستیم بنا بر خیا از عمر ازین حدیث صاف لایح می
 از دوام المؤمنین حضرت عیسی اموات را ستود و او را که در ویت که مدار است بر آن است
 محل و تحقیق است و اما التاویلات الرکیکه التي اوردوا المنکرون فی هذا المقام فما لا یغنی
 ان تذکر فی هذه الرسالة فانه لیس ذکر بالالا التطویل و الا الهاب کما لا یغنی علی اولى الامر
 و آنچه اید محمد بن در شرح این حدیث نوشته اند از کی باید بشنید و منقول جمعیت را
 باید از دست قال الشیخ الاجل المحقق الدلموسی رحمه الله فی ترجمه مشکوٰۃ و زین خدیج
 وضع است بر حیات میت و علم و مع نیز واجب است احترام میت بنه زیارت کنند و مع
 حضرت صاحبان و مراعاة ادب بر قدر مراتب ایشان بنیایچه در حالت حیات یافتند
 بود و انتهی و قال السید شرح مشکوٰۃ و فی هذا الحدیث دلیل برین علی ذکر من از حجبت
 اهل القبور و تنزیل کلهم منزله با هم علیه فی جوارهم من مراعات الادب مهم قدر مراتبهم و قال
 الطیبی فی شرح هذا الحدیث و یعنی لایزالان مدفون القبر قد اید لون صاحب فی
 لوراره اداره و در منظر هر حق ترجمه است که شرح شریف مسطور است پس حدیث
 دلیل بر این است که لحاظ میت کا کبری وقت زیارت کی باشد بخا و پس کی است
 حیات او کی برین بانی الدینانی سلیم بن جعفر می روایت کی می کند که کوزه ای
 مقبره می پزد او سن حال من که آن کوزه در کباب شب نگار و آهنا بس که با گویان علی

که او ترک شکیب کرد و کما سبحان الله قسم می شد که من چیا کرتا مہون مردون سی جیسی کہ
 کرتا مہون زندون سی ششم آنکہ تحقیق و ہلوی روح در ترجمہ مشکوٰۃ شریف باین طور جواب افادہ
 فرمود کہ در اینجا سخن دیگر بہت کہ فرضا اگر از ثبوت سماع منزل کنیم باعتبار آنکہ سماع بجا سہ
 می باشد و سماع بخبرانی بدن خراب شدہ بگوئیم از نفسی سماع نفسی علم لازم نمی آید و علم بروح
 و ادب باقی است پس علم بصبر است و سموعات حاصل باشد نہ بروح یا بصار چنانکہ بعضی متکلمین سماع
 و بصیرت اللہ تعالی را بعلم سموعات و مبصرات یا دلیل کردہ اند و تحقیق وارد شدہ اخبار و آثار در علم
 موتی باحوال زیارت کنندگان و شناختن ایشان نا آنکہ آمدہ کہ زیارت روز جمعہ محبوب است
 زیرا کہ درین روز علم میت اتم و کامل می باشد و حوالہ از آریان بر ایشان کشف و ظہور می شود
 و نیز شک نیست در حصول علم مرعوی را در برزخ و آخرت بحقیقت دین اسلام و احوال آخرت
 چنانکہ عالیشانہ اللہ عنہا گفتہ و متفق علیہ است در مراد حدیث پس ممکن است علم احوال دنیا و اہل دنیا
 چیست دلیل بر ذوال این علم و نیسان با وجود بقا روح و آمدہ است کہ کاfragen غنہ متذکر
 بڑی سود بدینا و نیز آمدہ است کہ چون میت از سوالی منکرہ دیگر جواب بخیر و بد و رحمت یا بد و عذاب
 می گوید ای کاش گشتی شد کہ خبر کند بابل من کہ در رحم و خوشم و با بجلکہ کتاب و سنت ملو و
 مشہون اند باخبار و آثار کہ دلالت میکنند بر وجود علم ہر موتی را بدینا و اہل آن پس منکر
 نشود و آن را کہ حایل باخبار و طبیبی منکر دین انتہی و باید داشت کہ منکران سماع اموات بخند
 آیات و احادیث خرد و آیات فہیستہ استدلال میکنند و ہر دعوی خود ہر آن ذاتی می پذیرند
 اما آیات فہما قولہ تعالی و ہو الذی تیز نمک باللیل الایہ افادہ فخر الملتہ الدین فی القیاس
 البغی انہ تعالیٰ یکم متی فی نفوسکم التی بہا تقدرون علی الادراک کما قال جل جلالہ عند متی فی الا
 میں تہا و التی لم تبت فی مناسبات و اشد جل جلالہ یقبض الارواح عن النصرف بالنوم کما یقبضہا

تفسیر مشکوٰۃ

احوال زیارت
روز جمعہ محبوب است

باید داشت

الایہ الاولی

بالموت انتهى وفي انوار التنزيل في تفسير التوفى من الموت لما بينهما من اشتراك
 في زوال الاحساس والتمييز فان حيلة قبض الشيء كما انتهى ومنها قوله تعالى الله يتوفى الانفس
 حين موتها الآية في افوار التنزيل اي قبض الاربوح عن الابدان بان يقطع عنها
 وقصر فيها اوطارها وابطانها وذلك عند الموت او طارها فقط وهو في النوم وما روي
 عن ابن عباس رضي الله عنهما ان في ابن آدم نفسا وروحا بينهما مثل شعاع الشمس في الفخ
 بها الفعل والتمييز والروح التي بها النفس والحياة فتتوفى فان عند الموت يترك النفس وحده
 عند النوم قريب مما ذكرنا انتهى فظهر من ما بين الآيتين وتفسيرهما وما قال ابن عباس
 رضي الله عنهما ان الروح تتوفى عن الابدان عند الموت بالكلية ولا تقصر للموتى ولا تلم
 لتوفى الانفس التي بها يتعلق القتل والتمييز ولما كان توفى النفس وحدها مع بقا الروح فانما
 عن السمع والبصر وغيرهما كما تجد في الزمان ما دام هو قائم فطاعتك عند توفى النفس والروح
 منها يذكره بعض حلقه عرش النورانية فليكن جنودا لهم يعني انهم لم يستولوا
 على الذي يتوفى بالليل ولا يعلم باجر حتم بانها ارضهم في الدنيا فليس فيهم شيء من حتم
 بالكنم تعلمون يعني واوست ان قبض روحه كما يمكن تشبیه یعنی وقت نوم ومبدأ اوجبه
 كب كراو بدروز باز برمی انیز و شمارا در روز با انجام رسانیده عیش و میعاد معین
 بسوی او باز گشت شماست باز خبر و در شمار آنچه میگوید بکذا فی فتح الرحمن قبره الوارث
 و در کتب الکلیین و تفسیر کبر الفاهه فرموده که حق سبحانه و تعالی در خواب روح را تسخیر میکند
 و از تصرفات باز میدارد و همچنانکه در حالت مرگ قبض میکند آنها را و باز میدارد و از تصرفات
 و در تفسیر ریضایوسی مر قوم است که خواب و مرگ مشترک اند و زوال او را که و اقبلند و از
 صف قول او تعالی الله يتوفى الانفس حين موتها التي لم تمت في منامها يعني تلك التي

بجواب

بجواب

بعضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل سمي ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون یعنی خدایا
قبض آتواج میکند نزدیک موت آن دآن روح که مرده است متبض آن میکند نزدیک
خواب آن پس نگاه میدار دآن را که حکم موت کرده است بروی و میکند دآن و دیگر
تا وقتی بمین بر آید و در عقیده متناهی است برای قوی که تا مل میکنند و در تفسیر موضح تفسیر
مستطورت نیستین که چنانچه اینجاست ای آخر کما معلوم بود اندین بهی جان که چنانچه است
جیسی موت مین اگر بنیدین کینج کر ره گئی دهی موت هی مگر بهی جان و دهی جکوش
او را یک جان جس دم چلتا هس او بنفین او چلتی مین او کبها نا همضم موها می و ده و در سه
هی و ده موت سی پهلای بهی چلتی اتمی و در تفسیر مضایوسی مرقوم است که حق سبحانه و تعالی
آدواج را قبض میکند از بدنهای با نیتزر که متقطع میشود و تصرف ظاهری و باطنی
مارواج از ابدان در حالت مرگ و اما وقت خواب پس موقوف میشود و تصرف و تعلق
ظاهری و باطنی میماند تصرف و تعلق باطنی با جمله از هر دو آیه کریمه و از تفاسیر معتبره لایع
که ارواح را بعد از مرگ هیچگونه تعلقی و تصرفی با بدن باقی نمیماند و موتی را تصرف و تفسیر
چهل نیست و اما بوجوب عن بن الاوامم الکیکه فخلی غایه الانجلاد فان المراد من متبض
الارواح عن التصرف بالموت کما نص علیه تفسیر المکلمین ان التصرف بالموت المخصوصه المتعلقه
بالبایدان کاسته الضروریة تنقطع عن الارواح عند الموت ولا شجرة فی هذا الارواح
اصلا و کذا المراد من روال الاحساس التیمین الارواح بالموت هو روال الاحساس
و التیمیر فحسین بالمشاعظاهرة کانت او باطنه کالسمع با سامته و الرویه بالباصرة
و تخیل بالمتخیلة و الامر فی تقدیرها عند الموت و هذا هو المراد بالقطع التعلق و التصرف
الظاهر و الباطن عن الارواح فی حالة الموت اما قریع سمعک انه لو کان المراد

حرف
اردو

در حدیث

هو الاقطاع الاثم بحيث لا يكون الارواح نحو من المتصرف وتعلق بالتميز بالان لا بال
 التميز والتغيب في القبر التي يستنسخها سابقا بالآيات والاعاديت واجل السنة
 والجماعة كثرهم استدل على ان هؤلاء النجول نفوا على خلاف ما قومه ذلك بعض ما سمع
 لما غنى عليك لا تكن من اقراب العظمى والكلمة والمعنى فاعلم انه اذا فخر الملة والدين فخره
 في التفسير الكبير من ان القادر الحكيم يرتفع جبر النفس بالبدن على ثلثة اوجه احدها
 ان يقع نفوس النفس على جميع اجزاء البدن ظاهرة وباطنية وذلك هو القبطه وثانيها ان
 يرتفع نفوس النفس عن باطن البدن بالكلية وهو النوم وثالثها ان يقع نفوس النفس على
 باطن البدن بالكلية ولكنه ينقطع تعلقه ونفوسه عن ظاهر البدن بالكلية وهو الموت
 ثم قال في ذلك التفسير الموت والنوم يشتركان في كون كل واحد منهما يورث في النفس
 ثم يميز كل واحد منهما عن الآخر بخلاف معنى مثل هذا التفسير المحجب لا يمكن صدوره
 الا من القادر الحكيم ثم بعنوانه وفي شرح الفقه الاكبر لمولانا على القاري روح البروج
 تعلقاته منها تعلقها بحال النوم فبها تعلق من وجه وفارقه من وجه ومنها تعلقها به في
 فانيها وان فارقه وتجردت عنه لكنها لم تفارقه كلها بحيث لا يبقى لها اليه القابلية
 فانه وردوا اليه وقت سلامهم عليه انتهى وقال صاحب المدارك العاليه في
 المدارك عن سعيد بن جيران ارواح الاجيا وارواح الاموات تلتقي في الميايم
 فتعارف منها ما شابه ان يتعارف فيمك التي تضي عليها الموت ويرسل الاقرى الى ارباب
 الى انفساء مدو حيويتها وروى ان ارواح المؤمنين تخرج عند النوم في السائر فمن كان منهم
 طاهرا اذن له في السجود من لم يكن منهم طاهرا لم يؤذن له فيه انتهى وفي شرح الصدوق روي
 ان الملائكة من المسلمين وغيرهم الى ان الروح تبقى بعد موت البدن خالف منه القائلين

ان القادر الحكيم
 تعلق جبر النفس
 على ثلثة اوجه

ارواح البدن
 تعلقها

رويت

شرح من بعد

و لیکن آنکه تعالیٰ کل نفس را آتیه الموت و الذائقه لا بد از تنبی بعد المذوق و ما تقدم فی ذکر کلمات
حسن الایات و الاحادیث فی بقایها و تصرفها و تنبیهها و تنبیها الی غیر ذلک الی علیه استی
قابل لا یقبل فان مناسبتی اتمالی اکثر من ان محیطها ناطق البیان کما لا یخفی علی من له
ادنی سکتة و عرفان ملخص من مقام آنکه جواب از او امام زکیه منکرین نیک ظاهر است چرا که در
انقطاع تعلقی ارواح از ابدان و باز ماندن اینها از تصرف که باینها می داشتند نیست که
تعلقات و تصرفات مخصوصه که ارواح را در حالت حیات با ابدان حاصل بود مانند
تغذیه و تنبیه و تحریک و تبدیلی و اکل و شرب و غیر اینها وقت مرگ تمام منقطع شدند و از
از این باقی نمانده و چنان مراد از زوال حس است که حس را که در ظاهر و باطن متعلق به
آنهاست تمام مرگ و بروز و ال آوردند و نشانی از آنها نمانده و عاقلی و انقطاع تعلقات
مخصوصه بدینه وقت موت انکار می و نراسی نمی کند و کسی نیست در آنکه از انقطاع تعلقات
ذکره لازم نمی آید که چگونه ارواح را تعلقی با ابدان سوامی تعلقات منقطع نمایند و شیعیان
و شناختن زائران و متوجه شدن ارواح بحال ایشان باقی نماند تا توهم منکران با آنجا
رسد و الا انکار غلب قبر و تنعم قبر لازم خواهد آمد چنانچه تفصیلش سابقا ذکر شده
و مؤید اوست این امام فخر الدین رازی رح در غنیه برگیر افاده فرموده که نفس را با بدن
سه تعلقی حاصل میشود نخستین آنکه روشنی نفس بر جمیع اجزای بدن بحسب ظاهر و باطن
شود و اگر کمالیت در حالت بیداری دست میدهد دوم آنکه روشنی نفس بر اجزای
با اعتبار ظاهر باقی بماند مانند نفس حرکت بنفس در نهضت و طعام و روشنی اواز زبان
بدن از طعامی پذیرد و این حالت از خصائص خواب است سوم آنکه روشنی نفس بر
باطن بدن محیط شود و از ظاهر بدن منقطع گردد و این حالت وقت مرگ حصول می

نفس را با بدن
سه تعلقی حاصل
می شود

ایجاد و در شرح نقد بگوید که هر چه روح را از بدن در عالم برنج مفارقتی و تنگنا
 کن تجربه نام حاصل شده بلکه فی الجمله تعلق معنوی و خصوصیت مطلقا باین باقی است و در
 جاست که وقت زیارت از ائران و سلام کردن ایشان روح میت بسوی بدن متوجع
 میشود و سلام و کلام جامی شود و فی التفسیر الفریزی منسوب به بطلان مزاج همه بر بدن
 واقع شده است نه بر روح آدمی روح را برای تالم و تمذ و جسمانی و اعمال خود حس تعلقی
 بدن خودش بایستن و دیگر مثالی در این تعلق تدبیر و قدرت و تعذیه و تنبیه میدهند
 و ایضا فی ذلک التفسیر چون آدمی می میرد روح از بدن جدا میشود و پس موت بمعنی عدم
 حس و حرکت جسد را بجدائی روح از بدن بدور روح را اصلا تغییر نمی شود و چنانچه در اصل
 قوی بود حالا هم هست و شعوری و ادراکی و دشت حالا هم دارد و بلکه صاف تر و روشن
 است و در آنها قول خدا و کلامی مرئی قرینه الآیه قال یعرف مقتنی کما انما اسقته سخن نیستند پس
 بعد از موت هم مثل عابری حلیه فی حالتی بحیوة کما قال الله تعالی و کلامی مرئی قرینه و
 ما ویه علی عرشها ال قول تعالی ان الله علی کل شیء قریب و کما کان سمیعا بصیرا بعد الموت کما کان
 فی الحیوة و کما کان عالما بعباده بعبته و لم یکن غافلا عما یمری علیه علی حازه و لما جهل ان کم مره و
 اشمس علیه و غیبت و لم یقل بعد بعثت ما قال البکری فیه ان المرء بعد الموت لا یدرک شئاً من
 الامور الدنیویة و کفی بالآیه حجة علی من توهم که سمیعا بصیرا و لا ادراکی ما یمری علیه علی حازه
 یغمون بعد بعید عن العقل جدا و مخالف العقل و لا یتفکرون فی انفسهم ان ادراک الی
 آلات لا در آنکه الامور الدنیویة سلبت بعد الموت فکیف یسمعون و یبصرون بغیر ما استی کلما
 ال ترکیه لا یخفی علی من جبلت سریره علی الانصاف و تجنب بجزیره القویمة عن الاعتناء
 ان الادراکات لمختصة بالاجساد و متعلقه را با بعد الموت و لا غروی الی العاقل متعلق است

این سخن
 بسوی بدن
 متوجع میشود

این سخن
 از کلام خدا

این سخن
 از کلام خدا

ملوح الشمس غروبها وتلك الحق عظام حمار وخط الطعام وشرب من التغير وتبين قله
 لها من شمس تلك الامور كانت التي لا كلام فيها ومن ثم صرح بترتيب المتكلمين في تفسيره
 بان الميت بعد ان ضاحيا لا يعلم مدة مشيئة طويته كانت او قصيرة ويفضده ان قلبه
 صلى الله عليه وآله وسلم كان سيقط استشهرا وانما وانما يعرض كيقية النوم كرمية ومن
 عدم من خصاقتهم ان يهوبه صلى الله عليه وآله وسلم يقص الوضوء ومعذرات جلت في
 صلى الله عليه وآله وسلم ليلة التعريس واستزفانه اذراك طلوع الشمس غروبها انما
 يخفى عين الرس ولا يشعروك بالقلب فريدة المرام ان للارواح تعلقا
 خاصا بعنوان بالابدان ولها اذراك وشعور وسمع مغاير لما كان لها في الحيوة
 ولا فقار لها في هذه الامور الى الآلات الجسدية التي تسلب حياتها موت فالاموات
 يعرفون الزايرين ويسمعون كلام الاحياء وسلامهم وتحيون كما يرضى التفضيلة من
 ومن لم يجعل الله له نورا فانه من نور ونحن نساعدكم في كون الآلات الجسدية
 عن الاموات ولا نقول ان المدة التي يسمعون ويدرون بهذه الآلات حتى يتم قوله واما
 باجملهم انهم لا يقصودوا ذكرنا انفا فانصف على انما نقول الفرض من هذه الامامة والاحياء
 هو الامتحان والابتلاء فالذي مر على قرة حصل له لانه الاستدقاق اما حتى غنا
 يستعار الامور حادثة عند موته فقدم الاطلاع لبعض الاموات على بعض الامور
 الحكمه الازلية التي لا تخفى سلب جميع انحاء الشعور والادراك عن الاموات كلهم كما هو
 فزعم البعض هذا بقصر يعني انما يحل به قول او تعالى وتقدس او الذي مر على قرة
 في رواية على عروشها قال اني يحيى بن الله بعد موتها فامامة الله عام ثم بعثه قال
 لست قال لست يوما او بعض يوم قال بل لست فامامة عام فانظر الى طوعا مك وشهدا بك

والمراد

فالا اموات
 يعرفون الزايرين

المراد

لم یستند وانظر الى حمارك ولجعلك آية للناس انظر الى العظام التي في شئنا ثم نسود لحمها
 فلما تبين له قال اعلم ان الله على كل شئ قدير يعني باینه بری منشی که کشته بهیچ
 بدنهاده بود برستیف ای خود بر جسم گوید آن شخیل غریب بود گفت چگونه زنده کنی را
 ز خدا بعد مردن این پسین مرده کرد او را خدا تعالی صد سال بعد از آن زنده کرد و او
 گفت چه قدر دزدک کردی گفت دزدک کردم یکروز پاره از رو زکفت بلکه
 کردی صد سال پس بین بسوی طعام خود و آشامیدی خود که متغیر نشد و بین
 بسوی دزدان کوش خود میخواستیم که گردانیم ترا نشانه برای مردمان و بین بسوی
 چگونه جنبش میدهم ترا بعد از آن می پوشانیم بر آن گوشت را پس چون واضح شد
 این حال گفت یقین میدانم که خدا بر هر چیز تواناست بگذانی و فتح الرحمن بر حرمه
 و در تفسیر حسینی مسطور است که زنده بر روی غراب غریب بود علیه السلام که تو را حفظ
 رشت و از کابل حبار بود و بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر کردند و
 آورد و حتی سجان او را از قید کفار خلاصی از زانی فرمود و غیره توجه به این
 نمود و موضعی پس ویران دید و درختان بنجایمده و اربود و قدری تخمیر بچید و بقار
 انکور باز کرد و رسایه دیواری قرار گرفت و تخمیری خند بخورد و انکور در ان
 پاره میاشاید و بقیه در خنک ریخت و دراز کوشی دشت پریش خود بست
 کلبه بر دیوار کرده و در آن دیه ویران می گزست چون آن دیه به بنایت خراب
 قال انی یحیی الایة الام ازین آیت شریف لایح عیشو که مرده را سمع و بصیر حاصل
 نیست چه بر تقدیر معمول انبیا می بایست که از موت او را اطلاعی داشته
 و نیز از حقیقت عدم تغیر طعام و شراب یعنی تخمیر و شیره انکور که می میدشت و او را

بهر سبب منصف در این دو باب و که همه ادراکات مخصوصه بزمینه و تعلقات خاصه جسدانیه باشد
 خواب و خود و حرکت و سکون و لذت و تنبیه و تکریم چشم سرور عالم بزرخ منقطع
 میشوند و شبه نیست در آنکه شمار کردن اوقات طلوع آفتاب و غروب آن و شمار
 نمودن عدم تغیر طعام و شراب معاینه کردن استخوانهای متفرقه از جنس ادراکات مخصوصه
 منقطه هستند لهذا رئیس المتکلمین رقیس کبیر تصریح نموده که مرده بعد از زنده شدن
 که چه قدر مدت میت بماند و ظاهر است که از انقطاع ادراکات مخصوصه مذکوره لازم
 نمی آید که بچگونه از وایح را با بدان تعلق باقی نمانده باشد بلکه آنها را تعلق خاص
 با بدان باقی میماند و همان تعلق مناط ادراک و سمع و شعور است و این تعلق بسوی
 آلات مخصوصه که بسبب فساد بدن خراب و بر باد شده اعتباری ندارد و مؤید است
 آنچه در شرح سفر السعاده مسطور است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمود مرا در خواب
 خیال مکنید هر چه بنمایا میگوید نزد من می شنوم چشم من در خواب است ولیکن دل من بیدار
 بجایش کمالی آورده اند که اگر حال این است پس چرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم در لیل
 عرس خواب رفت و از طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد و بعد از بیداری آن را
 ماکر و جوشش آنکه دریافت طلوع و غروب کا چشم است لاجرم چون چشم در خواب
 باشد طلوع و غروب هرگز که نکرده اگر چه دل بیدار است مثلاً شخصی بیدار است و در خواب
 در پرده افتاده طلوع و غروب در نیابد پس بیداری دل با عدم ادراک طلوع و غروب
 ندارد زیرا که برای این ادراک چشم کشاده باید تنها بیداری دل کفایت ندارد و
 بطرفه و نیز نمیداند و بدان را آنچه در رساله شریفه مسطور است که چون اکثری از منکیرین
 عزادان کتب تشریح علی سبیل الاستقصاء ندارند و بر اقوال و فعال آنحضرت صلی

بهر سبب
 منصف
 در این دو باب

شکل
 آورده اند
 جواب

علیه السلام و دیگر اکابر و کمال اهل اعجاز یافتند از اینجست ثمرات حیات (از اطلاق روح است
 به بدن محسوسند که بر وی ترتیب احتیاج خواب و غذا و غیره و دیگر امور و ریاضات و غیره
 و ظاهر است که این چنین فطن روح باین در عالم بزرخ منفذ است پس حیات
 بزرخیه را حیوة ندانند و نمی فهمند که تعلقات روح باین انواع متعدد دارد
 منجمله آنها تعلقاتی است که موجب احتیاج بسوی امور مرقومه نمی گرد و بلکه بر آنها
 سماع کلام حیات و کلام دیگر امدات ترتیب می تواند شد پس ایشان به سبب غفلت
 و عدم اطلاع بر مقصود شایع اموات را بمنزله جواد و انکار و غایت را که حیات
 بزرخیه است بر مشایده که حیات دنیویه است و ارواح را بر حیات اشی که حیات
 حیوة بزرخیه علی الاطلاق راه انکار و رزق و قال ابن قیم ان الارواح بالادان
 یسمع ان بعض علیها مقعدا من الجنة والنار و ان لها سارة اخر فیکون فی الدنیا
 الا علی و هی متصله بالادان بحیث اذ لم یسلم علی صاحبیه و علیه السلام و روح فی
 مکانها بنک و انما یاتی فی غلظه من قیاس الغائب علی الشا پیقعدان الروح
 نفس ما یبعد من الاجسام التي اذا اشتغلت مکانا لم یکن ان تكون فی غیره و هذا
 غلط محض و لا منافاة بین کون الروح فی علیین او فی الجنة او فی السما و ان لها بابا
 تعلقا بحیث یدرک ویسمع و یبصر و یقرر و الروح من سر حه الحک و لا انتقال کلام
 عروجها من القبر الی السما فی ادنی زمان و یشهد علی ذلک روح الکائن متعدد فی
 اربع الطباق و تجد بدین کذا المشر ثم تر و الی جسد فی اسیر زمان انهم یملکونه
 باجمل حیات بزرخیه حیاتی است که حکام حیات دنیا و ید بران مرتب می تواند شد
 مکرر شده و ید و در کتاب جادات که بر این ثواب اخروی مرتب می شود که در آنها

وازم حيات دينويه انما درين حياتيه مفقوده و اما باقى ثمرات حيات كه فداي و فسخ
 و فسخ و فسخ است همه اينها چنانچه بر رزقيه موجود هم كلامه بعنوانه و منها قوله تعالى و
 تفخي في الصور فاذا هم من الاجداث انما ياتي قال بعض الفيلسفين قد ثبت من فسخ الا
 ان الموصوفه راقدون في القبور فافلون عن الدنيا قال البضاوي فيه تشريح و برر
 و شعار باهم لاختلاط عقولهم بظنون انهم كانوا انبيا ما انتهى اى مع انهم كانوا امواتا هم
 الاجساد لوط عقولهم بظنون انهم كانوا انبيا ما تم كلامه بالفاطه عن تلقى عليك اولاد
 من النبي صلى الله عليه و آله و سلم و من ثلثين اربعون بسفقه و ثانيا انه قال ابى بن
 كعب و ابن عباس و غيرهم انما يقولون هذا لان الله تعالى رفع عنهم العذاب من
 المنتقين فيردون فاذا بشوا بعد الفتحه و عافوا القيمة و عوا باويل و قال اهل المعاني ان
 الكفار اذا عافوا جهم و انواع عذابها صار عذاب القبر في جهم كالنوم قالوا و يلنا
 بعثنا من مرقدا كذا في معالم التنزيل و عن مجاهد الكفار جرحه يجدون فيها طعم النوم فانهم
 باهل القبور قالوا من بعثنا كذا في المدارك اذا دريت هذا فقلو عليك ان تغيير الكفار عن
 الموت البرزخي الذي هو عبارة عن كونهم و لكن للعذاب القبرى بالنوم حين بعث
 كمال جهم و عذابها ككون عذاب القبر كالنوم في حبس الكمال و لا اختلاط العقول او ككون
 على قعر في القبر على تقدير رفع العذاب عنهم من المنتقين لا يستدعى سلب الادراكات
 و شعورهم عن الامور الدنيويه راسا فان الحيوة البرزخيه و النوم الكذا في و غفله خصا
 مخالفة للحيوة الدنيويه و النوم الكذا في مع الاشتهار في بعض الاحكام كما لا يخفى
 فتنه و لكن من الراقيين يعنى و از انجمله است قول او تعالى و فسخ في الصور فاذا هم
 من الاجداث الى ربهم ينسلون قالوا و يلنا من بعثنا من مرقدا هذا و عدل الرحمن

جمع
 الاشارة الى
 الوجود
 و قوله
 اولاد
 ثانيا

و قوله
 و از انجمله

صدق الرسول نبی و بعد از چهل سال بدو در صورت دیگر باره پس از آنکه ایشان از کربلا
 بیرون برآمده بمکه رسیدند و در کار خود میشتا و میگویند حتی وای بر ما که بمکه رسیدیم
 از خوابگاه ما این است آنچه وعده کرده بود خدا از بعثت و شهادت گفتند و غیر
 در باب بعثت و غیر آنچه گفتند اما شما با او روبرو دیدید که کذا فی التفسیر حسینی یعنی بتبع
 فلا سفه زعم کرده اند که از آیه کریمه ظاهر میشود که مروجان در عالم برزخ از خواب
 و بیداری درازند بلکه غافل و اهل اند و مانند خود را در خواب میمانند و از بیداری
 و آنکه موت چسبیده اند و از بدن انقطاع کلی دست داده و جواب این شده باطله نیز ظاهر است
 چه کفار موت برزخی را که عبارت از ادراک عذاب و محال است بجهنم و آنکه از خواب
 عقل منبکام ششاده عذاب و وزخ تعبیر خواب کردند یا حقیقتاً و ایشان را میان لغوه
 اولی و لغوی نایب سبب دور شدن عذاب از آنها تا چهل سال که مدت فاصله میان
 هر دو لغوه است کیفیت خواب حاصل خواهد شد پس هنگام بعثت بعد از لغوه دوم و معاینه کردن
 قیامت بر زبان حسرت بیان جاری خواهند کرد که وای بر ما که گنجیت ما را از خوابگاه
 ما و ظاهر است که از تعبیر موت برزخی خواب دیدار از حصول خواب ایشان را در میان نفسختن
 لازم نمی آید که موتی را بچگونه ادراکی و شعوری بامور دنیوی و هیچ وقت باقی نماند
 چرا که حیات و خواب عالم برزخ لغوی است با حیات دنیا کاملاً تفصیل دارد و در آن
 و لا تغفل و تأتید میدهند آن را آنچه از بعضی مفسران منقول است و در متن تفصیلش می آید

و حضرت مولانا بنیاد حسن علی ماضی قدس سره در بعضی رسائل تصریح فرموده اند که
 باجمعه صحیح و ثابت عند تحقیق نزد جواهر بحسب روایات و احادیث و اقوال
 صحابه و تابعین و سلف صالحین احادیث روح مجید و بقای تعلی آن بدن مجید خد

در تفسیر و تعلق شعور و ادراک هیچیک مناسب اوست با قیامند کردیده لکن این تعلق
 تعلق دنیوی است و کمالی بطریق غرق عادت مانند تعلق دنیوی موجود کرد و در خلا
 در عالم الحیوة عالم تیر بطریق عادت نیست که منافی موت کدانی نیست چنانچه حیوة
 نام غیر حیوة مستقیماست و تحقیق درین باب است که قدر مشترک حیوة در میان
 نام و مستقیما برابر است و در بعضی آثار و خصوصیات تمیازی یافته می شود
 همچنین قدر مشترک در میان حی و میت برابر است لکن اقتیاز در بعضی آثار و خصوصیات
 است مانند تعویذ و تمییز و تولید و سماع اموات کلام احیاء و بسیاری از احادیث

بشکوت رسیده و تفصیلش در هر مبحث باید جرت تا آنکه متواتر بالمعنی شده و کلام موت
 ماکر که وقتاً و آنرا در نیز ثابت شده است یعنی ملخصه منها قوله تعالی ومن ضل عن یسوع
 الاية قال البضاوی لانهم اما جادات و اما عباد مسخر و من یشتغلون باحوالهم فیه
 تنصیف علی کونهم غافلون عن الامور الدنیویة و من متویهات بعض اهل الغفوة و من یشتغل
 علیک اولاً ان تعالی بمن فیما سبق ان القول بعبادة الاجسام باطل من حیث
 لا قدرة لها البتة علی الخلق و الایجاد و الاعداد و النفع و الضرر فانه بدلیل اخر
 علی بطلان ذلک المذهب و حاصله ان الاجسام جادات محضه فلا تسمع و عا
 الداعین و لا تعلم حاجات المحتاجین و باجماع الدلیل الاوّل إشارة الی نفی القدرة
 و تدبیر الی نفی العلم و از اثبت نفی القدرة و العلم فطل عبادتها بطلت
 کما فی التفسیر الکبیر و المذهب و الدین الرازی و ثانیاً ان فی قوله تعالی و من ضل عن یسوع
 یکون امداً فصل من المشرکین حیث ترکوا عبادة الله لیسبحوا القادیر بخیر الی عبادة من
 یتجسس لهم لیسبح و عا لهم فضلاً عن ان یعلم سواکرم و یروا صانعهم کما فی قوله

تفسیر
 حقیق
 است

الایة تعالی

الایة تعالی

انزل في كتابه انما جعل قوله تعالى الي يوم القيمة عند عدم الاعادة بناء على قوله تعالى انما جعل
 الاصل ان يوم القيمة يقع فيها وبين من بعد ما حاط به تعاويذ النابذين في طهر الارض
 النار عنهم بذاتهم الاكثريين وقال بعضهم بل المراد عبادة الملائكة ليس في ما نحن فيه يوم
 من طهر ون عداوة هؤلاء العابدين في قوله تعالى انما جعل قوله تعالى انما جعل قوله تعالى انما جعل
 مشغولون لعبادة الله تعالى انما جعل قوله تعالى انما جعل قوله تعالى انما جعل قوله تعالى انما جعل
 الاجابة انهم التي هي من خصال المعبود التي هي في تعالى يشاء عن المعبودات الباطلة اذ انما
 ملائكة او اجناس لا يستدعي نفى السماع عن الموتى الذي نحن بسعد واثباته انما خطر في فلك
 ان الموتى يطلعون على اعمال الاجزاء واقوالهم باطلاع الملائكة او باعلام امواتهم
 او باطلاعهم سبحانه وتعالى ما هو بطلان هذا التفصيل في كتاب الديلمي في تفسيره حيث قد ذكر
 الانبياء والملائكة متفولين باحوالهم غير متفتين الى المشركين الذين هم أعداءهم لان
 عدم اطلاعهم على احوال الزايرين ولا يقتضي لغيره عن الامور الدنيوية راسا وبكلا
 سائر الموتى في القرآت شرح المشكوة الانبياء في قبورهم اجابة والعرض والسماع بعد الموت
 ليس مخصوصا بالانبياء بل سائر الموتى يسمعون كلام والكلام ويعرض عليهم اعمال اقاربهم
 بعض الايام نعم الانبياء يكون جسدتهم على الوجه الاكمل وقال ابن حجر ان للانبياء حياة
 بها يتبعون وتنبهون في قبورهم مع استغفارهم عن الطعام والشراب كالملائكة
 وهذا امر لا مرية فيه وقد صنف لهم في ذلك وقال طولهم في اوقات مختلفة واما
 متباعدة جازة عقلوا في المواهب الدنية انه صلى الله عليه وسلم حي في قبره وكذلك الانبياء
 قيل لا عقدة على ارواحهم قيل يصلي فيه باولان واقامة وقال صلى الله عليه وسلم من صلى
 عند قبري سمعته ومن صلى على نائبا بلغني وقال صلى الله عليه وسلم علمي بعد ما علمي في حياتي

یعنی در آن محله است قبل از آنکه در آن محله بیرون رود و از آنجا که لا یتجیب له الی یوم
 القیمه بر همین دعاها و خافلون اسی و کیست گمراه تر از آن کسی که بخواند و پیر تدبیر خود
 بخواند که بجای است ^{بسم الله الرحمن الرحیم} و از قیامت یعنی اگر مشرک معبود یا پل خود را در مدت عمر خود
 بخواند ^{بسم الله الرحمن الرحیم} است بجات از و ظاهر نشود و بتان از خواندن بت پرستان بخیر اند و
 نمیشوند و عالیشان پس چگونه اجابت کنند بدیخت کسی که از عبادت خدا و بندگی
 اجابت کنند دست باز دارد و روی توجه بجای و نایبها و ناشنوا آورد و کلماتی
 احسنی و در تفسیر مضیای می مرقوم است که معبودات باطله یا ضیایم اند که حقیقتا
 هستند یا بندگان حاسی اند که در عالم برزخ باحوال بشارت مال خودشان و
 بسوء بختی که اتفاقی ندارند و جواب آوازی می ایشان نمی دهند بعضی فلسفه
 مزاربان رسم کرده اند که از اینجا بشکار می شود که موتی را در عالم برزخ بشغور می
 و سعی بامور دنیوی حاصل نیست جز این تویه باطل و تشکیک لا طائل نیز از اهل است
 زیرا که هرگاه مطلع شدن موتی بر اعمال احوال ایشان و شنیدن کلام سلام
 زائران از دلائل عقلیه و نقلیه که توحیش سابقا مذکور شد لایح که دیده پس از
 مشغول بودن متوجه حال خیر مال و التناث نفرمودن شان بجال مشرکین ضالین
 لازم نمی آید که آو شان را بصفت ادراک و شعور و سمع حاصل نباشد و از همین جا
 که ملا علی قاری در مرقات شرح مشکوٰۃ تصریح فرموده که همه مرد ما سلام و کلام نمیدانند
 می شنوند و نه حال اقارب از ایشان پیش میشوند و مویده است آنچه در بعضی رسائل
 مسطور است اموریکه در دنیا بوقوع می آیند پس اموات هم ادراک و حاس آنها
 توانند کرد و کاسی باطلاع ملائکه و کاسی باطلاع اموات و مکرر که بعد از ایشان ایشان

در
 اثر

فهم و دها سلام
 و کلام زائران
 می شنوند

الحق گردید و گاهی باطلاع او تعالی و سبحانه بلام حصر و دیگری در کتاب دیلمی شرح
 المیت یزید فی قبره یاوزیه فی حیوة ذکر است المیت بلغ من فعالها الا حیا و انما
 بلطفه یحیدها الله من ملک او علة او دلیل او ما شاء الله و هو ان شاء الله
 و فی الطريقة الوسطی مقصود اثبات علم و ادراک است برای اموات خواه کسی بر قبر ایشان
 بیان کند خواه ملائکه و مردمانی دیگر خبر رسانند بهر طرز اموات را اطلاع از احوال
 اینجا و علم و شعور حاصل است و اما الاحادیث الدالة علی عدم سماع الموتی عندهم
 منها ما روی شیخان عن ابی قتادة رضی الله عنه انه کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه و آله
 استماعه و اگر مسلم قر علیه بخانه فقال استمع او سماع من نفث الوایا رسول
 الله ما المستمع و المستمع منه فقال البعد المؤمن یستمع من غیره
 نصب الدینا و اذا ما الی رحمة الله و القید الفاجر یستمع منه العباد و البلاد و الشجر و اذا
 قد توهم بعض المتعصبین انه کثیر اما یحدث فی الدینا من الامور التي یتالم المؤمن بها
 فلو ذکر لها المؤمن المیت لتالم بها و لم یتم سیرتها و قد ثبت من احادیث استماع
 البعد المؤمن المیت من نصب الدینا و اذا ما الی رحمة الله تعالی انتهی سخن ملحق علیک
 اولاً ان المستمع هو الذی یطلب الراحة من نصب الغير و بقية المستمع هو الذی
 یطلب الراحة من نفسه و صفة تحدیث مبین و معنی لذلك و شتمل علیه ثانیاً
 قوله صلی الله علیه و آله سلم البلاد و الشجر و الدواب یدل علی سرایة انما منقذ المسلم من
 من الجوارح و غیره و کذا فی شرح المصابیح اذا فطننت هذا ما علم انه قد درست سابقان
 الاحادیث الصحیحة ان المیت اذا اوصی بان سکی علیه و یناح بعد موته یکون مغفراً
 اهل علیه كما هو راسی الجمهور و ان الاموات ینفرحون بالاعمال الحسنة من الایام

و بزرگوار و چه بایست و شرفا و قیام و زین با شما هم السیة و ان المیتة تیان فی بنجاس
 علی القبر و الوطنی و وضع الراس علیه و کب غظمه فلو کان المراد فیما نحن فیه استرخا
 المیت من تعب الدنیا و اذا ما مطلقا لیلزم التعارض بین الاحادیث فلا بد لدفع
 التعارض و تحسین التعلیق ان یقنی بان المیت المومن کیون استرخا من الاذی الذ
 یحصل له فی الدنیا بخصوص احد کما لا یدام و الضرب سمع لست بالقول ان امتعتم
 الراحه لست مکرهه بالقوة اشتهه نحوها و اما انصب الروحانی الحاصل بثبوت کرم الجسم
 ادرش که بعض اضراره البدن فلا شک فی تحقیقه لمتخرج من الایمان فی عالم البرزخ و
 فادر که یعنی از جمله حدیثهایی که منکران سماع منوقی بانهامشک گیرند حدیثی است که بخار
 و سیل از ابو ثوبه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که گذرانیده شد بر پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم جنازه پس فرمود حضرت این میت یا راحت یا بنده است یا راحت یا بنده
 از وی پس گفتند صحابه صییت معنی مترجم و مترجم منه پس فرمود حضرت صلی الله
 علیه و سلم کمنده مومن صالح راحت می یابد بیک ارتعب ورنج وینا و آزار و
 و ابل آن و میرسد بسوی رحمت خدا و بنده فاسق راحت می یابند از وی بنده کان
 و شهر با و درختان و بر زمین و در کان و خلاص می شوند از شر و وی و هت
 عباد خود ظاهر است که بایشان از وی آزار میرسد اما استراحت بلا و شرب و
 ذوب بجهت است که بوجود و خور و ظلم حاصل میگردد و در عالم و خلاص
 بر ارکان و اجزای آن و حق سبحانه و تعالی مبغوض می واد و فاجر پس این
 کشد بوجود وی زمین و هر که و هر چه بر زمین است بگذرانی الرحمة و خلاصه یک
 منکرین است که هرگاه از حدیث مذکور رحمت یافتن میت مومن در عالم برزخ

از رنج و تعب دنیا مشقت شده پس اگر او در آن عالم شعور و ادراک امور دنیوی و آخرت
لازم آید که از ادراک امور دنیوی موله موزیه میت مومن را بگذارد و دست او را
همه است راحت بجزاوت مبدل شود و این خلاف منطوق حدیث مذکور است پس بگویند
نماند که جواب این رجم ضعیف و قوی هم ضعیف الظاهر الشمس است زیرا که چون از احادیث
صحیح که سابق قلم حواله کردیم خوش شدن موتی بجهت اعمال حسنه ايجاد و دنیا
لرودین ایشان بسبب سیئات زندگان و تعذیب اموات نبوده ايجاد در صورت
ایضا بسین کرد و پس مراد از رحمت یافتن بنده مومن از رنج و آزار دنیا که حدیث
مرقوم بران دلالت و صحت دارد نیست که در عالم برزخ از آزار دنیا که بالابت
جسدا لیه و قلوبی بر بنیه در حیات دنیوی حاصل میشد راحتی نصیب گشته و اما عالم
و ایدای روح و جانشینان جسم مثالی یا بعضی اجزای بدن بجهت ادراک و سمع امور
دنیوی موله موزیه پس شبه نیست در حصول آن همه موتی را در عالم برزخ و این
مقرر و پذیر تعارض و تخالف از احادیث مرئع گردید و درک و انصف و انصاف
ماروسی الترمذی و نسائی و ابن ماجه عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم اکثر ذکراً دم اللذات الموت قد ظن بعض الناس ان الميت
لو ادرك من الامور الدنیویة ما یلائم له لئلذیه و منسج و قد ثبت من التحدیث
ان البنی صلی الله علیه و سلم سمی الموت با دم اللذات نحن نقول بالحق و انتم نوری سماع
لوکره المکررون ما علموا الا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مغل المسجده فزهی نمانا
یفهمون فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو اکثرتم ذکر ما دم اللذات لشغلکم عما ار
دنا یا ان الامر فی قوله صلی الله علیه و سلم اکثر الذر و الاستحباب قال فی الاحیاء

صحیح عن عائشة رضی اللہ عنہا انها قالت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بل یحشر مع الشہداء احد قال نعم ان
 یذکر الموت کل یوم عشرين مرة کذا فی شرح المصابیح اذا وعیت ہذا فتلقوا علیک انک
 قد رسیق من الاحادیث السابقة ان لم یستفیع بوصول الثواب من الاحیاء و یفرج
 بہ و یضایب تبشیرا بعمالہم الحسنہ و میکن ذہبا فلما بد لدفع التعارض ان یقال ان المراد
 من اللذات المہندۃ بالموت ہو اللذات الدنیویۃ الصحیحة بالآلات الجسدانیۃ کما کل الاطعمۃ
 اللذیۃ و سماع الاصوات بحسنہ و رویۃ الاشکال البجیدیۃ الصور الغریبۃ و بین الشباب
 الفاخرۃ و شتم الرواح الطیبۃ و نحوہا و اما اللذات الروحانیۃ الخاصۃ بشارکت الابرار
 المتبالیۃ اللطیفۃ او بشہرۃ بعض اضرار البدن لسمع الامور الدنیویۃ المنقرۃ فلا شک
 فی حصولہا للاموات فی عالم البرزخ و لا ینکرہ الا الاصم و لا یکلم کما ہو الظاہر علی العلم
 یعنی و از انجملہ است حدیثی کہ بروایت ترمذی و سائمی ابن ماجہ از ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ
 ثابت شدہ کہ فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بسیار یاد کنید ویران کنند
 و قطع کنند لذتہا را کہ موت بہت مفہوم از کلام طیبی است کہ ما دم از ہر دست
 بدال مہملہ بمعنی ویران کردن و انداختن و شکستن بنا خانہ چنانکہ مشہور بہت بر زبان
 مردم ولیکن در مہمات مذکور بہت کہ ما دم بدال مجملہ بہت بمعنی قاطع چنانکہ جوہری گفتہ
 و تحقیق تصحیح کردہ بہت ہیملی کہ روایت بدال مجملہ بہت کذا فی الترجمہ باید دست کہ
 منکران سمع اموات زعم کردہ اند کہ حدیث مذکور اول بہت ہر انکہ موت قاطع لذت
 است پس اگر حیت را سمع و اوراک امور دنیویہ مفرجہ لذیذہ دست و ہر لازم آید
 کہ اورا شاطی و لذتی عطا شود و این خلاف منطوق حدیث بہت محتمل ہوا کہ
 ہر گاہ از احادیث صحیحہ سابقہ ہویداشدہ کہ اموات را انتفاع و لذت و لذت

باز

میں

بعمل عبادات بریند و ایضا و اعمال حسنه ایشان حاصل میشود پس مراد قطع لذت
 بجهت موت نیست که لذتها را که در دنیا بسبب آلات حسنه و قوی بدینه نهند
 خوردن طعمه لذیذ و پوشیدن لباسهای فاخره و دیدن صورت حسنه حاصل بود در عالم
 بر این منقطع گردند و اما لذات روحانیه بشارت حساب لطیفه مثالیه است که بعضی
 اجزای بدن بجهت سمع و شغور امور دنیویه مفرغ پس شکی نیست در ثبوت آن مرثو
 را از اقبصر و منها ما روی الترمذی عن ابی هريرة عن النبي الله عنه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ثم يقال انتم فيقول ارجع الى اهلك فاخبرهم فيقولان نعم كنوزنا العروس الله
 لا يوفقه الا حبنا الله اليه حتى يبعثه الله من مضجعه فلك توهم بعض المنكرين ان كون
 الميت اما في القبر اول دليل على عدم طلاءه عن الامور الدنيوية فان لا السمع والاربع
 نحن نلقى عليك اولاً ان العروس نعت تطلق على الرجل والمرأة ما دام في احوالهما
 وضع الرجال عرسين اثنين وجمع النساء عرائس والمراد من العروسين الرجل وثمانان
 قوله صلى الله عليه وسلم حتى يبعثه الله متعلق بمحذوف والتقدير فلان فيهما مرد واحد حتى
 الله وانما انه مختلف في ان الميت بعد الاحياء وليس في القبر يوم حيوة ام ترث
 روحه ثانياً قبل تزعم روحه ولا يوم حيوة وقبل لا تزعم والاخبار تدل عليه فان النبي
 صلى الله عليه وسلم اذا دخل المتابر قال سلام عليكم ولا يسلم الا على الاحياء وقوله
 صلى الله عليه وسلم ثم كنوزنا العروس صريح فيه لان النائم حي وقوله صلى الله عليه
 وسلم يعاد روحه في جسده وقوله صلى الله عليه وسلم ثم يعاد فيه الروح صريحان
 الاحياء ولم يشيت الاماتة فالاحل الحيوة ولان المؤمن في القبر مرد و الكافر مغذوب
 بروح ويغذب بالروح فان قيل ما تقول في قوله صلى الله عليه وسلم انما انتم في القبر

١٥٥
به وحطاطة في الجسم حتى يبعثه الله الى جسده ويوم يبعثه رزوا له سأل قلنا يا رضى الاجابة
المذكورة ويضعفه الدلالة العقلية مع ان الجمع ممكن لانها قاله فيها قال لم يستمر
قول الله تعالى السيد بنو النفس حين موتها والتي لم تمت في منامها ان لكل انسان
روحيا فاذ انامت فارتت احد هما وبقيت احد هما في البدن فالتى في قوله سلم الى الله
سلم ثم كنوثة العروس روح الجمعية والتي هي طائر في اجنحة الروح الاخرى فان قيل فلما
في القبر اذ قلنا الروح غير مانع من البلى فان عضوا حتى يفسد ولو اجمع اياها عاود
لنقتب لعضو هكذا في شرح المصباح اذ سمعت هذا فاذا ذكر انه انما ضرب المثل بالعود
لان الانسان اغر ما يكون في ابله ليله الاعراس واعرج الى في الاستراحة في المثل
كجا والعروس ان يكون امير او قال الطيبي هذا عبارة عن غرة وتغذية ياتيه غذاة ليله
من زوجة وعطف فيوقفه على الرفق ولطف هكذا في المرقاة وحصل انه ليس المراد
هو النوم الحقيقي لكونه مخصوصا بالجنوة البدنية بل المراد هو الاستراحة والفرقة
ان للميت المومن استراحة وعرة كاستراحة العروس وغرة ثم ان ختلج في ضيق
انه قد وروان النوم اخو الموت وكما ان النائم في حالة النوم كمن يشاهد معطلة
السمع والروية والادراك فكذلك يجوز ان يكون الميت سلبت الروية والسمع فاق
بان لما شبه بين النوم والموت ليست الا من جهة ان روح الیقظة تفارق عن
في حالتي النوم والموت كليهما وان التالم والتلف وادراك الامور العجيبة كما يحصل
النائم في حالة النوم كذلك للميت في حالة الموت ليست لمشابهة من جميع الوجود
اذا خطر في قلبك ان الاحكام الانسانية باقية في حق النائم ومنقطعة عن الميت وتحسد
لا سلب النوم وبلى بالموت فقياسا من احدنا على الآخر من جميع الانواع مما لا يسيل

۱۵۶
 الى السداد والهدى اعلم انما كعبا ولفظي فاذ انما بخله حيث حيدك رويت ترندني از ابو هريره
 عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من لم يدر ما في نفسه من الخير لم يدر ما في نفسه من الشر
 خواب تهرت کن پس میگوید میت باز برگردم و بزم و مسمومی بل خانه خود پس خبر دهم
 ایشان را ازین حال خوش خود چنانچه غریبی در شهر راحتی باید و ذوقی بسند کثرت
 کاشکی بروم و گمان خود را بپنجم و حال خوش خود را با ایشان بنمایم پس میگویند
 منکر و نیکو مریت را خواب کن بچرخ خواب کردن شخصی که نوک خداست که بیدار نکند
 او را مگر محبوب ترین ایشان و می نرود می چه بیدار کردن از کبریا خوش نمی آید و
 موجب وحشت میگرد و نمی تواند که بکس بیدار کرد و مگر محبوب بیاید و بیدار
 کرد و اندک آنکه می آید از خداوند و این خوابگاه و می بگذاردی تر خورشید و شمع
 بدانکه منکران مباح میت عجم کرده اند که از حدیث مذکور صاف لایع میشود که است
 در عالم بزم خوابی و غفلتی از امور دنیوی و جلی است در پرده مباح که مراد از خواب
 که در این حدیث مذکور شده است و آرام و عزت است نه خوابی که از خصلت
 زندگی دنیا بد و فقدان بحیث الدنویه فی عالم البرزخ کلیف یصدق تعریف النوم
 و الا یلزم و ادم تقابل الیقین و الشاعر و هذا الکما تری و بعضی جواب داده اند باینطور
 که چون در این عالم روح میباید یکی آنکه مضمط طعام و حرکت بنفس و تنفس جو
 و بسته است و دم آنکه شعور و ادراک و میوشن با و لعلقی و ادم پس مخاطب قول
 ان حضرت علی علیه السلام نم کتبه العرویه روح اول است نه دوم ^{حفظ}
 و اما البریه و آیات لفقیه فیهما فی البدره فی باب البین بالضرب و لقل و غیره و
 من قال ان ضربک بعدی ضربات فضربه فهو علی الحیوة لان الضرب هم لفعل

يقبل بالبدن والايلام لا يتحقق في الميت ومن يذب في القبر يوضع فيه احيق في قول
 العامة وكذلك الكسوة لا تزيروا به ليقينك عند الاطلاق ومنه كما استوفى الكفارة
 وهو من الميت لا يتحقق الا ان ينوي به شر وقيل بالفارسية ينصرف الى اللبس
 الكلام فالداخل لان المقصود من الكلام الافهام والموت ينفيه والمراد من
 الدخول عليه يارته وبعد الموت يزار قبره لا هو انتهى وفي الكفاية شرح الهداية
 وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا لان المقصود من الكلام الافهام واذنا لا
 وذو التحقيق بعد الموت ومنها ما في البحر الرائق في كتاب الايمان الاصل
 ان ناسبارك الميت فيه احيى يقع اليمن فيه حالة احيوة والموت وما يخص بجوار احيوة
 يقيد بها وضيقك وكلتك ودخلت عليك يقيد بحياة بخلاف الغسل ويحمل دم
 انتهى ومنها ما في فتح القدير ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا به في كتاب الايمان
 لو حلف لا يكلم فلانا فكله ميتا لا يثبت لانه يعتقد على ما حيث يفهم والميت ليس كذلك لعدم
 السماع انتهى تلخيص مقام انك منكر ان يسمع اموات به بعض السائل فتعجبتم من شدة
 بازار جدل وعنادكم لم يكن تفصيل انك مثلاً انك شخصي بكسي بكويده انك نمر ترايا
 بنده من آزاد است وآن شخص آن كس را بعد مردنش بر ديس در بنفورت
 آن شخص حاشا نخواهد شد يعني بنج اواز انخواهد گشت چه يلام وايد كه بجهت بر
 متحقق ميشود ودر ميت موجود نيست وچنين است اگر بكويده كه اگر كلام كنم از تو ياد خيل
 بر تو پس بنج من آزاد است پس كلام كرواز و ياد خيل بشد بروي بعد مردنش
 پس درين حالت نيز حاشا نخواهد شد زيرا كه مقصود از كلام افهام است و افهام
 با سماع متحقق مي شود و در ميت سماع موجود نيست و مراد از داخل شدن ملاقات

تلخيص

کردن دوست و ملاقات از خصا نص نه است آری زیارت قبر میت البته میکنند
 زیارت میت و تشبیه نیست در اینکه عبارات فقهیه لالت و ضم و از بر عدم سماع
 ثم جواب عن هذه المسئلة من وجهين اولهما يقتضي تهديد مقدمه وهي ان الايمان بناء
 على العرف دون الشرع في الاشباه والنظائر فاذا اتقاه ضاى العرف مع الشرح
 قدم عرف الاستعمال خصوصاً في الايمان واختلف بالجلس على الفراش او على
 البساط ولا يقتضي بالسراج لم بحيث يجلس على الارض ولا بالاستلقاء بامس
 وان ساء بالله تعالى فراشاً وبساطاً ونحوه سرراً ولو حلف الاياكل لحال لم يثبت
 باكل السمك وان ساء بالله تعالى نحر في القرآن انتهى او اتمهذ هذا خاد وان المراد من
 الايام والافهام والدخول هو الذي يختص بالمجسدة في مجيئة الدينونية لا البرزخية
 بالزم من مسائل الفقهية نفى السماع العرفي الذي عليه بناء الايمان لان نفى السماع العرفي
 الذي نحن بصدده كما سلف غير مرة تحقيقه وتفصيله فانهما ايتسدى به تهديد
 وهي ان مسائل الايمان من الاحكام الفقهية التي هي من الاحكام الدينونية لا البرزخية
 الشرعية والا لزم فرضية الصلوة والصوم والزكاة في البرزخ والآخرة ويطلان الباطن
 يتسلم بطلان المقدم اذا دريت هذا فتسمع ان الاحكام الدينونية كلها ايماناً كانت
 او غير متعلق بالذات بالابدان وبالعرض بالارواح واما الاحكام البرزخية فبالباطن
 والاحكام الآخرة فتتعلق بالارواح والابدان كليهما بالذات في شرح الفقه الاكبر
 واحتمل ان احكام الدنيا على الابدان والارواح تتبع لها واحكام البرزخ على الارواح
 والابدان تتبع لها واحكام المحشر والنشأة على الارواح والاجسام جميعاً انتهى وحل
 الكلام ان مراد الفقهاء نفى السماع بخصوص ما يقع به اية لان نفى سماع الارواح من

اولها

ببرزخية

الدينونية

ظهور آن مادی بود بعضی تبعه آثار افلاسیفه بقوله و عجا من بالذاتی مدعی تقلید مذکور
 الی خفیه روح و یعتقد تقلیده واجباً ثم یرفضه فی هذه المسئلة اتباعاً حاله واه اتمی عجیب حد
 ناش غن اتباع مونی النفس قطعاً بقصر بعین الانصاف ولا ترک الی منهج الاعتقاد
 خلاصه مرام آنکه جواب از متسکات فقیهیه بر دو وجه است نخستین آنکه بنامی مسئله
 که بسو کند تعلقی دار مذکور است پس اگر کسی نسو کند خورد که بر فروش یا بر
 بساط نخواهد نشست از چراغ روشنی نخواهد گرفت و آن کس بر زمین نشست و از
 آفتاب روشنی بگرفت پس در تصویرش او حاشی نخواهد شد زیرا که حتی چنانچه
 و تعالی اگر چه زمین را بفراش و بساط و آفتاب را بچراغ تغییر فرموده لکن در
 زمین امرش و بساطی نماند و آفتاب را چراغ گویند هرگاه این تفسیر در زمین
 نزدیک پس در مسائل مذکوره مراد از ایلام و افهام و دخول است که مخصوص
 بدن در حالت حیات دنیای نفس سماع متعارف که بقوه سماع وقت زندگی دنیا
 حاصل بود لازم آمد نه نفی سماع روح که اثبات آن مطلوب است دوم آنکه مسائل
 سو کند از احکام فقیهیه دنیوی هستند نه از احکام برزخیه و اخروییه و ظاهر است که
 همه احکام دنیوییه بالذات به ابدان متعلقی می شوند و بالتبع به ارواح و احکام برزخیه
 بالعکس از احکام اخروییه بهر دو بالذات پس مراد فقها در مسائل مذکوره نفی سماعی
 است که مخصوص بر بدن است چه دانییه باشد نفی سماع ارواح فاخفظ و چند احادیث
 به از آنها سیمیه و اگر که احادیث لایح میشود از کتاب شرح الصدور و غیره مانند
 دینییه و بنده و انبیا و غیره منقول میشود بگوشتش منع از اجابت باید شنید و از اتباع
 تشیع با خبر باید کرد و در شرح الصدور و از خارج ایلی من ابی هریریه و غیره من غده قال قال التوکل

الذی یستعمل
 علیه علی اواد
 منه خلاصه
 و این است

و حصر

یا رسول اللہ ان طرقتی علی الموتی قبل من کلامی انکلم به اذ امرت علیہم قال قل یا سلام سلم
یا اهل القبور من مسلمین و المؤمنین انتم لنا سلف و نحن لکم تبع و انما انا اشارة الله بکم لا فرق
یعنی ابورین عرض نمود که ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در راه جن گورستان
واقع است پس آیا کلامی هست که بآن متکلم شوم و اموات را بوسی مخاطب سازم
و قتیکه بگذرم بر آنها فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم که بگو یا سلام سلیم الله قال لا فرق
یا رسول الله سلیمون یعنی گفت ابورین که ای پیغمبر خدا و ما می شنوند و قال سلیمون
فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم که می شنوند و لکن لایستطیعون ان یجیبوا و لکن طاعت
ند ازند که جواب بدهند قال یا ابازرین الا ترضی ان یرد علیک بعد و هم من
الامم که انتہی فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم ای ابازرین ای اراضی نمی شوی از آنکه
فرشتگان موافق شمار مروکان و حق تو جواب دهند قال مولانا علی القاری ریح
فی شرح مشکوٰۃ قوله لایستطیعون ان یجیبوا ای جوابا یسمعه المحی و الا فہم یردون
جستگاری یعنی مرا و از قول حضرت صلی الله علیه و سلم که مرد با طاعت جواب داد
ند ازند انت که عاقبت آن جواب ندازند که زنده آورد بگو شش خود بشنود
در حقیقت ایشان جواب سلام چیا میدهند لکن مسموع ایشان نمیشود و فی المواقف
اللہیتہ للعلامة الغضائانی من یقبل الی عالم البرزخ من المؤمنین یعلم احوال الالہیہ
غالباً انتہی یعنی مومنان در عالم برزخ اکثر اوقات احوال زنده پارامی دانند و
قال مجاہدان الرجل یشیر بصلح و کد فی قبر یعنی و مجاہد گفته است که مرد خوشحال
میشود در قبر بجهت شایستگی سپردن خود و فی جذب القلوب و یار المحبوب للعلامة المحقق الطبرانی
رج تمامہ اہل سنت و جماعت کہ ہم الله تعالی قطع میکنند بعبودیات مرہرہت را

در قبر خیا که در احادیث و روایات و تفصیلش در مابقی ذکر کردیم و قال ابن عبد البر
احادیث اسوال و عرض المقعد و عذاب القبر و تغیمه و زیارة القبور و السلام علیها و
خطابهم تحاطبه الحاضر العاقل و الله علی تحقیق بحیات فی القبر و دارد شده که بعد از
عود حیات در قبر بار دیگر موت عود میکند بلکه تنعیم قبر و عذاب آن تا قیام قیامت
ادراک می کند و شک نیست که ادراک مشروط است بحیات و لکن کفایت میکند
حیات جزوئی از اجزاء علامه قونوی تصریح کرده که احادیث کثیره دلالت
بر آنکه اموات ادراک و سماع حاصل است و عبد الرزاق با سند صحیح روایت می
کند که عبد الله بن عمر بن الخطاب علیه السلام چون از سفر قدوم می آورد اول قبرش را بلیف حضرت
صلی الله علیه وسلم میرسد و کلمات خطاب عرضه میداد و می گفت سلام علیک
یا رسول الله سلام علیک یا ابا بکر سلام علیک یا ایتاه و در مدح امام مالک
نیز این روایت مذکور است باید دانست که چون از مسئله اثبات سماع اموات بحث
حاصل کردیم الآن در مسئله توسل و استمداد و استعانت علی سبیل الاجمال شروع
میکنیم مخفی نگه اگر کسی بگوید که خداوند به تصدیق و بوسیله و بجهت جنات
مقبول صلی الله علیه وسلم و بوسیله حضرت غوث الثقلین قدس سره الغریز که ما هم به
و محققه صحیح در باب سماع اموات ما را عنایت کن این را توسل مینویسند و درین
توسل با نبیا و اولیا خلافتی واقع نیست و بطریق تبرک و وسه حدیث که از ان اثبات
توسل بگوید می شود مذکور میکنیم الحسن بن ابی سیرین و ابی سیرین و ابی سیرین و ابی سیرین
الصالحین من عباده خ یعنی دار جمله ادب و عاقبت که وسیله جود در قبول
و دعا بسوی خدا می باشد با پیغمبر ان اوست در وقت دعا

اموات را سماع
ادراک حاصل
است
همچون
توسل

بگویم که خدای عز و جل برکت پسران خود را عیسی را قبول کن و این
 قوم را از جمله مذوبات است و نیز از جمله اولاد و غایب است که توشیح جوید صاحبان
 از بندگان خدا و غرض از این در وقت دعا بگوید که دعا کنی و برکت بندگان صاحبان
 خود قبول کن و در ظرف جلیل مرقوم است آدریه که وسیله پکری طرف الله تعالی کی
 سائیه غیرین اوسکی کی نقل کی یہ بخاری اور بنزار اور حاکم فی کہا مولف فی کہ وسیله
 کرناستجات سی ہی کہ اذکر الفخر والعلی اور وسیله پکری سائیه تیکون کی یعنی
 سیدای انبیاء کی صدیقون کا اور علما کا اور شہداء کا نقل کی یہ بخاری فی وف
 صالح وہ ہی کہ قائم ہو سائیه اذکر فی کمال حق الله تعالی کی جیسی قائم ہوتا ہی
 سائیه اذکر فی حق بندوں کی کہ اذکر العلی انتہی اور در جذب اقلوب مسئلوست کہ
 فردی ضریر البشرین حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد و عرض نمود کہ یا رسول اللہ دعا
 تاخذ امتی حاجت من اغنیب کر و اند فرمود اذکر ببارت خواہی دعا کنم تا چشم تو
 کر د و اذکر اقرت خر ہی صبر کن کہ آن بہتر است برائی تو گفت دعا کن یا رسول اللہ
 فرمود ما وضو کند و این دعا خواند اللهم انی استاک و اتوج بالیک بنیک محمد
 الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربک فی حاجتی بدہ لتیسیہالی اللهم شفعی فی ہذا
 کفہ است کہ ہذا حدیث حسن صحیح عزیمت ہی نیز تفسیح آن کردہ باز یاد این
 کہ نقام دشت انتہی و در حلاۃ خندہ لایعنی علی اعدای ابن مریم مسئلوست رست اور
 صحیح سائیه مع کبیرین ہی کہ ایک انتہی فی آپ سی بین ماہونکی است دعا
 آپ فی اوسس و در کفہ نماز پر مدائی و در فرمایا کہہ اللهم انی استاک و اتوج
 الیک بنیک محمد بنی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی اللہ فی حاجتی بنی اللهم شفعی

کہتی ہی فوراً انکی انگلیں تار اسی کھل گئیں اور رسول صلی اللہ علیہ وسلم کی ہر ہڈی
 کی آونٹان و عاگوں آریا اور پور اپا یا انتہی وار سبکی مروی است کہ چون تو سبکی اٹھال
 صاحبہ با وجود آنکہ فضل ایشان است و بقصور و نقصان موصوف جائز باشد و در
 رحمت مستجاب مقبول کر و پس تشفع بپیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ مجب و محبوب او
 بطریق اولی جائز بود و فی تشفع العاضی مع فضل یوم ابو جعفر المنصور العباسی بموئیز
 مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال لا امام مالک رحم یا ابا عبد اللہ استقبلت
 و ادعوا تم قبول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال الامام لا تصرف و جبک عنہ و
 وسیلتک وسیلہ ایک آدم علیہ السلام الی اللہ یوم القیمہ بل استقبلہ و تشفع بہ
 فیشفعک اللہ انتہی و بروایت صحیح صحیح شدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در قبر
 بنت اسد و حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ در آمدند و فرمودند حق
 نیک و الانبیاء الذین من قبلی در نجات دہیل وضع است بر تو تسل بہر دو حالت
 نسبت با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حالت حیات و نسبت بانبیاء علیہم السلام
 بعد از وفات و چون تو تسل بانبیاء دیگر صلوات اللہ علیہم جمعین بعد از وفات جا
 باشد پس بسید انبیاء علیہ افضل الصلوات و کلہا بطریق اولی جائز باشد بلکہ اگر با
 حدیث تو تسل با ولیاء خدا نیز بعد از وفات ایشان قیاس کنند و در نیست مگر کہ
 دلیل بر تخصیص حضرت رسل صلوات اللہ علیہم جمعین قائم شود و این دلیل و اعلم
 کہ فی جذب القلوب و یار المحبوب یروی عن فضل الصیقین ابی بکر صدیق رضی اللہ
 عنہ انہ یجی عند قبر انبی صلی اللہ علیہ وسلم فقیول یا محمد انی اتوسل الیک کذا فی شرح
 الکامل الخیرات و اما انتفاع جستن با بر و اح کالمین از صحابہ و و وسطہ العرض کرد

ایشان است و تعالی و تقدس و تعجب کردن بجنبان ایشان باین طور که شما مقربان
 در کمال کمال استید بجناب حق تعالی عرض کرده فلان کار دینی یا دنیاوی مرا
 ایشان نمایند پس این استمداد بار و اح او بسیار است و آن مختلف فیهاست لکن
 واضح جواز است بشرطیکه استمداد در حق او روح تصرف اتم و علم شامل در
 کامل و دوسوی آن چیزیکه موجب شرک باشد اعتقاد نکند و اما استمداد از انبیا علیهم
 السلام پس خلافی در آن متحقق نیست قال الشیخ الاجل الدلوی مع فی ترجمه بشکونی
 کتاب الجهاد و اما استمداد باطل قبور منکر شده اند از بعضی فقها اگر انکار از جهت
 آنست که سماع و علم نیست ایشان بزمان و احوال ایشان پس بطلان او ثابت شد
 و اگر بسبب آنست که قدرت و تصرف نیست ایشان ادران موطن تا مد و کند بلکه
 مجبور منمنوع اند و مشغول باینچه عارض شده است ایشان را از محنت و شدت
 پس ممنوع است که این کلیه باشد خصوصاً در شان متقین که دوستان خدا اند شاید
 حاصل شود ایشان را از قرب و در برنج و قوت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات
 مرزبانان را که مسئول اند بایشان چنانکه در روز قیامت خواهد بود و چنانکه دلیل
 بر نفی آن و تفسیر کرده است بیضاوی کریمه و التنازعات غرقار الایة بصفات نفوس
 فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده می شوند از ابدان و نشاط می کنند
 عالم ملکوت و سیاحت میکنند بجلال و پس میگردند بشرف و قوت از مدبران ملکوت
 شعری چه میخوانند ایشان با استمداد و امداد و آنچه مامی فهم از ان این است که دعا
 محتاج فقری باشد دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجت خود را از جناب او و دعا
 و توسل میکند بر دعایت این بنوعی مقرب مکرم در درگاه و غرت و معنی می گویند دعا

سبب بیکت این پنج تو که رحمت کرد و بروی تو اگر ارام کرده و او را وظیفه و رسی ای و آری و آرد و گردان حاجت مرا که تو مصلی گری می یابند امیکنند این بنوع مقرب که اسی بنوع خدا و دی وی شناسا بخت کن مرا و بخدا که بدینست و مظلوم مرا و فضا کند حاجت من مرا پس معطی مستول و مامول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده و مدعا مگر وسیله نیست ایشان را بفعل و قدرت و تصرف اکنون که در قبور اند و نه در آن است که زین بودند در دنیا و اگر این معنی که در اعداد و اشیاء و ذکر کردیم موجب شرک بود بجا سوای حق باشد چنانکه منکر زعم میکنند پس باید که منع کرده شود و توسل طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات نیز و این ممنوع نیست بلکه مستحب و مستحسن بالاتفاق و شایع است در دین و اگر میکویند ایشان بعد از موت مغرول شده اند و پیرون آورده شدند از آن حالت و کرامت که بود ایشان در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و مجذب شدند بعلوم قدس و متهم که باشند در لاهوت حق پس این کلیه نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه فائده استمرار عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی را حالت مجذب و مشغولی ظاهر شده باشد که بجهت آن شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی در دنیا نداشته باشد که درین عالم نیز از تفاوت حال مجذب و بان ظاهر میگردد و نعم اگر زائر آن عتقاد کنند که اهل قبور و مقبره هستند و قادر اند بی توجه بخصرت حق و التجا بجناب سی تعالی بنا که عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند آنچه حرام و نهی است درین اربعه قبور مسجد مسلمان را و نماز بسوی وی و بر آن از آنچه نهی و نهی کرده است این اعتقاد و این فعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتباری

غادر و کسب هیچ از محبت و عاشا از عالم شریعت و عارف با حکام وین که این متعلق
 و این فتنه کمال و آنچه مرد و محلی است از شایع کمال شفا و از روح کامل و ستفاد از این خارج از حرم و کبر
 است در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که ذکر
 کنیم آن را شاید که منکر و متعصب بر اسودی کنند کلمات ایشان از روی مردی و
 در زیارت سلام بر موتی و استغفار از ایشان از اوقات قرآن است و لیکن درینجا
 بنی از استمداد نیست پس زیارت برای اعداد و بر موز و استمداد از ایشان هر دو
 باشد بر تفاوت حال از آنان و فردر باید دانست که خلاف در غیر انبیا است
 شد و سلامی علیهم اجمعین انتهی و فیض فی الترجمة فی باب زیارة بقبر و تحقیق ثابت شد
 است بیامات و حدیث که روح باقی است و او را علم و شعور بر آنان و احوال ایشان
 ثابت و ارواح کاملان را قری و مکانی در جناب حق ثابت چنانکه در حیات
 بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرف در احوال حاصل است و آن نیست که
 ارواح ایشان را و ارواح باقی است و تصرف تحقیقی نیست مگر خدا و غرض از
 همه بقدرت اوست ایشان فی اند در حلال حق در حیات و بعد از ممات
 اگر داده شود و مراد سی و پانزده بوساطت یکی از دوستان حق و مکانی که
 خدا دارد و در نباشد نیست چیزی که فرق کند میان حالت حیات و بعد از
 ممات و یافته نشدن است دلیل بر آن در شرح شیخ بن حجر کی در شرح حدیث
 اليهود و النصارى تخذوا قبورا بنیا هم مساجد گفته است این بر تقدیر است که
 کزار در بجانب قبر از جهت تعظیم و سی که آن حرام است بالاتفاق و اما اتحاد
 در جوار پیغمبری و یا صاحبی و نماز گزاردن نزد قبر و سی که تعظیم قبر و تعظیم

تقدیر
 روح
 در حیات
 و بعد از
 ممات
 و این
 است

قبر بکبریت جمعول عد و از وی تا کامل شود ثواب عبادت برکت قرب و پناورت
مرآن روح پاک الهی نیست در آن انتهی دنی الرسائل الغریبیه استمداد از اولیا
چنانکه در زندگی ایشان میکنند همچنین بعد ممات ایشان بکفند جائز است یعنی بتقلید
از ایشان چیزی استمداد نکنند و اکثر عوام همین قسم میکنند و در باب استعانت با
طلبه دین است افراط بسیار بوقوع آمده اینجاچه جهال و عوام میکنند بلا شبهه شرک
جلی است انتهی ایضا آنهاست از اموات خواه نزدیک قبور باشد خواه غائبانه شبیه
بدعت است در زمان صحابه و تابعین نبی بود لکن اختلاف است در آنکه این بدعت
حسنه است یا سیه و حکم مختلف میشود باختلاف طریق استمداد اگر استمداد باین طریق
است که یا فلان از حضرت حق تبارک و تعالی حاجت مرا بخواه و شفیع من شود
پس ظاهر احوال است زیرا که در صورت شرک نمی آید مانند استمداد از صلی الله
والتحاده حال حیات و اگر بفعول دیگر است پس حکم آن موافق بصورت خواهد بود و
فیها سوال بت پرستی مد و از بت میخواست عالمی منع کرد که شرک مکن بت پرست
گفت که اگر شرکی خدا داشته پرستش کنم البته شرک است و اگر مخلوق نمیدهد پرستش
نمایم چه گونه شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید متواتر آمده که از غیر خدا مد
مجویذ باز بت پرست گفت که بنی انسان نیکدیکر چه سوال می نمایند عالم گفت که
بنی نوع زنده اند از ایشان سوال منع نیست و بتان تو مثل کهنیا و کاکا و غیره مد
اند قدرت بر هیچ چیز ندارد بت پرست گفت شما که از اهل قبور مد و شفاعت
می طلبید باید که امر شما هم بشرک عائد شود و قصه هر چه مقصد و مراد شما از اهل قبور
بماند میمنت و مدد از صورت کهنیا و کاکا است بسبب ظلم هرزه قوت اهل قبور دارند

در حق دیگر میگوئی که بقوت باطن اهل قبور کشایش حاجات می نمایند میگوئیم بیا
 از زبان هم روای حاجات می شود اگر میگویند که بایشان میگویم که از خدا بخواه
 شفاعت بخوانید من هم از زبان همین هستند عا درم پس هرگاه که جواز است
 از اهل قبور ثابت شد پس بعضی مسایلیں الاعتقاد از پرستش سیلا و ستالی و غیره
 چگونه باز خواهند آمد جواب درین سوال چند جا اشتباه واقع شده آنچند جا
 خبردار باید شد انکاه بفضل الهی جواب ال خوبی واضح خواهد شد اول آنکه بدو چیز
 چیز دیگر است و پرستش چیز دیگر عوام مسلمین بر غلات حکم شرع از اهل قبور بدو چیز
 و پرستش میکنند و بت پرستان و دهم می خواهند و پرستش هم میکنند پرستش
 که سجده کند یا طواف نماید یا نام او را بطریق تقرب در دوازده یا بیج جانور بنام
 او کند یا خود را بنده غلامی بگوید و هر که از مسلمانان با اهل قبور این خرافات
 بعمل آورد فی الفور کافر گردد و از مسلمانان می برآید و دوم آنکه بدو خواستن و طلب
 میباشد یکی آنکه بدو خواستن از مخلوقی مثل آنکه از امیر و پادشاه و نوکر و کد و در هر
 خود مددی می جویند و عوام الناس از اولیاد عامی خواهند که از جناب الهی
 غلام مطلب را در خواست نمایند این نوع بدو خواستن در شرع از زنده و مرد
 جائز است و دم آنکه با استعلا آنی که خصوصیت بجناب الهی دارد مثل دادن فرزند
 یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و مانند این چیزهایی آنکه عا و سوال از
 جناب الهی در نیت منظور باشد از مخلوق در خواست نمایند این نوع مرام مطلق
 اگر مسلمانان کسی از اولیای مذہب خود خواه زنده باشند خواه مرده این نیت
 خواهد از دائر مسلمانان خارج میشود و بجای پرستان که همین نوع بدو خواستن از

باطل خود می خواهند و آن را جانی می شمارند و آنچه بت پرست گفت که من از بتان خود
 شفاعت می خواهم چنانچه شما هم از پیغمبران و اولیا شفاعت می خواهید پس درین
 کلام هم دخل تعلیس است زیرا که بت پرستان هرگز شفاعت را نمی دانند و ندور
 خود تصور می کنند پس معنی شفاعت سفارش است و سفارش نیست که طلب
 کسی از غیر خود بعرض و معرض ادا سازد و بت پرستان در وقت در خواست
 مطالب خود از بتان نمی فهمند و نمی گویند که سفارش ما بحضور پروردگار حل و علا
 نمائید و مطلب ما را از جناب او تعالی بر آید بلکه از بتان خود در خواست مطلب خود
 می کنند و آنچه گفته است که هر چه مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصد من
 از صورت کنهیا و کالکاست نیز خطا در خطاست زیرا که ارواح را تعلق با ابدان
 خود که در قبور مدفون اند الیته میباشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند
 و اینها از طرف خود صورت سنگها و درختان اختراع نموده قرار می دهند که صورت
 فلان است بی آنکه آن را تعلق بآن ارواح باشد این قرار و ادواتی است که
 اشریت آری حاجت روائی بندگان خلق اکبر از راه رحمانیت خود میفرمایند
 ای فهمند که از طرف بتان این فاعله جهل شد حق تعالی که عالم لغیب انخفات است
 حاجات بندگان خود را میداند و در زندگانی دنیا حاجت روائی منظور است از
 هر طرف که مطلب خود خواست مطلب ایشان را بایشان میدهند چنانچه پدر مشفق است
 نوزاد کنیز است میداند و قشکه از جدمسکار و وایه خیر میطلبد با و میدهد حال آنکه خدمتکار و وایه
 مذکور همچنین است بتان بلکه حال قبور نیز موافق قاعده اهل اسلام آنچه قوم شده که پس از کمال
 است ادا اهل قبور ثابت شده بعضی سلین ضعیف الاعتقاد از پرستش ستیلا و مسک و غیره بجا می آورند

پس بقدر میان شهدا و از اهل قبور و حشر و شقیلا و سانی بچند وجه است اول آنکه این
معلوم اند که صلحا و بزرگان بوده اند و سیلا و پسانی موهوم محض اند و جو و آنها
معلوم نیست بلکه ظاهر اخیال بندی این مردم است دوم آنکه سانی و سیلا بقدر
وجود آنها از قبیل ارواح غیبیه شیاکین اند که کبر بر اندازی خلق بسته اند اینها را
بار و روح طبعه انبیاء و اولیاء چه مناسبت نمود آنکه شهدا و از اهل قبور بطریق
که از جناب الهی عرض کرده و مطلب را بر آرزو پیوستش این چیز بنا بر عقاید و اعتقالات
و قدرت اوست که کفر محض است و ایضا فیهما شهدا و بار و روح بزرگان و دو قسم
مستحق است که با بزرگان زنده هم مانند آن بعمل می آید یعنی و عالمی ایشان را
اقرب الی الاجابة فهمید ایشان را واسطه در خواست مطالب خود سازد و
ایشان مرتبه بخیر تر و آلیت در ذهن خود نه نهند و مانند عیسا که پندار و در
جانب بلا اشتباه و قسمی است که توجه مقصود ایشان باشد و چنان پندار که ایشان
در دینیدن مطلب یا دادن آن متقل اند و مرتبه از قرب حق دارند که توبیر الهی
تابع مرضی خود تواند ساخت و همین قسم است که عوام به آن شهدا می طلبند
این قسم شرک محض است مسترکان زمان جاهلیت زیاده برین در حق ضمام خود عقاید
نمی شنند و آذاتجیر تم فی الامور فاستیعنوا باهل القبور حدیث نیست قول شرک
است و ایمان مستحق منها آذاتجیر تم فی الامور فاستیعنوا باهل القبور حدیث نیست قول شرک
و در آنها فاکر که اجتهاد کم و تلمذ و ائمن قدمات و هذا القول او شبهه متقول عن
جده متنب بن سعود و رفیان الثوری منها انکم اذا تجیر تم فی الامور الدنیویة و منها
بذلك تسلمکم فانظروا الی حال محباب القویة کف ترکوا الدنیا و مستقبله الاخرة و علموا

انکم انهم صارون الی ماصاروا و انهم العلم سبیل علیکم صعب الدینا و شداید باجملة نفس
 در معنی است و نیست استی یعنی از اجملة است که چون تمیز شوید بنظر ذوالاقل متعارفه
 و حلت بعضی شبیه و حرمت آن پس بگذارید چنانچه خود را و تقلید کنید به انما یکم و
 اندواین قول یا شبیه آن منقول است از عبد الله بن مسعود و سیان ثوری و از جمله
 که چون تمیز شوید در امور دنیوی و تنگدل شوید بسبب آن پس نظر کنید بسوی
 اهل قبور چگونه گذشتند دینار آور و آور دین باخرت و بدانند که شاهم روزی
 جایی که ایشان رفتند و این دشتن آسان خواهد کرد بر شما شداند دنیا و صعب
 آن شهر و دامن مرده بریزین همگی و اگر چه نیست بصورت زبان گفتار
 که زینهار بدینا و مال غنمه شوند چه خواهد بود بصورت گذشت بگذارش
 بگذار فی تمهید الاموات و در مکاتیب رشیدی مرقوم است استعدا و چند احتمال دارد
 اول آنکه مدو خواهند و روح کاملین امور حقیقی در اصل شکل داشته عاقد و
 آنکه موثر حقیقی ندانند لکن خیل در کارخانه حق تعالی و فائق آن باینطور
 که خدا بی تعالی بعضی امور را بطور ایشان گذشت است ایشان در دستان
 خود را نفع می بخشند و دشمنان و مرضیان ضرر می رسانند پس این هر دو قسم شرک
 اند سوم آنکه ایشان اصلا موثر ندانند بلکه موثر حقیقی محض حق تعالی را اعتقاد کند و
 ایشان اصراف و سطع بجناب الهی پندار و با اعتقاد اینکه چون ایشان وقت
 حیات که حالت تعلقی با امور بشریه می باشد از مخصوصان خدا بودند و عرض
 بجناب الهی متوقع قبول بود پس بعد ممات ایشان که حالت مجرد و تنزه از اوان
 بشریه است قرب ایشان بجناب الهی زیاده تر و چون سماع کلام احیاء در حق اموات

از این روایت صحیح ثابت است پس در حق کمالین بطریق اولی ثابت باشد برترین
 اگر بعد سماع تفسیر اهل حاجت مقتضای ترجمه یا نظر بر ادواتی که داعی و ملتمس است
 صاحب قبر حاصل است آن کامل شفع و ملتمس بجناب الهی شود و درین قسم و عاقبت
 نیست بشرطیکه مضمون ما چنین است که شما بجناب الهی شفع من برای امور
 این حاجت شوید و عموماً ملتمس باین طور مستقر باشد که سودای خدای جل شانیه
 این بزرگان یکسر موکبسی نفع و ضرر نمی توانند رسانند کار ایشان محض عرض بجا
 الهی است و این عرض هم موهوم است چه عرض ایشان بجناب ارحم الراحمین و قبول کرد
 حق تعالی عرض ایشان را ضروری نیست و درین لایق فرموده میرا راحت علی صاحب
 محدث شافعی و آیات جواز استمداد و ما یؤید و جمع کرده ام قریب است خبر کلا
 مرتب شده انتهی پوشیده نماند که از آیات کثیره و احادیث متواتره مستنباط
 جواز استمداد میشود لکن رد مالاختصار و خدا را عن الاسباب بر یک آیت و در
 حدیث اکثافیه و اما الایة نقوله تعالی و لا تقولوا لمن یقیل فی سبیل الله یموت
 بل احياء و لکن لا تشعرون بطور استدلال بر جواز استمداد این آیت بلکه حیات
 از نفس آنی به ثبوت پیوسته قائل بودن جمهور صحابه و تابعین با و را که و شعور و ادراک
 و بقای آنها بعد از موت و تقیید بر بنیادی مرقوم است و سابقاً تفصیلاً شنیده شد
 و ظاهراًست که این حیات نیست مگر روح شان را پس در امور متعلقه بروح
 از نفس احیاء باشند و شکی نیست در آنکه استمداد از احکام متعلقه روح است پس
 درین حکم نیز مثل احیاء باشند و در حالت حیات استمداد اقیاناستمداد ایشان
 بدعا و تعجب در جناب تعالی نزد این هم اتعاضی خوار و پس همچنین بعد موت دنیوی

این روایت صحیح است
 از کتب معتبره

شان نیز ممنوع نباشد و هرگاه باین دلیل استعدا از شهدا جائز شد از غیر ایشان نیز که
 باعتبار ایمان و تقوی و مجاهده و جهاد با نفس آماره باعتبار امانت مقتضیات قو
 بهیمیه در حکم شهدا بودند جائز خواهد شد چه که مدار استعدا و بر تقاضای مدینه و قرب
 منزلت او عند الله است و این معنی غیر شهدا را نیز حاصل میباید پس از غیر شهدا
 جائز باشد بگذرانی الرسالة القاسمیه و الاطاعت پس از آنجمله است حدیثی که مروی
 و ارمی ثابت شده قحط اهل المدینه قحط است دید افشک الوالی عاتشه حضرت الله عنها نقا
 انظر والی قبر النبی صلی الله علیه وسلم فاجعلوا فیہ کوی الی السحاب حتی لا یکون بنو من السماء
 بسقف ففعلوا فمطر و امطر اشد یذی الغنی قحط کرده شدند اهل مدینه قحط شدید شکایت
 کردند بسوی عاتشه داد و عاکند و علاج سازد پس گفت عاتشه حضرت الله عنها نگاه کنید
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم پس بگردانید در قبر شریف منافذ بسوی آسمان آنکه نماند
 میان قبر و میان آسمان سقف یعنی بر داری حجاب و سبب رفع حجاب میان قبر شریف
 آسمان آن باشد که این طلب شفاعت است از قبر شریف زیرا که در حیات آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم مستغاث میکردند بذات شریف و چون ذات شریف در پرده شد
 کرد عاتشه حضرت الله عنها که کشف کرده شود قبر شریف تا باران ببارد و کویا مستغاث
 بقبر و در حقیقت مستغاث و شفاعت بذات شریف و کشف قبر مبالغه است در آن
 پس کردند ایشان آنچه امر کرد عاتشه صدیقہ حضرت الله عنها پس باران داده شدند باران
 دادنی بسیار با آنجمله شفاعت حسن عاتشه حضرت الله عنها از قبر شریف و قبول اقبال
 شفاعت و ظهور اثر آن کرامت است بر عاتشه را و در حقیقت معجزه است مر آن صفت
 صلی الله علیه وسلم و خود کرامت اولیا و معجزه است پیغمبر صلی الله علیه وسلم بگذرانی

ترجمه مشکوٰۃ و تقریر استدلال بر مظلوب باین حدیث آنکه اگر استعجاب و غلظت شرک محض
 پس این غلظت در صورت استعجاب از قرآن صلی الله علیه و سلم زیاده ترست زیرا که از
 عوام کمان تصرف آنحضرت در کائنات نسبت با اولیاء الله قریب الوقوع است چون
 ام المؤمنین الله عنہا این غلظت را درجه اعتبار است که در مردم را امر با استعجاب
 از قبر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمود پس استعجاب از قبر را اولیاء الله که
 شرک دران صنیف ترست بطریق اولی جائز باشد بکذا فی الرسالة العاسمیه از سید
 است حدیثی که در حصن حصین مذکور است و او را ادعونا فلیقل یا عباد الله عینونی
 یا عباد الله عینونی یا عباد الله عینونی و ذلک یعنی و فتنه که بخوابد باری برای گرفتن
 و ابد یا مطلقاً پس بگوید سه بار ای بندگان خدا یا اری کنسید مراد مراد از عباد
 رجال الغیب یعنی ابدال اند یا ملائکه یا اجنه یا ارواح اولیاء و تحقیق تجربه کرده
 شده است این نتیجه طبرانی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثابت شده و اذا ضل احدکم
 او را ادعونا و موبار فیس یس بها ایس غلغیل یا عباد الله عینونی یا عباد الله عینونی
 لعینہ فان سمعوا و الا تروہم و در ظفر حلیل مرقوم است فرمایا ای آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم فی کتب کونی چه چیز گم گری یا چاه بی بد و در حال یہ کہ وہ ایسی زمین میں ہو کہ
 کوئی ایس و نشین او سکا این زمین پس چاہی کہ کہی یا عباد الله عینونی پس الله تعالی
 بخندد پس کہ تم نہیں دیکرتی میر کہ شاہ فی بعض علما ثقات سی نقل کیا ہی کہ یہ حدیث
 اور محتاج ہیں طرف ایک تمام مسافر اور شاخ سی روایت ہی کہ یہ مجرب ہی اس مقدس
 او زمر و یک ہی ساتھ اسکی مستح معقود پر کذا ذکر الفخر العلی انتہی و طریق استدلال
 بر مظلوب باین حدیث صاف لائح و روشن است احتیاج ذکر ندارد و در اینجا خدشتہ

اینست جواب تقریرش آنکه تقدیم منقول بر فعل در کرمه و ایماک مستعین که مفید خصما
 است اول دلیل است بر امتناع استعدا و استعانت از اراد و اح کالین لکن در دنیا
 لذلک الاختصاص تقریر جواب آنکه مراد از استعانت مختصه بذات او تعالی که معین
 با حقیقه مستعان حقیقی است استعانت مستقله کامله است و در این مختصه استقلال استعانت متوهم
 است و نه استقلال الاستعان به و از همین پیش است استعانت برای دفع امراض
 با دویه و برای دفع تشنگی آب و استعانت برای تعلم حکام دین و تهذیب نفس از دنیا
 میلهیم السلام از اولیا قدس سرار هم بلکه اگر امان نظر بکار رود و شکار باشد
 که اینهمه استعانت های ناقصه عقیده غیر متقله شیون و اطلال استعانت مستقله
 هستند و مؤید اوست آنچه در تفسیر شرح الغیر مرقوم است در اینجا باید فهمید که استعانت
 از غیر بوجهی که اعتماد بر آن غیر باشد و او را مظهر عون الهی ندانند حرام و اگر التماس
 محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بکارخانه اسباب و
 او تعالی در آن نموده از غیر استعانت ظاهری نماید و و از عرفان نخواهد بود و در
 نیز جانزور است و انبیا و اولیا را این نوع استعانت از غیر نموده اند و در حقیقت
 این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لا غیر انتهى نزد او تحقیق
 مقام آخر و در بعضی تفاسیر معتبره مرقوم است که قول او تعالی ایماک بعدد عقیده
 جریان میکند و عقدا ایشان است که بنده هیچ خدای نازد و فعال و حرکات از و
 بلا اختیار مانند کار و چوب و سنگ صادر می شوند و ازین اعتقاد فاسد لایزال
 می آید ابطال شرائع و سد ابواب تکلیفات مع انها مفتوحه الی یوم باعه و قول او
 و ایماک مستعین و عقیده قدریان می نماید ایشان عجمی دارند که بنده اختیار تام دارد

و اعمال و عرکات از بند بایجاد و صادر می شوند و ازین عقاید لازم می آید شرک صریح
 در کارخانه خدائی هو تعالی عما یقول الظالمون سلوک کبیر اوحی دینی نصیب است و حجت
 است که از اثر اوطاف و تفریط بد اهل دور اند و سلوک صراط مستقیم ملحوظ نظر دارند پیش
 که جنس ترا بندگی می کنیم و خاص از تو مددی خواهیم و تو بنیت از قومی جوئیم و اما
 حجه الاسلام امام غزالی رحمه الله گفته هر که بوی و حالت چنانست تبرک جویند بعد از نماز
 نیز بوی تبرک و استعاضه گیرند و در تنه الوابین انکسار الکبری مرقوم است من تبرک کما
 فی حیاته تبرک بزیارت بعد وفاته بعضی از شاخ عظام رحمه الله گفته اند که یا فتم حار
 از او بیا که الله که تفسیر می کنند و در قبور مثل تفسیر ایشان که در حالت حیات و
 در شهادت از یاد ازان و مقصود حضرت بلکه آنچه خود دیده و یا گفته بیان نمود و یکی خوش
 تیج معروف کرخی رح و دوم شیخ محیی الدین عبدالقادر رح و جبه عقب محیی الدین رح
 افاده فرمودند که یک بار از سیاحت بازگشته روی بجنب بغداد دهمتم ناگاه در راه
 شخصی چون مرغی تنه بزرگ کا و رو من آورد و دیدم چون نهال خشک سال
 من از پا درآمد و گفت یا سید مراد بخت رحمت نشان و ازین چشمه حیوان بر من
 بنشان این ابنشادم بر نوعی مانم در همین بخله چون شاخ نورسته گل گل تبرک گفت و گفت
 می شناسی گفت نه گفت دین بد تو ام که بدین حالت رسیده ام خدا مرا تیر زنده کرد
 و بر تنه اولی رساند فانت محیی الدین او را همانجا که دهمتم و روی بجنب مسجد جامع
 آورد و پا برهنه بودم مردی ثعلب پیش من آورد و گفت یا سید محیی الدین بعد از
 مسجد درآمد و دو کانه غار کنی او دم چون سلام دادم مردم بر من هجوم کردند
 لقب مرا خواندند اگر چه پیش از من کسی بر این لقب نخوانده بگذاری ان الله یخلفه الله و ابهر

من انی نصیب است و حجت
 است که از اثر اوطاف و تفریط بد اهل دور اند و سلوک صراط مستقیم ملحوظ نظر دارند پیش

۱۷۷
 نسخہ الہدیین یوسف رم مصنف کتاب ہجۃ الاسرار در مدح حضرت قدس سرہ و قصیدہ انشا
 تبرکاً چند ابیات آن را درین مقام مع ترجمہ اش کہ از اخادث شیخ محمد عثمان بن شیخ
 فاروق بن شیخ الشانخ شیخ محمد حشمتی کشمیری رح ترجمہ رسالہ زندہ الآثار منتخب ہجۃ
 الاسرار است نقل میکنم مشہر عبدلہ فوق المعالی رتبہ ہوا لہ المباحد و الفخار والاخر ہوا
 یعنی حضرت شیخ بندہ است از بندگان کہ او راست مرتبہ بالاتر از مراتب عالیہ کہ در
 درک مردم نیاید یعنی مرتبہ فوق مرتبہ ہوا جان مراتب بلند است کہ دیگر اولیا پسند
 ہوا و درست بزرگ ہوا و درست نامش بسیار یعنی مراتب فخر بسیار دارند و لہ الحقائق
 والطرائق فی الہدیٰ و لہ المعارف کالکد الکب تر یعنی او درست حقائق و راہ ہا در
 یابی و او درست معارف مانند ستارہ ہا کہ روشن میشود و پیشان سہلۃ شاخ
 انبیس در مقامات سلوک و سہار دلالت صہالت دارند و برای ستر شدن
 قانون می فرمودند و لہ الفضائل و المکارم فی الہدیٰ و لہ المناقب فی المحافل تنشر
 یعنی او درست شرف اوصاف و مکارم و راہ یابی و راہ نمائی و او درست منقبت ہا
 بکلمات کہ در مجالس اولیا و ملائکہ مذکور می شدند و لہ التقویٰ و الاعتبال فی السلی
 و لہ المراتب فی النہایۃ کثر و او درست تقدم و پیش دستی در علوم مرتبہ و او درست مرتبہ
 نہایت سلوک کہ بسیار اندشہ غوث الوری غیث الذی نور الہدیٰ بدر الدجی
 بل انور یعنی مجاہد بلائی است و مشرف بمرتبہ غوثیت باران جود و عطاست نور
 رہنمائی است ما متاب شب چہار دہم است برای رفع تاریکی حرمان و بعد و آفتاب چہار
 است در کمال روشنائی بلکہ روشن تر از آفتاب است بانی علاہ مقالہ المخالف
 مسائل الاجماع فیہ بطریق یعنی نیست در بزرگی آن حضرت قدس سرہ هیچ مخالفی را

گفتگوی پس مسائل جماع مدوی نوشته می شود یعنی بر بزرگی و عظمای شان شخصیت

اجماع ناس مقدسه و مؤرخ عقیل چهارم شیخ حیات رحمة الله فی القلاد لابن حجر المکی اعلم
لم نزل العلماء او و احباب بر ورون قرانی طیفه فی ترمولون غده فی قضا و اجیم و منهم الامام الشافعی
رحه قال انی ابرک بابی صیفه رحه داتی الی قبره فاذا عرضت لی حاجه صلیت کتفین

سالت الله تعالی عند تقفنی سر تیایم فی در طلاء ابن حجر مکی مرقوم است که عظاما

و صاحبمندان همیشه زیارت قبر امام عظیم ابو حنیفه می کنند و برای بر آمدن مطالب خود

وسیله می جویند نزد قبر شریف وی و امام شافعی رحه نیز از جمله آن متوسلان هستند

و فرمود امام شافعی رحه که بابرکت میجویم به امام ابو حنیفه و می آیم بسوی قبر و

پس پیش می آید و حاجت دو رکعت نماز نفل بکزارم و از خدا غرض طلب خود

میخواهم نزدیک قبر شان پس بزودی بر می آید طلب من مخفی نماند که اینجا بود

روایت که مشتمل بر تعلیم و علوشان امام عظیم رحه است مذکور میکنم که حقیقه را از ان بر

دست دهم پس بدانکه در خزانه اکر و ایات مذکور است عن خلف بن ایوب البخی رحه

قال ان الله جعل العلم بعد نبیه فی صحابه ثم بعد هم فی التابعین ثم بعد هم فی ابی حنیفه

رحه و صحابه فمن شایطین من شایطین خطی اثمی یعنی الله سبحانه و الا اعلم را بخدا

رسول مقبول صلی الله علیه و سلم عنایت فرمود و باز با صاحب شخصیت باز با تابعین باز

ابو حنیفه و یاران او پس هر که خواهد راضی شود باین تقسیم علم و هر که خواهد

ناخوش شود از این تقسیم و قال الامام محیی الدین النووی فی روضة الطالبین

اننا کما کما جمعین ان الله جعل العلم فی کل زمان و مکان و فی کل امة و فی کل شخص

یعنی مردمان اتفاق کرده اند بر آنکه درین وقت کسی مجتهد نیست پس اگر نسخ کنیم

فصل فی
تعلیم
و تعلیم
و تعلیم
و تعلیم

تعلیم مجتهدین گذشته بر اینست بگذاریم مردمان استیج و سرشته و قال النعام النودی فی
الاسماء واللغات کان فی زمنه اربعة من اصحابه انس بن مالک و عبد الله بن ابی اوفی
و سهیل بن سعد و ابو الطفیل و فی معدن الیواقیت الملمعة ان ابا حنیفه رحمہ قصه الغزاة
فی اول الامر و لبس الصوف و صرف وجهه عن الخلق و توجه الی الحق سبحانه و تعالی
فرمى النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی المنام قال لیا ابا حنیفه ان اللہ خلقک لتجی سنتی و
تنتشر فی الناس و لا تقصد الغزاة یعنی امام عظم ابو حنیفه رحمہ اولاً ارادة کوشه نشینی
منوذر و لباس کلیم پوشیدند و از مخلوقات اعراض کرده بسوی حق جل شانہ
متوجه شدند پس در خواب دیدند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را که میفرماید ای ابو
حنیفه تحقیق پیدا کرد ترا خدا تعالی تازنده کنی طریقه مرا و مشهور نمائی آن را میان
مردمان و قصد کوشه نشینی کنی و در غایتی الکلام مذکور است کہ حضرت امام سید
با عترت اکابر شافیه و اطهار علمای امامیه مثل جلال الدین سیوطی و خضر بن علی
المشہدی و توضیح انور باجج الوارده لدفع شبه الاغور مداح ابو حنیفه مستند و
کفته اند کلهم عیال اہل حنیفه رحمہ یعنی جمله فقہا محکوم وزیر دست اویند و بسیاری
اوصاف جلیله او علی ماز و اہ بعض الثقات و در سلک نظم کشیده کہ از ان جمله
شعر قدیران البلاد و من علیہا امام السلیین ابو حنیفه آیات و شہاد و فقه
کآیات الیزبر علی الصیقة و اما ما صار فی الاسلام نوراً ایئذا للرسول للحنیفة
و ما بالمشیقین لظہیر ما لا بالمغربین و لا بکوفه فتاہتہ فی الزلزال شعری می الامام ابو حنیفه
البانی کہ کان الامام ابو حنیفه من اربع الناس اعلم الناس و عبد الناس اکرم الناس اکرم اصحابنا و
عزیزنا و انما لیس فی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تحقیقات الرفیعة ما اثبات الاستدلال و حجب الکمال

بالمسلمين خاتمة انتهى ذى شرح الصدور واما ما أخرجه ابن أبي عمير عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا دخل المقابر قال بسلام عليكم ايها الارواح الفانية والابواب البالية والنفوس النخرة التي خرجت من الدنيا اللهم ادخل عليهم روضة منك وسلا ما فانه على ضعفه سنده ما دل بان المراد بفساد الارواح فسادها عن الاجابة المشاء انتهى وقال الحنفى الدهلوى رح في شرح المشكوك قد ثبت في الدين ان الروح تابقية ولها علم وشعور بالزاترين ولا رواح الكمل قرب مكان من جنات الحق تعالى كما كان في غير كبحق واتم من ذلك انتهى فكل مكان اقرب عند الله زلفى يكون قوه حياته في البرزخ اقوى من حيوته في الدنيا في تربت بعض اثارها وظهوره في شعرا رايكس بركت نرديك تر باشد نردبارى تعالى از روى قرب و منزلت قوسى تر خواهد بود قوتى و برزخ ايجادى و بنا بر اعتبار مرسد بعضه اثار و ظهوره في الكمل عند الله تعالى الاممى من اهل اومى و بعد الاينى الاخر فانهم ايضا يتعاملون بالحيارة معاملت الاحياء كبحيت بعد احرام محاور و فى الصباح واداء الصلوة و المكالمه كما وقع فى ليلة الاربعين من ذى الحجة ههه نرد خداى تعالى در غت و مرتبه نعيم خبر عليه صلوة و الشنا هستند و بعد آن ديگر اينها عليهم تسليمات اند پس تحقيقشان زنند اند مىکنند باز نردگان مانند معاملت نرده باز نرده مانند حج کردن خانه كعبه او ما الله شيرفا و خواندن نماز و كلام کردن اينها عليهم سلام بار رسول مقبول صلى الله عليه وسلم بخدا واقع شده و شرب معراج و تفصيل اين مقام در رساى معراجيه معينه بايد کرد و خوشا للاطباء ان نرد نموديم و بعد هم ابراهيم بن عليا صلى الله عليه وسلم فانه و در و بالروايات اجميده ان نرد مرقعة فى الجنة كما يكون للاطباء فى الدنيا يعنى و بعد از اينها عليهم السلام

و بعد از اينها عليهم السلام

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چه از روایات معتبره و چه
رسیده که برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بهشت جایگاه
مرتبه برتر از جایی که در دنیا و بعد از شهادت تا بهشت می رسد و قوی حکم الکرمه و لا یست
قلو الا لایه و بعد از امیرالمؤمنین اند که ایشان روزی داده می شود چه در
او تعالی و لا یستحق. لکن الا لایه در آن نفس صریح است و تفصیل این مقام سابقا
مذکور شد فاذا ثبت حیات و ولایه الکرام البررة فی عالم البرزخ مثل حیات الانسا
فی ترتب بعض آثار یا یعنی پس چون ثابت زندگیشان در عالم برزخ مانند زندگانی
در دنیا در مرتبه شدن بعضی علامات آن عالم انهم كانوا فیها قادرین علی انجاح ما
المطلب منهم بالمداء الی الله و البصر الی جانب کما فیل مسحر او یازار است قدرت
از آن تیر تیر باز کرد و از زوایای پس بدانکه آنها در حالت حیات و دنیا قادر بودند
بعنایت او تعالی جلوت قدرته بر و اگر در مطالب التجا کنندگان بسوی آنان
بدعا کردند و عاجزی نمودن بجناب خدا می تعالی و تقدس فکر ابعاد الاستیال
ماده الدار الی عالم البرزخ فان هذه القوة لا تنقص بل تشبه بما رقیتم عن غیر الدار
الفساده و تجرد هم عن لعلق الماده و و نوهم من حضرت الحق و تشبه بالملک الا
بالتشبه به یقدرون علی فاعال كانوا قادرین علیها فی مال یحق فان التشبه
عجیب فی الاعطال لاحد ما حکم الاخر یعنی پس چنین بعد از انتقال ازین داریانی بسوی
عالم برزخ پس تحقیق این قوت در اینجا کم نمیکرد بلکه در مرتبه می شود و بسبب جدا
شدن ایشان ازین داریانی و جدا شدنشان از تعلقات مادی و نزدیک شدن
اینها از خدا تعالی و مشابه گردیدن ایشان بدانکه پس بسبب همین مشابهت

مستحق شوند بر فعلها اینکه قادر بودند بر آنها در زندگی دنیا پس تحقیق بر این شبهه است تا میری
 آفتاب و خورشید حکم شبهه به شبهه الا تری ان بحضرت علیه السلام المثلثه بالملکة
 النورانية عن ائمة الناس نزول الفیض والبرکات بوسیطته فی العالم فصار علمه حجابا
 لکنه افعال مخالفة لافعالنا وموافقة بافعال الملائكة یعنی ایامنی یعنی که حضرت علیه السلام
 هرگاه مشابه شدند با ملائکه در غایت شدن از چشم خلایق و فرو آمدن فیض و برکات
 بوسیطه ایشان درین عالم پس کردید علم حضرت خضر علیه السلام منغایر بعلم ما و فاعمال
 شان مخالف بافعال ما و فاعمال ایشان موافقت پیدا کرد و نه با افعال ملائکه چنانچه
 واروست در حدیث صحیح هرکه مشابه شد بقومی پس آنس از ان قوم است فند و وجه
 اثبات قدرتهم بعد الموت علی ما و عینا و شش مع و اما اثباتها بحسب الکشف فیما
 ایند قال ارباب الکشف والعرفان ان ارواح الکلمة تخطف فی سلک الملائكة المتفرجين
 و تصیر کثیر و مجتبه به تعالی منطلو انهم بنظر العناية یعنی پس اینهمه که مذکور شد و جهت
 برای دعوی اثبات قدرت کاملین بعد از موت موافق شرع شریف و اما اثبات کردن
 شد در حق کشف پس این نیست که افاضه فرمودند از کشف و عرفا که ارواح عینین که بشیرند که در وقت کان
 و میگردند به جهت کثرت عشق بخدای غرور حیل که او تعالی در حق ایشان نظر عنایت و رحمت
 متوجه میکند کما بعدی لمخصوصه لسلطان الکرام المحررین بان یومروا بالامور العظيمة فیما
 احکیم بالامور الخفية فتمثل کما امرت و لا یكون لها الخيرة مانند غلامان مخصوصان و شاهان
 بزرگ که سرور دارند بر ای اینکه حکم کرده شوند بکارهای عظیم پس حکم می فرماید
 حکیم مطلق ارواح را با امور کلان پس ایشان در ان اولی فی الفور بجامی آید
 دینی باشند خدایا بری تا خلافت آن کنند مثل حل الکلیة و الوفا من حضرت الغیر

اجمار و القایه فی نحو و ادب و الاخیار و القادح من المصائب اشاد الکبار و
 عظیم علی است از مانند برداشتن طمینان از بارگاه سلطان حقیقی و
 آن در ولایتی کان نیک و زما کردن دوستان خدا از مصیبت های سخت
 التجارب فنیقل کثیر من العتلاء ان بعض الفیوض کان باریا من اکثر قبور الغرابة
 من بعضها بعض الاسباب جاری من بعضها الی ان من بجاتیه فیضها فرا رسید
 جهالیکه قدس سره فی کچو پیشی الیه المسوسون و یقینون مجادین له ایام حدیده
 فیبرون باذن خالق الارض و السماء و یرجعون برار یقنی و اما اثبات قدرت کتب
 تجربیه پس بیانش آنکه اکثر عتلاء قتل کردند که بعضی فیض از اکثر غرایز بزرگان جاری
 بود پس موقوف شد فیض از غرایز بعض بزرگان و از بعضی غرایز هنوز در وازه
 فیض مشغوع است چنانچه از غرایز بارک حضرت سید شرف جهالیکه قدس سره تا اندیم
 بسیار فیض جاری است چه جن زدگان آنجا میروند و چند روز در آن مقام تبرک است
 می کنند پس صحیح و سالم می شوند بحکم پروردگار جلالت قدرته و در پنجشنبه
 است بیل ایشان تقریرش آنکه عارفان حق بر قسم اند اول مستغرقین دوم غیر مستغرقین
 سوم متوسطین و میان این هر دو پس کسانیکه در حالت استغراق وصال یافته جلالت
 کردند استمداد ایشان محال چه که از خود محو اند از غیر مستغرقین البته استمداد و استعانت
 مقصود است و متوسطین بر دو حال اند اگر در ابتدای مقام وصال مستغرق شده و
 کردند پس حال شان مثل مستغرقین تصور باید نمود و اگر در انتهایی مرتبه وصال اینها
 را کیفیت استغراق حاصل شد اول استمداد ایشان طریقی است و آخر موقوف و تحقق
 این مقام بدون اطلاع بر اصطلاحات حضرت صوفیه قدمت است بر هم و بغیر از آنکه

در مقام استغراق

انما مات اربعه پس مجال فمن شاء اطلع على حقيقته بحال فليس من الجاهل بل من المفسر فلهذا
 قد ثبت الرد لمذهب الوهابي الذي يقتضيه انما الاستغناء من الاموات
 انما ان بعضهم كالاجار في قوق الحيوه وكالملاك في الافعال فهم قادرون
 قد اراد الله تعالى على انقاذهم عن المهالك كما كان يسوع منهم في حاله الحيث والاروه
 شئ من ادله الشرع بل تثبتة يعني وارثين مقام مردود شد مذهب وهابي كه عقايد
 كه صلاستمداد از اموات درست نيست چرا كه ما ثابت كرده ايم كه بعضي از كمالين بعد
 انتقال از اين دار فاني مانند زندگانند در قوت و بعضي از ايشان مانند فرشتگان
 اند و در صفه و افعال پس قادر حقيقي اوشان را قدرتي عطا فرموده كه سبب
 حاجتمندان بطلبان از مهلكه ما نجات ميدهند چنانچه در حالت حيات نيز هميشه
 قدرت اوشان را از بارگاه سلطان حقيقي عنايت شده بود و در دنيا كنند را
 همچو دليل شرعي بلكه ثابت ميكند و اند او را و اما من يعقدهم موثرين في الاموات
 حقيقه فلم نزاع لنامعه في كونه مشركا فاذا دريت هذه الادله حق الدرايه لا تقضي
 لك ريبه فيما وعينا من اعانة ارواح الكالين بعد مفارقة البدن على سعا فام
 المبتحين اليهم بقدره الله واذنه يعني كسيكه اعتقاد نمايد كه ارواح كمل در انجا
 و نقصي از انها كمال مؤثر حقيقي و قادر تمامند پس بلا شبهه آن كس مشرك است
 همچو نزاع و گفتگوي در مشرك بودن انويت پس عقلا و نقلآ و تجربه استمداد
 بر روا كردن حاجت بطلبان بقدرت و حكم او تعالى جلت قدرته شهودت و في
 ترجمه كقوله الشيخ الاجل مفتي الديار مصره امام شافعي رحمه الله است كه
 موسى كاظم ترايتي مجرب است مرا جابت و عار اچه آن مقام بقر كه مبط بر كات و نوار

پس از آنکه در طلب تصدیق و اثبات آنی الترحمة المذكورة سید احمد بن
 که از اعاظم و مشایخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابوالعباس خراسانی
 که از اعیان شیعیان است با من گفت که من میگویم که اگر در کتاب ابو جعفر
 شیخ ابوالعباس بر حرکت نعم زید که دسی و رباط حق و در حضرت اوست و نقل
 ازین طائفة بیشتر از آن است که محصور و محبوس کرده شود و یافته نمی شود و در کتاب و
 واقوال سلف صالح که مخالف این قول باشد در دین را بکلم ازینها اثبات نمی
 می شود و کما در بیت تفصیل آنرا و فی المرقاة شرح الحشک لمولانا علی القاری علیه
 السلام رحمه الله الباری لهم فی برار خیم تصرفات و برکات لایحسی صدفا و لایحصر یعنی مزارع
 کا ملین عارفین در عالم برزخ تصرفهای فراوان و برکتهای بی پایان ثابت است که
 انفاص العارفین تصنیف حضرت مولانا شاه ولی الله محدث و ملوس قدس سید
 که از ذکر استمداد های ایشان و پیران و استاد ایشان از قبور مجامع النور
 اند پرست ملاحظه باید کرد و طریق مستقیم باید ورزید و از راه مجادله اعراض باید نمود
 و او انصاف باید داد و در اینجا چند حکایت از آن یعنی از کتاب انفاص العارفین
 میگرد و تا اهل حق را مرتبه حق یقین بلکه عین یقین دست دهد پس بدانکه شاه صاحب
 مدوح در کتاب مسطور میفرماید که چون بن فقیر زیارت بدین نموده و بقدر طبع علی
 صاحبها صلوة و التیمه رسید و مدتی بر قبر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم متوجه
 مراتب جذب و سلوک همه از اوست اما انتباه در نظر آن حضرت صلی الله علیه و سلم علی
 انگاه من بن فقیر را بزرگی و حکیم طلب ساختند و طریقه حقیقت فرمودند و آنچه در علم
 مشکلات و شتم پرسیدم جواب با حصول ظاهر فرمودند اگر آن چیز را در رساله فیوض

تصنیف
 تصنیف
 تصنیف

پس از آنکه آمد بحیث خوف الطالب در شرح فخرانی ذکر کردیم و بسیار بطریق دیگر سالها در آنجا
بودند و نیز در آن مرقوم است که حضرت شیخ ابراهیم کروی قدس سره عالم بود عا
الم از فقه امام شافعی و حدیث و عربیت و در هر یکی از این فنون تصانیف دارد
از قریب دو سال در بند اساکن شد و طالق ذوق از آنجا اخذ نمود و در امام آقا
ر شام بروج پرتوج حضرت شیخ محیی الدین عربی قدس سره متوجه شد تا مطلع شود
بر آنکه غم سفر در آن وقت کنیانی شیخ مدوح را در عالم رویای ضاقت دید که غما
زیا پوشش آواز با پوشش حضرت ابراهیم کروی روح دور می کنند و نیست که با قاف
ی سفر نمایند و غیر حضرت شاه صاحب مدوح در کتاب مذکور ترقیم فرموده اند که حضرت
مولانا شیخ عبدالرحیم قدس سره چون نزدیک قبر مدوح می شیخ محمد قدس سره
نشستند میفرمودند که روح ایشان در نماز من اقتدا می کند و از من استماع مینماید
و نماید یکبار باین فقیر متوجه شدند و بعض معارف فرمودند و نیز حضرت ایشان میفرمودند
در بلده بهر تک بتفرج بر آدم چون ماندکی راه و حرارت آفتاب حساس کردم
بقبره در آمدم تا آنجا می استراحت کنم مجبور در آمدن محسوس شد که در آن قبور
شی عظیم شعله می زند و کرمی آن بمن جو گرفت یاران گفتند از اینجا رو بردار
این مقبره با قش مملوست و نمی پذیرم که آنجا مسلمانی باشد پس در آن صحبت
ماضی بود تعجب کرد و گفت بچه طریق معلوم کردید که تقیم بطریق کشف عرفان کردیم آنها
بنور سلیمان نیستند جو گیان اند که زنده در کور رفته اند و مردم بقبر آنها را می
بنور سلیمان ساختند و فی القبول اجل فی ذکر آثار الولی حضرت مولانا شاه ولی الله
محدث دهلوی رحم روزی در مرض موت خود بحضرت مولانا شاه عبدالغیر قدس

سره الغریز فرمودند که حضرت قبله گاه ما چون الدین عالم اشغال نمودند عمر باسل
 و میانه اهل انجلی یعنی برادر خود بسن یسوع الدین بود پس نابره فرار شریف
 اوقات متوجه بر وحایت شان نمی گشتیم پس راه حقیقت پرماشاده شایسته
 غزیری بخدمت حضرت شاه ولی الله قدس سره ذکر کرد که بزیارت عتبات بزرگا
 و قبور ایشان می روم و در بعضی مقابر انس و سکون و راحت و آرام و در خود
 ادراک می نمایم الا در روضه شریفه حضرت سلطان نظام الدین قدس سره که اثر حقی
 یافته نمی شود سبب آن در نمی یابم امیدوارم که حضرت افاده فرمایند و برین
 آگاه گردانند حضرت ایشان فرمودند که بعضی ملکین ارواح ایشان از قیود بشری
 خلاص شده و از آلائش مقتضیات جسمانی پاک گشته متوجه ایشان بسوی ذات سجد
 بی نشان صرف است پس سیکه بزیارت قبور ایشان رود البته بحال او هیچ تغیر لا حق
 مثل شخصی که داخل آینه خانه شود بچهار طرف که می نگرند خود را بیند و بغیر خودش چیزی
 بنظر نمی آید حضرت سلطان اشباح قدس سره از جمله این طایفه اند و بعضی اهل
 ولایت که ارواح ایشان از ان قیود مجرذ گشته اند و متوجه ایشان بالکل بجای
 اطلاقی نیست ازین جهت التفات ایشان بخوبی از انجا مناسب بسوی زیارت
 کنندگان واقع میشود و تاثیر آن التفات ایشان در خود با حساس می نمایند و حضرت
 مولانا شاه عبدالغریز قدس سره الغریز در تفسیر مستح الغریز و در رساله روز و بالی
 و در جواب تنقیدها غیر عیدیه با تم وجه تصریح فرموده اند که اموات را شعور و سماع
 بلا ارتباب محال است و نیز ترضیص فرموده اند که استمداد از ارواح کما یلین بطریق
 مظنه شرک در ان نباشد و رویت و توضیحش در مابستق ملاحظه باید کرد و حضرت

در بیان تکلیفین درین باب ذکر ما نوشته اند و تصریح فرموده اند که سماع و شهادت اگر باطلی

و مبتدع و ضال است لغو و بانه من شد و درین فناء و سیات الهی ما را رها سازد

بنا بر این است که معنی المنکرین سماع الاموات و الاستیذان عن ارواح الکاملین باین معنیست

خیر ما نحنین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و الضابطه و السلام علی رسول الله و آله

الطاهرین و صحابه الایحسین غایب است مباد که در آیات این شرح از صحبت موقوفه و در

مانند تفسیر کبیر و تفسیر مدارک حسینی و نیشاپوری و معالم التزیل تصنیف امام بقوی

و تفسیر احمدی و موضح القرآن و فتح الرحمن و تفسیر میثاقی و مشکوٰۃ المصابیح و مرقا المفاتیح

و حسن حصین و ظفر جلیل و شرح مصابیح تصنیف امام نووی و عین العلم و شرح ان تصنیف

ملا علی قاری و شرح سفر السعاده و ترجمه مشکوٰۃ شریف و مواهب لدینیہ و صحیح بخاری

و شرح مقاصد و شرح طوابع و شرح عقائد و تصدی و شرح مواقف و شرح الصدور

شرح عقائد نفسی و بحر الرایق و شرح الاسلام و بنایه شرح ندایه و فتاوی عالی

و ذخیره العقبی و جامع الرموز شرح مختصر و قایه و تجمیع الاموات و التفریح فی احوال الارواح

و الفاس العارفين و مائمه مسائل و الثغور علی دار السور و الطریقه الوسطی و تبنیه الایمان

و القول الجلی فی ذکر آثار الولی و رسائل غزیریة و رسائل ما شیمیه و تاسیمیه و رسائل کبریة

و رشیدیة و غیران شعرائی و ادراج البهوتة و مظاہر حق و ما عداها من الصحائف المعقود

و کتب المعتمد استخرج من موده بقلم حواله منودیم و نیز در پرده و مباد که مجاهد و ابن

عبد البر و ابن عبد الملک و ابن قیم و علامه قیطلانی و ابن حجر و قاضی عیاض مالکی و

علامه علقمی شافعی و مولانا جلال الدین سیوطی و علامه قویونسی و امام حجة الاسلام

غزالی و امام فخر الدین رازی و امام نووی و ملا علی قاری و حضرت شیخ محمد الدین

عزلی و تبرک الیوم مولانا عبد العلی و شیخ محمد بن محدث دہلوی و حضرت مولانا
 و شاہ عبد الباقی و شاہ عبد الغفر و مولوی شاہ عبد القادر و مولانا شمس الدین
 و مولانا حسن علی ہاشمی قدس سرہارہم باجملة جمیع حضرات صوفیہ و اکابر
 محدثین و فقہا باقیل شدہ اند باکرامات سلام و کلام زائران می شنوند و از انکی
 می شوند چنانچہ تفصیلش در مابقی مکتبہ شدہ و مآخذہ پینش حجتہ عرش اجل مرآت
 ذہب اہل الحق و تحقیق الی ان الموتی لا یسمعون کلام الاحیاء عاۃ و اتفق العلماء من
 المفسرین و المحدثین و الفقہاء علی عدم سماع الموتی کلام الاحیاء انتہی فیہوا کما مبین
 کما لا یخفی علی اہل الحق و یقین فانیف و کن من اثاکرین حتی یا یتیک یقین قد رت

بسم اللہ الرحمن الرحیم
 کتاب التوحید
 فی بیان التوحید
 و التمسک بالحق



الہرکتہ بالتحقیقات اثاثات فی اثبات السماع للاموات و الملقبہ بتحسین الفلاح
 سماع الارواح فی الثانی من بیع الاول سنہ خمس و خمسون الف و مائین من ہجر علی صاحبہا
 و لک و فرغنا عن تحریر ہذا الشیخ المودوم بالذقیقات الراسخات فی شیخ
 التحقیقات اثاثات و للقب سبیل النجاح الی تحسین الفلاح

فی یوم کعبۃ الرابع عشر من جمادى الاولی عام
 ثمان و خمسون الف و مائین من ہجرۃ
 البشوتی علیہ الصلوۃ

5619

رسالہ سبیل النجاح الی تحسین الفلاح تصنیف کشف مشکلات و قائل
 منقح سلفات حائق تحریر بلعی مولانا مولوی تراب علی کمالہ

صیغه نامه سبیل النجاح

تلفیف	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۹	و	+	۲۲	۶	نوردی	نوردی	۴۱	۱۳	نیکند	نیکند	۱۳
۱۰	اللقبرۃ	اللقبرۃ	۲۲	۸۰	نوردی	نوردی	۴۱	۱۶	عشی	عشی	۱۶
۸	اللال	اللالی	۲۲	۱۲	تزر	تزر	۴۲	۱۸	از قہم	از قہم	۱۸
۱۱	مرلو	مراد	۲۳	۱۲	ہت	ہت	۴۶	۱	نیبی	نیبی	۱
۱۲	۱	۱	۲۴	۱۲	بلین	بلین	۴۶	۱۶	العذاب	العذاب	۱۶
۱۲	۱۲	لشئی	۲۵	۱۲	مشل	مشل	۵۰	۱۳	لثواب	لثواب	۱۳
۴	سختی	سختی	۳۵	۷	باز	از	۷۳	۴	ہنت	ہنت	۴
۱۳	سیکوند	سیکوند	۳۹	۱۸	میرت	میرت	۷۸	۱۹	ابن	ابن	۱۹
۱۵	۶	مقتنی	۴۱	۱۳	کہ	+	۸۲	۳	بیتنا	بیتنا	۳
۱۵	۱۵	نہ	۴۲	۱۸	بزیارۃ	بزیارۃ	۸۷	۳	المصاحم	المصاحم	۳
۲۱	۳	وقد	۴۲	۱۲	مرور	مرور	۸۶	۷	ابن حصۃ	ابن حصۃ	۷
۲۱	۳۳	ہذہ	۴۲	۱۵	راہ	راہ	۸۸	۱	آن	آن	۱
۲۲	۴	فردو	۴۳	۱۵	آنت	آنت	۸۸	۲	الکاتبۃ	الکاتبۃ	۲
۲۲	۱۷	اخرا	۴۴	۱	آنت	آنت	۸۹	۱۲	نیستند	نیستند	۱۲
۲۲	۱۲	بلاکت	۴۵	۱۷	بسیار	بسیار	۹۳	۱۲	ہمین	ہمین	۱۲
۲۲	۱۲	از	۴۵	۱۸	تغات	تغات	۹۳	۳	ودلاتین	ودلاتین	۳
۲۶	۱	فونوس	۴۶	۱۰	الشیم	الشیم	۹۳	۱۶	لباری	لباری	۱۶
۲۶	۱	بینی	۵۲	۱۰	لموتۃ	لموتۃ	۹۷	۵	المسرقۃ	المسرقۃ	۵
۲۷	۳	برون	۵۶	۱۰	محمولان	محمولان	۹۸	۱۶	العقل	العقل	۱۶
۲۷	۹	الہکم	۵۸	۱۵	تفسیر	تفسیر	۱۰۲	۱۹	در سوم	در سوم	۱۹
۲۹	۴	او ظنم	۵۹	۳	یقطنی	یقطنی	۱۰۶	۲	وجودہ	وجودہ	۲
۲۹	۱۷	فی	۶۰	۱	الہنا	الہنا	۱۰۶	۹	موند	موند	۹
۳۱	۷	تمات	۶۰	۱۶	در	در	۱۱۰	۹	فرل	فرل	۹
۳۲	۱	الوردی	۶۱	۱۳	عشی	عشی	۱۱۱	۱	بنوجہ	بنوجہ	۱

صفحہ	سطر	لغات فقیر	صفحہ	سطر	حافظ	صحیح
۱۱۱	۹	البد اشد	۱۲۸	۵	لجادة	سادة
۱۱۳	۵	الارتفاع بالاسفل	۱۵	۱۱	معنى	بعض
۱۱۴	۸	محمي مجبر	۱۵۲	۱۶	اتم	تم
۱۱۵	۱	مختار اختار	۱۵۵	۹	يلت	يلت
۱۱۵	۱۰	حتى يمتد	۱۵۸	۱۰	ما	ما
۱۱۸	۱۰	مض مض	۱۶۵	۹	دستور	دستور
۱۲۲	۲	لهم لهم	۱۶۶	۶	دور	مر
۱۲۲	۱۹	لايبيع يبيع	۱۷۱	۵	جال	حال
۱۲۳	۷	المرور بالمرور	۱۷۱	۱۹	اموات	اموات
۱۳۱	۶	الا لا	۱۷۵	۷	ردود	ردود
۱۳۱	۱۱	اليوم ليوم	۱۸۶	۱	رسالة	رسالة
۱۳۳	۹	مقام مقام	۱۸۱	۱۰	عذر	اور
۱۳۳	۹	بجفت بجفت	۱۸۲	۳	لدس	الدين
۱۱۶	۳	الارواح الارواح	۱۸۳	۱۸	تحقيق	وتحقيق
۱۳۶	۳	تقلها تقلها	۱۶۵	۱	اطلاع	الاطلاع
۱۳۶	۱۰	مادرم مادرم	۱۸۶	۱	انسان	انسان
۱۳۶	۱۴	ديجاد ميجاد	۱۸۶	۱۸	مرايس	اين
۱۳۷	۱	الموت الموت	۱۹۱	۱۷	موت	بيست
۱۳۷	۸	بهي هي	نقصت			
۱۳۸	۱	لاشد لاشد				
۱۴۱	۱۴	الز حال				
۱۴۴	۲	مر در				
۱۴۶	۳	موت موت				

Handwritten notes and stamps on the right margin, including a circular library stamp with the text "کتابخانه" (Library) and "تاریخ" (Date).

Abantees

tee, Suddur Bazar, - unknown

pi; Suddur Bazar, - said to be
living with a Chymassee named Karim
in a compound near the Church.

, Suddur Bazar, - unknown

or, Suddur Bazar, - said to have
gone to her home in the City of
Benares.

, Suddur Bazar, - said to be
living ill at her house.

Pahar directed to produce these women:
Munim
29/10/73
C.M.

Albert M. Verchere

Surgeon Major in charge

Lock Hospital